

مسائل بین المللی

نشریه " مسائل بین المللی " که هر دو ماه یکبار انتشار
می یابد، به تشریح تفویک و سیاسی جنبش جهانی کارگری
اختصاص دارد .

مدرجات این نشریه از میان مقالات مجله " مسائل صلح
و سوسیالیسم " که نشریه تفویک و اطلاعاتی احزاب کمونیست
و کارگری وضع کنند، نظاریات و اندیشه های آنانست
انتخاب و ترجمه میشود .

در این شماره منتخبی از مقالات شماره های ۳ و ۴
(مارس - آوریل سال ۱۹۶۷) مجله " مسائل صلح
و سوسیالیسم " به چاپ رسیده است .

با شعار نمیتوان بردشمن غالب آمد

گس هول

دبیرکل حزب کمونیست ایالات متحد ه امریکا

کوشش برای دست زدن به جنگهای تجاوزکارانه خاصیت فطری امپریالیسم است • فراموش ساختن یا نادیده انگاشتن این حقیقت مسلم در حکم نفی واقعیت یعنی است • از سوی دیگر خطای فاحش است اگر از این حقیقت احکام تقدیری (قاتال) درباره طرق تکامل جامعه بشری استنتاج گردد •

چنین اسلوب تفکری ، اسلوب مکانیکی است • این اسلوب واقعیت را بدون توجه به تنوع حیاتی آن در نظر میگیرد و نتیجه موجب میشود که از هرگونه فعالیت خودداری گردد • زیرا آنچه که بکمک این اسلوب میتوان دید واقعیت نیست • این اسلوب کار را به بن بست میکشاند • زیرا اجائی برای مبارزه باقی نمیگذارد • اگر درباره امپریالیسم فقط گفته شود که امپریالیسم ارتجاعی و بیرحم و دارای طبیعت تجاوزکار است ، مبارزه هرگونه مفهومی را از دست خواهد داد • مبارزه و جنبش توده ها فقط در صورتی مفهوم خواهد داشت که بتواند در جریان حوادث تاثیر بخشد •

کوشش و کوشش امپریالیسم در زمینه تجاوزعامل ثابت است • و اما عامل متغیر از یک سو واقعیت جهانی است که کوشش برای تجاوز در پهنه آن نمودار میگردد و از سوی دیگر تاثیر این واقعیت در جوامع مشخص امپریالیسم است • پس از تسجیل واقعیت باید آنرا مثل هر پدیده دیگر در جریان تکامل و متوجه به ارتباط متقابل آن با محیط اطراف بررسی کرد • فقط بدین طریق میتوان تضادهای درونی وضعف امپریالیسم را مکشوف ساخت و از آنها در مبارزه استفاده نمود • فقط در چنین صورتی است که انسان میتواند در جریان تکامل تاثیر بخشد • با چنین برخوردی تزارکس مبنی بر اینکه هدف بررسی نظاره ساده واقعیت نیست ، بلکه تعبیر این واقعیت است ، حاسه عمل بخود میبوشد •

هدف این شیوه بررسی امپریالیسم طرح ریزی سیاست و تاکتیک مبارزه علیه امپریالیسم است ولی نه برای آنکه با این عمل طبیعت ذاتی آن تغییر داده شود ، بلکه برای آنکه موجبات اتحاد نیروهای مخالف امپریالیسم فراهم آید و امپریالیسم بعقب نشینی وادار گردد •

در این بررسی امپریالیسم در نظر ما نه بصورت بزرگدغذی محسوم میگردد و نه بصورت موجود زورمندی نظیر فرانکشتین • امپریالیسم خصم جهانی ترقی و تعالی است ، ولی خصمی که روز بروز ناتوان تر میگردد و سیر تاریخ علیه آن است ، خصمی که بسیج مجموعه نیروهای ضد امپریالیستی ارا به عقب نشینی مجبور میسازد • غلبه بر امپریالیسم آسان نیست ولی در عین حال امپریالیسم قدرت مطلقه ندارد و شکست ناپذیر نیست •

اگر بخواهیم بررسی امپریالیسم را بشیوه ای انجام دهیم که به مبارزه علیه آن کمک کند باید تحلیل تضادهای درونی و تمیز تحلیل چگونگی رقابت و افتراق صفوف آنرا همواره مورد تجدید نظر قرار دهیم • این بررسی باید شامل ارزیابی روزمره نیروهای ضد امپریالیستی و تغییرات وارده

در تمام قوای آنها با قوای امپریالیسم باشد . این کار برای مبارزه موفقیت آمیز با امپریالیسم ضروری است .

وحدت تکیه مخالفین امپریالیسم و افشا^۱ دائم مردم فریبی های امپریالیستی مهمترین شرط توفیق در مبارزه است .

ولی حصول این مقصود مستلزم گردآوری دائم اطلاعات تازه درباره حوادثی است که در درون و پیرامون امپریالیسم رخ میدهد . تبادل مداوم تجربه مبارزه و مذاکرات دائم میان احزاب کمونیست و نیز میان نیروهای و سپهتر ضد امپریالیستی تمام جهان درباره مسائل تاکتیک و استراتژیک ضرورت مبرم دارد . بدون این کار امکان برررسی مداوم واقعیت مجدد و میگردد .

بدون این مذاکرات نمیتوان وحدت کامل صفوف مبارزان ضد امپریالیستی را تأمین نمود . بدون آن افشا^۲ امپریالیسم تأثیر کافی نخواهد داشت و سیج سیاسی تعارضیروهای ضد امپریالیستی میسر نخواهد بود . طرح هدف های استراتژیک ضروری است ولی اگر این هدفها پشتوانه تاکتیک متناسب با مقتضیات روزنداشته باشد اهمیت زمانی خود را از دست میدهد و بیجان میشود . برخی " نوآوری " ها در زمینه نظریات سیاسی غالباً همان تکرار کهنه در شرایط جدید است . نظریات واحدی را هر بار در اوضاع و احوال جدید تجدید مطلع میکنند و زندگی و تجربه هر بار دست رد به سینه آنها میکشد . ولی این نظریات دیر یا زود باز پیدا میگرددند . در مورد برخی نظریات اشتباه آمیز در زمینه نقش و ولت وضع برای این منوال است .

فرید ریتر انگلس در سال ۱۸۷۲ درباره پاکونین سرکرده آناوشیست های خرده بورژوازی زمان خود نوشته است :

" . . . پاکونین دعوی دارد که دولت سرمایه را بوجود آورده و سرمایه دار فقط از برکت دولت است که صاحب سرمایه خویش است . پس چون دولت مایه شرعد^۳ است قبل از هر چیز باید بساط دولت را برچید تا سرمایه خودبه خودبه درک اسفل رهسپار شود . ولی ما عکس آنرا میگوئیم بساط سرمایه - یعنی تصاحب تمام وسائل تولید توسط عد معدود - را برچینید تا دولت خودبه خود ساقط گردد . این دو ماهم خیلی فرق دارند . . . " (کلیات آثار مارکس و انگلس ، جلد ۳۳ ، ص ۳۲۸)

از آن پس این بحث آفریده پاکونین به دهها شکل تجدید طرح شده و هر بار بعنوان نظریه تروتزکه جلوه داده شده است . امروز نیز مانند گذشته این نظریه سدره مبارزه توده هاست و آنها را از راه راست منحرف میسازد .

این اشتباه تقریباً در تمام موارد از تفسیر مکانیکی کوتاه بینانه نقش دولت ناشی میشود ، سرآغاز آن نیز همیشه این دعوی است که دولت دست افزار طبقه حاکمه است و از این دعوی این نتیجه منطقی گرفته میشود که دولت موجودیت جداگانه و مستقل ندارد . در این نظریه مکانیکی د و نکته با هم مخلوط است و نقش دولت به همکاری مستقیم و ساده با طبقه حاکمه منحصر شده است .

زبان این نظریه در آنست که پایه ابتکار و ایمان توده هارا به مبارزه تخریب میکند . زیرا اگر به توضیح خصلت ذاتی ارتجاعی و جنگ طلبی امپریالیسم این نظریه افزوده شود که دولت چیز بی جزمجرمی اوامر این امپریالیسم جنگ طلب نیست دیگر چه امکانی برای مبارزه توده هادرباره تغییر

سیاست دولت باقی میماند ؟ طبیعی است که این نظریه چنین امکانی را منتفی میسازد .
 اگر به توضیحی که بموجب آن در شرایط سرمایه داری معاصر میان دولت و انحصارات پیوسته
 محکم وجود دارد ، این نظریه افزوده شود که چون چنین است ، پس دولت چیزی جز خادم بکلی
 غیرفعال انحصارات نیست ، دیگر چه امکانی برای مبارزه اثر بخش و ظرفر مند توده ها باقی میماند ؟
 این جمله مکائیک و یکجانبه در واقعیت یعنی موجب نتیجه گیریهای غیر واقعی میشود و کار را به این
 استنتاج میرساند که علیه امپریالیسم ، علیه سیاست آن در زمینه جنگ و تجاوز و ظلمت بلای انحصارات
 هیچ کار دیگری نمیتوان کرد مگر یک کار و آنهم انقلاب سوسیالیستی . ولی چون شرایط لازم برای
 انقلاب سوسیالیستی هنوز فراهم نیست ، لذا کار آنها منحصر میشود به دادن شعار انقلاب که در
 چنین اوضاع و احوالی همسنگ با هیچکاری است . مارکس و انگلس درباره سوسیالیسم سکتاریستی
 نوشته اند :

" برخی از متفکرین ضمن انتقاد از تضاد های اجتماعی برای برانداختن این تضادها راه
 حل های پند آریافانه پیشنهاد میکنند برای توده کارگران کاری جز پذیرفتن این راه حلها و تبلیغ
 و اجرای آنها باقی نمیگذارند . فرقه هایی که بدست این بدعت گذاران بوجود آمدند ، بحکم طبیعت
 ذاتی خود Absenteist (۱) هستند . یعنی از هرگونه فعالیت واقعی بدورند و از سیاست
 و از اعتصابات و جمعیت ها و اتحاد ها و خلاصه از هرگونه جنبش جمعی بدورند . پرولتاریا در مجموع
 خود همیشه به تبلیغات آنان بیعلاقه وحتی با آن مخالف است . . . این حالت بطور کلی حالت
 کودکی جنبش پرولتری است ، بهمانسان که طالع بین و کیمیاگری حالت کودکی علم هستند ."
 (کلیات آثار مارکس و انگلس ، جلد ۱۸ ، ص ۳۰)

درک محدود نقش دولت مانع هرگونه مبارزه دموکراتیک میگردد . زیرا هرگامی که در زمینه
 حقوق دموکراتیک به پیشبرد آشته شود با منافع انحصارات مغایرت پیدا میکند . چنین درکی مبارزه
 در راه حقوق فردی و اجتماعی را منتفی خواهد ساخت . غمنا نیز می بینیم که برخی از " رادیکال "
 های خرد ، بهر زوای دوران ما میکوشند با اظهارات رادیکال مابانه ای مبنی بر اینکه مطالبه تصویب
 قوانین مربوط بحقوق فردی و اجتماعی بحد کافی جنبه انقلابی ندارد و دعوی پیروزی در مبارزه برای
 به تصویب رساندن چنین قوانینی چیزی جز فریب نیست - استتکاف خود را از پشتیبانی از خواسته های
 جنبش دفاع از حقوق فردی و اجتماعی موجه جلوه دهند .

چنین درکی در حکم نفی واقعیت است . زیرا کدام مبارزه سیاسی است که در کشورهای
 سرمایه داری تمایل به اعمال تاثیر در نقش دولت را در بر نداشته باشد . مبارزه طبقه کارگر در راه
 قوانین اجتماعی حافظ حقوق سندیکاها و حق اعتصاب و قوانین محدود کننده انحصارات کوشش است
 در راه استفاده از دولت برای پیشبرد هدفهای طبقاتی خویش . همیجا باید افزود که این مبارزات
 به پیروزیهای تاریخی منجر نمیگردد .

در این نکته تردیدی نیست که بموازات توسعه سرمایه داری انحصاری دولتی مبارزه طبقه
 انحصارات فعالیت روز افزونی را در زمینه های سیاسی و قانون گذاری ایجاب میکند . در نتیجه این

(۱) Absenteist = مالکی که ملکش در کشور بیگانه واقع است و غایبانه و بدون هیچگونه
 شرکت در فعالیت عملی از آن بهره برداری میکند .

امراهیت جنبشها و مبارزات سیاسی افزایش می یابد . در عین حال اهمیت مبارزه اقتصادی بسیجی چوجه کاهش نمی پذیرد و پیوند آن با سیاست محکم تر میشود .

در مرحله کنونی تکامل سرمایه داری دولت بین از پیش بخلاف گروههای انحصارگریدل میگردد . ولی این امر بخودی خود تعدد قربانیهای ستم انحصارگران را افزایش میدهد و بدینسان نیروهای حدیدی را بحرکت میآورد که بمیدان مبارزه گام مینهند تا در اعمال دولت تاثیر بخشند .

صحیح است که دولت افزاز طبقه حاکمه است . در سرمایه داری معاصر دولت افزاز گروههای انحصارگراست . ولی با این بیان حق تمام مطلب ادا نمیشود . دولت بهر حال از استقلال نسبی معینی برخوردار است . دولت دستخوش تاثیر عوامل دیگری است . تضادهای موجود در صفت انحصار و نیز اوضاع و احوالی که در سایه آن منافع گروهی از انحصارگران با منافع مجموع طبقه تصادم می یابند .

در دولت تاثیر می بخشد . وضعی که بمناسبت جنگ ویتنام در امریکا بوجود آمده نمونه بارز این امر است . دولت تحت تاثیر جریانهای سیاسی درون توده ها قرار میگیرد و در نتیجه این امر گاه مجبور است طیرغم منافع برخی از گروههای انحصارگر عمل کند . بهمین علت هم طیرغم نقش کلا فرمانبرانه دولت در قبال سرمایه انحصاری باز میتوان در آن اعمال تاثیر کرد و ضروی مبارزه سیاسی توده هملبران لگام زد . وجود پندارد رباره " مافوق طبقاتی بودن " و " بیطرف بودن " دولت نمیتواند بعنوان دلیلی علیه این نظریه که باید برای اعمال تاثیر در فعالیت دولت محاهدت ورزید ، بکار رود . مبارزه در راه هر رفرمی ناگزیر خورشینی های پندار امیز بوجود میآورد . ولی این پندار هاد رگه مبارزه ازین میروید .

باینجهت حال که به تبادل تجربه مبارزه پرداخته ایم ، بجاست چند کلمه ای هم در باره مبارزه و معضلات بهمان صورتی که در دژ امپریالیسم جهانی مطرح است ، بیان داریم .

بیش از پیش روشن میشود که سیاست لجوجانه تجاوزات و جنگهای امپریالیستی عاملی است که من تاثیر جدی خود را در کلیه پدیده های که در امریکا در زمینه های سیاست ، اقتصاد ، فرهنگ ، مناسب اجتماعی ، امر مالی واید تلووژی بروز میکند ، اعمال مینماید .

این عامل بیش از هر عامل دیگری اکنون تعیین کننده و تکوین دهنده مجموعه سیاست خارجی و داخلی کشور است . اکنون به سیاست جنگ اهمیت درجه اول داده میشود . اقدامات نظامی حالا عامل اساسی چگونگی وضع اقتصاد ماست . تورم ، افزایش وقفه نا پذیر قیمت ها و کرایه خانه که جنگ موجب آن شده به بحبوجه خود رسیده است . میزان مالیات هابه سطح زمان جنگ رسیده است . تعرضه عرصه تعاون اجتماعی و حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی و نیز حملات به طبقه کارگر و حق اعتصاب این طبقه در لافاهه مقتضیات جنگ پوشانده میشود . همین عامل گریه واقعبیت ماست که جریان ها و روحیات سیاسی مختلف پدید میآورد . ولی این امر که سرمایه داری امریکا سیاست تجاوز امپریالیستی را بکار میبرد ، مطلب تازه و در نوع خود منحصر بفرد نیست . نکته تازه در این زمینه جهانی است که سیاست تجاوز امریکا در آن اعمال میگردد . همین عامل بود که موجب بروز برخی پدیده های فرعی ویژه گردید .

در تمام جنگهای قرن بیستم که امریکا در آن شرکت داشته بار بعد جنگ به دوش کشورهای مسلط

دیگر بوده است . قانون تکامل ناموزون کشورهای سرمایه داری مختلف نه تنها تبعیضاتی را در تناسبات قوامیان غالب و مغلوب موجب شده ، بلکه در زمینه تبعیض تناسبات قواد درون کشورهای متحد سرمایه داری نیز همین نقش موثر را بازی کرده است . بدینسان سرمایه داری آمریکا در گذشته همیشه کمتر از دیگران خسارات و تلفات نظامی داده ولی به هنگام تجدید تقسیم غنائم امپریالیستی سهم بیشتری عاید شوگردیده است .

جنگهای گذشته برای سرمایه داری آمریکا لحظاتی حد اعلای رشد آن کشور یعنی رشد بنیاد تولیدی آن ، توسعه بازارها ، سرمایه گذاریها و منابع مواد خام آن بوده است . این جنگها برای آمریکا حد اعلای امکانات را بوجود آورده است .

حتی در دوران دومین جنگ جهانی نیز ایفا نقش " زرادخانه دموکراسی " برای سرمایه داری آمریکا قبل از هر چیز معامله ای بسیار سودمند بوده است . هدف " نقشه مارشال " و تمام برنامه های کمک بعدی دولت آمریکا بکشورهای دیگر استفاده کامل از " لحظات جدید امکانات مساعد " ناشی از جنگ بوده است . شاید این جنگها برای برخی از افراد حتی " لحظات افتخارات میهن پرستانه " نیز بوده باشد . ولی برای سرمایه داری آمریکا همواره مقدم بر هر چیزی " لحظات امکانات مساعد " بوده است . بدینسان راز کامیابیهای گذشته امپریالیسم آمریکا در آنست که با جنگ را در زمینه های نظامی و اقتصادی و مالی کشورهای دیگر به دوش کشیده اند (اعم از کشورهای متخاصم یا متحد) .

نکته تازه برای امپریالیسم آمریکا اینست که اینها عملی که تا پیش از این بر تناسبات قوای جهانی گذشته دیگر بلااثر شده است . نقشها عوض میشود و این امر نتیجه اشتباه حادی امپریالیسم آمریکا یعنی ارزیابی نادرست مرحله تاریخی کنونی و سمت هاد تکامل حوادث قرن بیستم است . برای سرمایه داری آمریکا " لحظه امکانات مساعد " دوران حد اعلای انفراد بدل شده است . هنگام مسافرت بکشورهای مختلف جهان احساس میشود که عوسام دارد به بدنامی دچار میشود . دولتیهائی که با آمریکا حتی به اموراتی مشغولند برخورد لازم می شمارند که درقبال این امور از طول خود معذرت بخواهند . هیچ دولت بزرگی بچنین انفرادی دچار نبوده است . در جنگ کثیف کنونی سنگینی عده به دوش آمریکا است . اکنون نصیب امپریالیسم آمریکا عبارتست از تولیدات جنگی ، بسیج نظامی ، اقتصاد نظامی ، اموراتی نظامی و سرمایه گذاریهای نظامی . در نتیجه این امر آمریکا به عووم دچار شده ، مالیاتها باالامیروند و مضایق خاص دوران جنگ افزایشی پذیرد . اکنون آمریکا بیش از پیش در منجلاب سیاستی فرو میرود که نمیتواند به پیروزی منجر گردد .

ژنرال دوگل بد رستی این لحظه را لحظه امکانات مساعد برای سرمایه فرانسه می شمارد . در ژاپن بخش از صادراتی که با جنگ و بنام ارتباط مستقیم دارد در سال جاری تقریباً به دو میلیارد دلار خواهد رسید . بمیزان توسعه حاد و بنام رد رگیری بیس از پیش آمریکا با آن ، اصرار دول دیگر در مورد گرفتن امتیاز و گذشته به هنگام مذاکرات مربوط به تعرفه های گمرکی شدیدتر خواهد شد . سیاست آمریکا در زمینه تجاوز بیشتر از عوامل دیگری تضادها را میان دو امپریالیستی را شدت وحدت می بخشد البته تجاوز به بیست نام از نظردامنه خود نمیتواند با بسیاری از اقتصادات جهانی دیگر قابل قیاس باشد (اگرچه بمباران و بنام شمالی با بمبارانهای نیروهای هیتلر در انگلستان و با بمبارانهای آمریکا

در ژاپن برابراست) * ولی این تجاوز را از نظر چگونگی تاثیر آن در اوضاع و احوال درون کشور میتوان یا تاثیر جنگهای دیگر قابل قیاس دانست *

برخی از پدیده های فرعی ویژه مدت ها قبل یعنی در دوران جنگ کره بروز کرده بود * ولی این پدیده ها اکنون دامنه ای به مراتب وسیعتر پیدا کرده اند * برخی از آنها را باختصار بیان میداریم :

۱ - بهنگام جنگ و پس از جنگ امریکا بخش هنگفتی از ذخایر طلائی کشورهای دیگر را در دست خود متمرکز ساخت و این نمود آری از ناموزونی تقسیم پارچنک و تقسیم غنائم امپریالیستی بود * ولی اکنون امریکا با فرار طلا از کشور رهروست و میزان انهم همراه با توسعه دامنه جنگ در رویتنام و میزان شرکت امریکا در آن افزایشی پذیرد *

۲ - در دوران جنگهای گذشته به سبب توسعه بازارهای خارجی و علت ضرورت تولید نظامی برای حواص داخلي و خارجي - امریکا کمبود ظرفیت تولید صنعتی را احساس میکرد * ولی اکنون قسمتی بسبب اتوماسیون و قسمتی به علت تورم ناشی از جنگ و نیز در نتیجه پیدا شدن تناسیب جدید قوا در جهان ظرفیت تولید صنعتی کشور بچنان میزان بیسابقه ای افزایش یافته که امکان استفاده کامل از تمام آن وجود ندارد * صنایع فولادریزی تقریباً از ۷۵٪ قدرت خود استفاده میکنند * تولید اتومبیل و لوازم فنی خانگی و خانه سازی کاهش یافته است *

۳ - در دوران جنگهای گذشته موازنه بازرگانی امریکا همیشه وضع مساعد داشت و پیوسته روه بهبود میرفت ، ولی در این جنگ کسرایین جریان مشاهده میشود * در سال ۱۹۶۴ صادرات امریکا ۶٫۹ میلیارد دلار و واردات فزونی داشت ، در سال ۱۹۶۵ این فزونی صادرات بر واردات بس - ۸٫۴ میلیارد و در سال ۱۹۶۶ به طوریکه دید میشود به کمتر از ۴ میلیارد دلار کاهش پذیرفت *

۴ - اوضاع و احوال جدید امریکارا وادار میکند برای حواص خود هر ای تولید نظامی خود بیشتر از بیشتر مواد استراتژیک وارد کنند * این مواد بمصرف تولید کالاهای صادراتی نمیرسد و همین جهت موازنه بازرگانی را بهتر نخواهد کرد *

۵ - تورم ناشی از جنگ وضعی را در زمینه قیمتها بوجود آورده که بسود رقباى سرمایه داری امریکانما میشود *

تولیدات نظامی برای انحصاراتی که باین کار مشغولند سودهای هنگفت تامین میکنند * ولی این تولید برای تمام رسته های سرمایه داری * لحظه امکان مساعد * بوجود نیارده است * چون انداختن پارچنک بد و شرکشورها و ملل دیگر دشوار از کار درآمد ، سرمایه داری امریکا بناچار باید این بار را بد و شر مردم امریکا بیندازد * باینجهت عواقب ناشی از توسعه دامنه جنگ با سرعت و نحو فلکت بار در داخل کشور نمودار گردید * بدینسان تناسیب جدید قوا در جهان خلصت و شدت باری را که مردم ما بدوش میکشید تغییر داده است *

چرا ما برای درک این خصائص جدید و این تناسیب جدید قوا اهمیت قائل هستیم ؟
 علت این امر آنست که درک این مطلب هم به فهم عواقب جنگ برای کشور ما و زجمله به فهم سرخی که این عواقب بروز کرده اند کمک میکند و هم ملاکی برای تعیین شدت فشاری که جنگ در آینده تحمیل خواهد کرد ؛ بدست خواهد داد * در چنین صورتی مفهوم خود توسعه دامنه جنگ و نیز خطراتی که این سیاست محکوم بشکست در بر دارد ، بر ما روشن خواهد شد * و ما بدینوسیله میتوانیم علت واکنشر عمومی قشرهای مختلف مردم خود را در قبال جنگ و فشار ناشی از آن توضیح دهیم و نیز

میتوانیم روشن کنیم که چرا جنگ در میان توده ها و جبهه‌ها در آمد ، میتوانیم علت اختلاف نظرهای رایج را که در صفوف طبقه سرمایه داران و درکنگره وجود دارد معلوم کنیم و فهمیم که چرا سیاست جنگ در وضع داخلی کشور نقش مهم بازی میکند .

نظر باینکه آمریکا در جنگهای گذشته از وضع خاصی برخوردار بود و این جنگها لحظات امکانات مساعد بوجود میآوردند ، طبقه سرمایه دار با لاتفاق از سیاست جنگی دولت پشتیبانی میکرد . ولی اکنون وضع برعکس است بدینمعنی که سرمایه داران جدا چون و چرا نمیتوانند ایراد های جدی بگیرند و ابراز تردید میکنند که آیا توسعه جنگ و تنام با مصالح حیاتی سرمایه‌داری آمریکا مطابقت دارد یا نه ؟

این تردیدها را باید با توجه باین نکته که جنگ از کمترین پشتیبانی توده ها برخوردار است مورد بررسی قرار داد . اکنون همه اذعان دارند که اکثریت مردم آمریکا با سیاست جنگی حانسون مخالفند . اکثریت قریب بتمام توده ها طرفدار محدود ساختن جنگ و عقب نشینی هستند .

این دو عامل در مجموع خود معضلات سیاسی جدیدی پدید آوردند . با آنکه دولت و واقعاً منافع مشترک واراده طبقه حاکمه را منعکس میسازد ، ولی مطلب بهمین جا پایان نمیپذیرد . دولت در آمریکا اراده گروههای حاکمه انحصارگرا منعکس میسازد . ولی این حقیقت هم نباید مبنائی برای استنتاجات دکماتیک و سطحی و کتابی قرارگیرد . حتی در شرایط عادی نیز دولت که افسرزار گروههای حاکمه است در عین حال بدرجات مختلف دستخوش تاثیر عوامل دیگر نیز هست و اینجاست بدرجات مختلف با خواستهها و تمایلات این گروهها اختلاف پیدا میکند . ولی وقتی در صفوف طبقه حاکمه اختلاف وجود دارد و توده ها فشار شدید اعمال مینمایند — نظیر آنچه که اکنون در آمریکا روی میدهد — تاثیر این عوامل دیگر در دولت ممکن است جنبه قاطع بخود بگیرند .

این مسائل در جریان انتخابات نوامبر سال ۱۹۶۶ با وضوح تمام مطرح بود و مهمترین عامل را در این انتخابات تشکیل میداد .

همسید آنند که انتخابات پدیده قائم بالذات نیست و این انتخابات نیست که مسائل و جریانها و یا جنبشها را بوجود میآورد . انتخابات مهمترین انعکاس خود جریانهها و مسائل و فرآیندها است برای روشن ساختن چگونگی برخورد مردم بمسائلی که واقعیت عینی بوجود آورده . انتخابات چگونگی تلقی مردم را از این مسائل نشان میدهد و میتواند به تدقیق اشکال بعدی مبارزه کمک کند و وسیله مهم تربیت سیاسی بدن گردد . با اینجهت تحلیل ما نباید به شعار ساده آرا منحصر باشد .

البته در سال ۱۹۶۶ عوامل بسیاری در چگونگی تقسیم بندی آرا مردم تاثیر داشت .

عوامل اصلی و فرعی هر دو تاثیر داشتند . برخی از این عوامل زودگذر بودند . ولی با وجود همه اینها مهمترین عاملی که چگونگی رای انتخاب کنندگان را تعیین ساخت و مهر و نشان خود را بر جریانها و روایات سالهای اخیر نقش نمود ، مسئله جنگ و صلح یعنی سیاست تجاوزه و تنام بوده و هست . تمام مسائل پیشماری که بازندگی روزمره مردم ما برخوردار دارد محصول فرعی سیاست جنگ امپریالیستی است .

در سال ۱۹۶۴ نیز این عامل جنبه تعیینکننده داشت . نظریات نژاد پرستانه گلد و وانس

و روش ارتجاعی او در زمینه مسائل تعاون اجتماعی تاثیر خود را اعمال کرد .

پشتیبانی آشکار گلد و اتراژ جنگ و دفاع عوامفربانه جانسون از صلح بود که پیروزی جانسون را تأمین کرد. در غیر اینصورت تنزل عجیب وجهه جانسون چمطتی میتواند داشته باشد؟ موضع گیری در قبال مسائل جنگ و صلح عامل عمده ای بود که در تقسیم بندی آرا در انتخابات اولیه سال ۱۹۶۶ تأثیر بخشید. تعدد بیسابقه آرائی که در این انتخابات یکاندیدهای هوادار صلح داده شد، مخالفت بوده هارا با جنگ و مسائل ویژه جنگ کنونی را آشکار ساخت.

و این مسئله در انتخابات مائو امبر نیز مهمترین مسئله بود. یکپخته قبل از این انتخابات وقتی در سراسر ایالت ایلی نویسره آرا عمومی مراجعه شد هشتاد درصد رای دهندگان اعلام داشتند که صلح مهمترین مسئله ایست که با توجه به آن یکاندید هارای داده خواهد شد. سناتور وگلاس از توسعه جنگ طرفداری کرد و شکست خورد. ولی پرسشی عوامفربانه با جنگ مخالفت کرد و در انتخابات پیروز شد.

هنگام ارزیابی تأثیر جنگ همیشه باید در نظر داشت که این جنگ ممکن است، جنبه جهانی و حتی هسته ای بخود بگیرد و این یکی از عوامل جدیدی است که به مسئله جنگ اهمیت سیاسی خاصی داده است. قدرت هسته ای مسئله جنگ و صلح را برای نخستین بار در تاریخ کشور ما به مسئله حیات و ممات امریکائیه تبدیل کرده است. دو سال پیش جنگ ویتنام جنگ ذور افتاده ای بود که عواقب آنرا بروشنی درک نمی کردیم. ولی این جنگ در زندگی روزمره مردم ما عواقب سنگینی بیار آورده است. تأثیرات اقتصادی و اجتماعی آن در زندگی افراد با موقعیت و مقام آنها در عرصه اقتصاد نسبت معکوس دارد. هر چه این مقام پایین تر باشد فشار وارده سنگین تر و تأثیرات ناشی از جنگ شدید تر است. در هر زمینه ای اعم از مالیات، قیصها، کرایه خانه، صندوق های کمک به شهیدستان، راه سازی و غیره بزرگترین محرومیت ها نصیب ستان است. و در این میان قبل از همه سیاهپوستان، پورتوریگونی ها، امریکائیه های مکزیک، الاصل، بیکاران، سالخوردگان و طبقات کارگردر مجموع خود آسیب می بینند.

انتخابات نوامبر فرانسوم مهمی بود که نظر مردم را نسبت به مسئله جنگ روشن کرد. هنگام ارزیابی روحیات توده ها در دوران انتخابات ۱۹۶۶ باید پاس عمیق و خشم و دردی را که در نتیجه خودداری جانسون از اجرای توصیه سال ۱۹۶۴ در زمینه فراهم ساختن موجبات صلح بوجود آمده بود، در نظر گرفت. برای میلیونها نفر این سؤال پیش آمده بود که پس از نقض عهد جانسون، روحیات را که در سال ۱۹۶۴ منعکس ساخته بودند، در سال ۱۹۶۶ چگونه منعکس سازند؟ با توجه به محدود بودن انتخاب در شرایط سال ۱۹۶۶ باید اعتراف کرد که رای دهندگان وظیفه خود را بنحو عالی انجام دادند.

توده ها بطرف راست نرفتند. انتخابات نشان داد که نگرانی و اعتراض سیاست جنگ شدت یافته است. از سال ۱۹۶۴ به بعد و حتی از هنگام انتخابات اولیه به بعد آنچه که تغییر کرده بود روحیات توده ها نبود، بلکه امکان پیروزی روحیات بود، بدین معنی که در انتخابات نوامبر امکان انتخاب کمتر شده بود.

همانطور که بارها در تاریخ کشور ما دیده شده است، در این انتخابات نیز رای دهندگان را به "تنگنا" انداختند. در اکثر موارد امکان وسیع برای انتخاب وجود نداشت. ولی هر جا کوچکترین امکانی پیدا میشد مردم روحیات خود را علیه جنگ بروز میدادند. این روحیات با وجود

محدود بودن پروژان مهمترین عامل را در انتخابات تشکیل میدادند .
 در هر جا که کوچکترین امکاناتی برای انتخاب وجود داشت ، رای دهندگان به محدود کردن
 حنك رای میدادند . بزرگترین مانع برای هر کاندید دفاع از سیاست جنگی جانسون بود .
 در تمام دوران فعالیت انتخاباتی دموکرات ها بزرگترین تعداد آرا را در نتیجه دو نطقی
 که جانسون در آلاسکا و در فرودگاه واشنگتن پس از جلسه مشاوره مانید ایراد کرد ، از دست دادند
 این نطق ها آشوبگر رای دهندگان را بیشتر کرد . سخنان جانسون بیشتر از هر زمان در دوران پس از
 روی کار آمدن جانسون گفته های گلد و اثر را بیاد میآورد . برخی از نمونه های مشخص مبارزه را در
 این انتخابات بررسی کنیم .

در ایالت ها ساچوست یگانه اختلاف نظر مهم میان بروک و پی بودی ، کاندید های نمایندگی
 سنا مسئله حنك بود . پی بودی از سیاست جانسون در زمینه توسعه جنگ پشتیبانی میکرد ولی
 بروک خواستار محدود کردن جنگ و خواستار مذاکره با همه ملی آزادی و تمام حنهی بود . در
 نتیجه بروک نخستین سیاهپوست امریکائی بود که بنماینده سنا ای آمریکا انتخاب شد . در ایالت
 اورگون هنگام انتخاب نمایندگ سنا تنها اختلاف میان هت فیلد و دانکن اختلاف بر سر حنك و تمام
 بود . در این انتخابات دانکن از پشتیبانی نیروهای حزب دموکرات و پول این حزب و از پشتیبانی
 جانسون و سند یگا های تحت رهبری می نی برخوردار بود . ولی پشتیبانی دانکن از سیاست
 جنگی جانسون چنان مانع بزرگی را برای او ایجاد کرده در نتیجه آن نتوانست در انتخابات پیروز
 شود .

در مورد مبارزه انتخاباتی میان ماکین تایر و تینک در نیوهمپشایر و نیز میان پل و بریگر
 در رت آیلند ، میان مکاف و بیوک در ایالت مونتانی نیز وضع بر همین منوال بود . در این مبارزه
 روشن ترین نکته همان مسئله توسعه یا محدود کردن جنگ بود . مردم به محدود کردن جنگ رای
 دادند .

این مسئله که رای دهندگان به کاندید هائی که از مسئله صلح برای عوام فریبی استفاده کرده
 بودند ، رای دادند بهیچوجه در ارزیابی روحیات توده ها تغییری بوجود نمیآورد . منظور از این
 ارزیابی تنظیم تاکتیک و سیاست و ارتقا مبارزه بعد ارج عالیتر و افشا استفاده عوام فریبانه از مسائل
 است که برای توده ها نگرانی ایجاد میکند .

از نمایندگان کنگره کسانی که از جانسون تبری جسته اکثر دهماره انتخاب شدند و از جمله
 کسانی که سابقا مورد نظر نیروهای افراطی راست و حنك طلب حزب دموکرات بودند ، نظیر کستن میر
 از ایالت ویسکونسین ، فریزر از ایالت میند سوتا ، اوینگر و والف از ایالت نیویورک ، هلس و سکی از
 ایالت نیویورک و ده زیاد دیگر .

پشتیبانی از سیاست جنگی دولت به مانع جدی در راه انتخاب کاندید هائی نظیر وگلاس
 (ایالت ایلینویس) ، ویلیامس (ایالت میشیگان) ، برائون (کالیفرنیا) ، اوکوئور
 (نیویورک) ، دانکن (اورگون) و شپ (پنسیلوانیا) - همه آنها در انتخابات شکست
 خوردند . در انتخابات پشتیبانی رهبری حنکسند یگائی از سیاست حنك نمودار گردید . و این
 امر اثر بخشی سند یگاها را بشدت مختل ساخت . سند یگاها نتوانستند در مسائل دیگر اعمال فشار
 نمایند ، زیرا بحالت موضعگیری خود در مسئله جنگ دست و پایشان بسته شده بود . پشتیبانی از

سیاست جنگی حانسون و در عین حال مخالفت با عواقب ناشی از جنگ یعنی تورم ، افزایش مالیاتها ، محدود شدن دستمزدها ، قوانین ضد احتصاب ، که بابتکار حانسون وضع شد ، مخالفت پابخش ۱۴ - ب قانون ضد کارگری یافت - هارتلی باید یکدیگر تناقض پیدا میکردند . این تناقض را سندیکاهای در انتخابات نتوانستند از بین ببرند . با استثنای مواردی که آنها به مخالفت با سیاست جنگ بر میخواستند . این عوامل پس از انتخابات در جنبش سندیکائی مباحثات شدید بوجود آورد ولی درها و اعضای سندیکاهارا وادار ساخت در کنفرانسهای دفاع از صلح منعقد در شیکاگو ، نیویورک ، پیتسبرگ و مراکز صنعتی دیگر به نفع صلح سخن گویند .

این امر در مورد پیروزیهای کاندیدهای سیاهپوست در انتخابات بسیار آموزنده است . بزرگترین کامیابی نصیب آن کاندیدهای سیاهپوست شد که در عین حال با جنگ مخالفت کرده و از حقوق فردی و اجتماعی دفاع میکردند . توضیح واقعه تاریخی انتخاب جولیان بوند در مجلس مقننه ایالت جورجیا برای بار سوم و انتخاب ادوارد بروک و تجدید انتخاب آدام کلیتون پاول در نیویورک همین عامل بود . در این زمینه فعالیت و تجدید انتخاب نماینده کنگره جون کوشیرس (میشیگان) شایان توجه خاص است . وی در هنگام فعالیت انتخاباتی گفت " جنبش صلح پیشاهنگ مسلم امریکائی مترقی است . . . یگانه راه ایجاد ائتلاف آزادانه واقعا نیرومند آنست که شرکت کنندگان جنبش صلح و دفاع از حقوق اجتماعی که بطور عمده بخاطر سیاهپوستان است نیروی خود را برای مبارزه در راه وضع قوانین مترقی و سیاست مترقی متحد سازند " .

وقتی اضطراب ، یاس و مخالفت با جنگ با تمام عواقب ناشی از آن به پدید آمدن بدل میگردد تا مین پشتیبانی توده ها از کاندید مخالف روحيات آنان محال است .
در سال ۱۹۶۶ این قبیل تلاشها همجا با شکست مواجه شد .

با آنکه مبارزه کنونی در راه اعمال تاثیر در فعالیت دولت از بسیاری جهات عاجلتر است هنوز از طریق فعالیت سیاسی مستقل در چارچوب سیستم دوحزبی کنونی انجام میگردد - سمت تکامل روشن است . بدین معنی که تمایل به استقلال و ایجاد حزب سیاسی توده ای خارج از چارچوب سیستم دوحزبی (یعنی دستگاه سیاسی مأمور نگاهداری دولت در خدمت سرمایه انحصاری) بیش از پیش تشدید میگردد . مسائل و مبارزات ناشی از تسلط سرمایه انحصاری دولتی عامل بوجود آوردنده این حزب توده ایست . چنین حزبی رهنمون سیاسی وایدنولوتیک برای رسیدن به سوسیالیسم است . فشار توده ها برای محدود ساختن جنگ و اختلاف نظر در میان طبقه حاکمه و ناتوانی نیروهای مسلح امریکا برای درهم شکستن مقاومت مردم و متنام مقامات دولتی انحصاری امریکارا در برابر معضله جدی قرار میدهند . با نزدیک شدن موعد انتخابات رئیس جمهوری در سال ۱۹۶۸ اعمال فشار برای حل این معضله بمنظور پدید آمدن مهمترین عامل سیاسی در امریکا بدل خواهد شد . این فشار درد و سمت بعمل خواهد آمد .

در پنتاگون و در برخی از عرصه های سرمایه انحصاری و در میان نیروهای افراطی راست پریشانی شدت می یابد . این محافل با آنچه که مورد قبول گردانندگان سیاست حزب حاکمه و میکرات نیز هست واقفند . بدین معنی که هیچکدام از آنها سیاست توسعه جنگ کاندیدهای این حزب را بشکست تهدید میکنند . این محافل بشدت تمیز میکنند که مباد افشار توده ها موجب محدود ساختن جنگ و عقب نشینی نگردد . چنین است خط مشی مبارزه سیاسی کنونی برای اعمال نفوذ در دولت .

این ترس نیروهای جنگ - الب خدایتوسعه جنگ را بیشتر میکنند . در همان حال که توده ها برای محدود کردن جنگ میکوشند ، نیروهای جنگ طلب برای توسعه آن اصرار میروزند . حوادث ممکن است در هر یک از این دو مجرا سیر کنند .

تلاش امریالیسم برای دست زدن بجنگ های تجاوزکارانه امکان پیروزی بر آنها را منتفی نمیسازد . تمام اوضاع واحوال عینی کنونی از تقویت نیروهای ضد امریالیستی گرفته تا تضادها و اختلافات موجود در جهان امریالیسم و پدیدهای متنوعی که در امریکا بروز میکند - ممکن است کار را به محدود ساختن جنگ وشکست امریالیسم امریکامنجر سازد . بسیج همگانی نیروهای ضد امریالیستی میتواند امریالیسم امریکارا بعقب نشینی وادارد . زمان تحقق اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش فرارسیده است . این امر سمت تکامل تاریخ را بشعوارنگشت ناپذیر معین کرده است . هیچ نیروی نظامی در جهان نمیتواند این سمت را تغییر دهد .

سیاست تجاوز امریالیستی را میتوان باشکست مواجه ساخت ولی برای اینکار باید نیروهای متحد ضد امریالیسم علیه این تجاوز را لاتفاق مبارزه کنند . در این زمینه بزرگترین عامل منفی موجود در مبارزه علیه امریالیسم بطور اعم و علیه امریالیسم امریکا بطور اخص نقش انشعابگرازه و خرابکارانه گروه بندی مائوتسه دون در رهبری حزب کمونیست چین است . هیچ عاملی باندازه این امریالیسم امریکارا جسور نمیکند . حوادث چین نقطه اوج خطرناکی سیاست رادیکالیسم خرد بورژوازی است . مبارزه ای اتخاذ میگردد که مبارز میان سیاست مارکسیسم مدافع منافع طبقه کارگر و سیاست ماجراجویانه ناسیونالیسم رادیکالیسم خرد بورژوازیست . مائوتسه دون ولین پیانو از شعور طبقاتی یا ششم طبقاتی یعنی از شعور سوسیالیستی مدد نمیگیرند ، بلکه از احساسات ناشی از کیش شخصیت و ناسیونالیسم مدد میگیرند . " انقلاب فرهنگی " سو استفاده خطرناکی از بی تجربه گی جوانان است تفکر خرد بورژوازی مائوتسه دون بر بنیاد تفسیر غیر دیالکتیکی ومکانیکی اصول صحتی است . مائوتسه دون شعارهایی را بمیان میکشد که برای مدت معین احساسات وعواطف ازان متاثر میگردند ولی سیاست صحتی بر این قبیله شعارها به صخره واقعیت بر میخورد و درهم میشکند . ناکامی سیاست مائوتسه دون در داخل وخارج چین سراغاز پیدایش واقعیت نویی در خود چین است .

جنبش جهانی کمونیستی باید از مجموعه این جریانات درسهای لازم را بگیرد و نظر یاتسی را که موجب پیدایش چنین وضعی در چین شده است مورد بررسی قرار دهد . میخواهیم امید واریا شیم که تحلیل اشتباهاتی که از استنتاجات مکانیکی حقایق تحریدی درواز واقعیت زند محیط اطراف ریشه میگیرد ، در اینکار سودمند باشد .

اقتصاد امریکا و جنگ ویتنام

هایمن لومر

عضو هیئت دبیران کمیته ملی حزب کمونیست ایالات متحده امریکا

عدم توازن روح عدم اطمینان خصیصه آشکار وضع کنونی اقتصاد امریکا است. همراه با تورم روز افزون علائم تنزل فعالیت اقتصادی با وضوحی بیش از پیش نمودار میگردد. زنگ های شوم خطر " داغ شدن " موقعا اقتصاد بیش از پیش با احساس رکود عنقریب توأم میگردد. این وضع بدترنچ و بظاهر متناقض معلول توسعه جنگ تجاوزکارانه وحشیانه در ویتنام است.

اقتصاد امریکا از سال ۱۹۶۱ وارد دوران رشد پیاپی گردید. در نتیجه پیدایش رونق فوق العاده در صنایع اتومبیل سازی و افزایش سریع سرمایه گذاری در واحدهای صنعتی جدید و نیز در نتیجه تاثیرات مساعد کاهش مالیات ها از سال ۱۹۶۴ به بعد، محصول ملی ناهمه در سالهای ۱۹۶۴ - ۱۹۶۰ بطور متوسط سالانه ۸٫۴٪ یعنی بیش از دو برابر دوران پنجساله قبلی افزایش نشان داد. ولی در بهار سال ۱۹۶۵ علائم بی ثباتی و کاهش آهنگ رشد پدید گردید و پیشگویی فرارسیدن رکود در سال ۱۹۶۶ فزونی پذیرفت.

آنگاه انگیزه جدیدی بصورت توسعه جنگ ویتنام پدید آمد و در نتیجه دلگرمی تازه آن بلافاصله هزینه های نظامی بی دریغی و اسرحتی بیش از پیش و افزایش نهاد. اعتبارات خاص مقاصد نظامی در بودجه از ۲۰٫۵ میلیارد دلار در سال مالی ۱۹۶۵ (که ۳۰٪ وزن سال ۱۹۶۵ پایان آنست) به ۲۷٫۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۶۶ بالغ گردید و هزینه های اضافی ناشی از جنگ ویتنام نیز از ۱٫۸ میلیارد دلار رسید. بودجه نظامی سال ۱۹۶۷ ۳۰٫۶ میلیارد دلار است که از آن ۱۰٫۶ میلیارد بعنوان هزینه های اضافی ناشی از جنگ ویتنام در نظر گرفته شده است.

ولی هم اکنون روشن است که میزان این هزینه ها به مراتب بیش از این مبلغ خواهد شد. مثلا در ۱۹ اکتبر سال ۱۹۶۶ مجله " وال استریت جورنال " خبر داد که " در سه ماه گذشته که ۳۰ سپتامبر پایان آنست، میزان متوسط سالانه اعتبارات ۴ میلیارد دلار با لافرت و میزان کل هزینه ها به ۲۱٫۳ میلیارد دلار رسید. اگر محاسبات مبتنی بر این احتمال که در ماههای آینده هزینه ها ۳٫۶ میلیارد دیگر افزایش خواهد یافت، صحیح از کار درآید، آنگاه در بهار سال آینده میزان کل اعتبارات به ۷۲ میلیارد دلار و عبارت دیگر بمیزان متوسط سالانه مصارف نظامی در دوران دومین جنگ جهانی خیلی نزدیک خواهد شد. " مجله " یونایتد استیس نیوز اند رپورت " در شماره دوم ژانویه سال ۱۹۶۷ نوشت که ممکن است هزینه های نظامی در سال مالی ۱۹۶۸ بین ۷۳ تا ۷۷ میلیارد دلار باشد و ضمنا رقم اخیرا بواقعیّت نزدیکتر میدانند. ولی اگر توسعه دامنه جنگ با همین سرعت کنونی ادامه یابد، با احتمال زیاد مصارف نظامی از این مبلغ خیلی بیشتر خواهد شد.

فی الواقع هم سرعت توسعه جنگ پیوسته بین از آن بوده که پیشبینی شده است. بموجب نقشه های که در ژوئیه سال ۱۹۶۵ تنظیم شده بود تعداد نفرات نیروهای امریکاد رویتنام در ماه اوت سال ۱۹۶۶ میبایست تقریباً به ۲۵۰ هزار نفر برسد. ولی در نوامبر سال ۱۹۶۶ تعداد نظامیان امریکائی در ویتنام به ۳۴۵ هزار نفر و در ماه مه سال ۱۹۶۷ باید به ۴۲۵ هزار نفر برسد ولی محافل نظامی بر آنند که این تعداد هم خیلی کم است. بالد وین مقسر نظامی " نیویورک تایمز" در ۱۲ نوامبر سال ۱۹۶۶ نوشت که " بعقیده محافل نظامی سرانجام از ۶۰۰ تا ۷۵۰ هزار نفر لازم خواهد بود ". این تعداد سرباز خلیک بیش از آن است که در بحبوحه جنگ کره شرکت داشتند و احتمال قوی از تمام پیشگویی های که در آغاز اقدام بتوسعه جنگ شده بود، بیشتر خواهد گردید. روشن است که امپریالیسم امریکا خود را در ویتنام با حنك بزرگی درگیر کرده و هزینه های این جنگ هم همراه با آن افزایش خواهد یافت.

هزینه های واقعی جنگ ویتنام خیلی بیشتر از مبالغی است که بعنوان اعتبارات علیحده در بودجه بچشم میخورد، و علت آن قید از هر چیزی آنست که بخش بزرگی از مبالغ و لوازم جنگی از ذخایری که قبلاً وجود داشت برداشته شده است. مصارف عمومی جنگ را دولت جانسون بکلی مخفی نگاه میدارد. ولی محاسباتی که دیگران انجام داده اند، وجود دارد. بااثوئن ضمن مقاله ای تحت عنوان " جنگ ویتنام چقدر تمام میشود " در آوریل سال ۱۹۶۶ در مجله " فورتن " نوشت بسا ۴۰۰ هزار سرباز در ویتنام. هزینه سالانه جنگ به ۲۱ میلیارد دلار خواهد رسید و اگر بیمار آنها و حمایت های تاکتیکی از هوا متناسب با ازدیاد نفرات نیروهای زمینی افزایش یابد از این مبلغ هم بیشتر خواهد شد. طبق تخمین دیگران این هزینه ها پادامه ای که اکنون عملیات جنگی بخود گرفته ماهانه از ۱۵ تا ۲۷ میلیارد دلار خواهد رسید. طبیعی است که با تکشیدن ذخائر نظامی موجود هزینه های جنگ را باید بیشتر از پیش یا تخصیص اعتبارات اضافی تسامین کرد.

برخی ها مدعی اند که اگرچه هزینه های جنگی امروز بطور

عواقب اقتصادی جنگ مسلم بتر از دوران جنگ کره است ولی تاثیرات صادی آن خیلی

کمتر است زیرا سهم این هزینهها در درآمد ملی خیلی کمتر از آن

زمانست (قریب ۸٪ در قیاس با قریب ۱۵٪ در بحبوحه جنگ کره) در این استدلال این واقعیت مهم نادیده گرفته میشود که افزایش کنونی هزینه ها و جنگی در شرایطی انجام میگردد که استفاده از قدرتهای اقتصادی بر مراتب بین از آغاز جنگ کره است. به همین تناسب تاثیر جنگ هم در اقتصاد بیشتر شده است.

نتیجه مستقیم توسعه جنگ تسریع رشد اقتصادی بوده است. در سال ۱۹۶۴ درآمد ملی ۵۲٪ بیشتر از سال ۱۹۶۳ افزایش یافت. در سال ۱۹۶۵ و در نهمه ماهه اول سال ۱۹۶۶ میزان متوسط آهنگ افزایش درآمد ملی تقریباً ۶٪ بود. تولید صنعتی از سال ۱۹۶۳ تا سال ۱۹۶۴ بمیزان ۶۴٪ و در سال بعد ۸۴٪ و از اوت ۱۹۶۵ تا اوت ۱۹۶۶، ۹۶٪ افزایش پذیرفت. پس از سالیان دراز برای نخستین بار آهنگ رشد اقتصادی امریکا از کشورهای اروپای غربی سریعتر شد. میزان سرمایه گذاری نیز در لحظات اعتدالی افزایش یافت. میزان سرمایه گذاری در واحدهای تولیدی جدید در سال ۱۹۶۴ پانزده ۱۴٪، در سال ۱۹۶۵، ۱۵٫۷٪ و در سال ۱۹۶۶ بموجب محاسبات مقدماتی ۱۶٪ افزایش یافت.

بموجب آمار اداره کل ذخایر آمریکا در سال ۱۹۶۵ میزان استفاده از مجموع قدرتهای صنعتی برای نخستین بار در طی بیش از ده سال از ۹۰٪ بیشتر شد و در ۹ ماهه اول سال ۱۹۶۶ بطور متوسط به ۹۱٪ رسید. در برخی از رشته ها و بطور عمده به علت افزایش سریع میزان سفارشهای نظامی تقاضا از مرز امکانات تولیدی فراتر رفت و در نتیجه این امر برخی از انواع محصولات مثلا منسوجات، لباس و نیز انواع مهمی از مواد اولیه نظیر مس و آلومینیوم کمبود پیدا کرد.

علاوه بر آن افزایش میزان سرمایه گذاری در لحظات اعتلائی در صنایع ماشین سازی و وضع دشواری بوجود آورد. از اوت سال ۱۹۶۵ تا مدت ۱۲ ماه میزان سفارشها را انجام نشده در صنایع ماشین سازی به ۲۷٪ رسید و سپس از آنهم بیشتر شد. تعداد بیکاران در این رشته اکنون ۲٪ هم نیست. ضمناً در مورد کارگران کارآموزده برخی از حرفه ها کمبود وجود دارد. میزان متوسط ساعات کار در هفته طی سالهای اخیر به ۴۴ ساعت رسید که نقطه اوج آنست.

همزمان با این جریان پس از چند سال اضافه تولید، محصول انواع اساسی نیازات کشاورزی (با استثنای پنبه) تکافوی نیازمندیها را نکرده است. در نتیجه افزایش تقاضا در بازارهای خارجی و افزایش مصرف داخلی در سالهای اخیر و نیز در اثر اینکه محصول کشاورزی سال ۱۹۶۶ از میزان معمول اندکی کمتر بوده اکنون محصول کشاورزی خیلی کمتر از میزان مورد نیاز است و ذخائر گندم ذرت، حوی، دوسر، انواع لوبیاهای روغن دار (سویا) و محصولات دیگر فوق العاده کاهش یافته است. قیمتها از میزان تضمین شده توسط دولت به مراتب بالاتر رفت. در نتیجه پیدا شدن این وضع غیرعادی برای نخستین بار در سالهای پس از جنگ بسیاری از محدودیتهای مربوط به مساحت کشتزارها ملغی شده است. مثلاً مساحت گندم زارها هم اکنون ۳۰٪ افزایش یافته و انتظار میرود که مساحت زمینهای ذرت و نباتات دیگر نیز افزایش یابد.

رویه بهره‌رفته هزینه‌های نظامی روزافزون و اتمام باعوامل

داغ شدن "موتور اقتصاد" دیگر وضع تهرمی خاصی بوجود آورده که در آن تقاضاهای

نظامی رفته رفته از میزان امکانات بالقوه اقتصاد فراتر میرود.

حوادث سال اخیر اطمینان دولت را باینکه آمریکا قادر است برای خود "هم توپ و هم کره" تامین کند سخت متزلزل ساخته است. سیمور ملمان اقتصاددان آمریکائی طی مقاله ای تحت عنوان "اولویت اقدامات در جامعه بزرگ" در شماره ۵ اوت سال ۱۹۶۶ مجله "کامن ویل" نوشت حالاً دیگر "دعوی" جامعه شکوفان "بافسانه مرده ای بدل شده و ملت در برابر مشکل جدی تعیین اولویت اقتصادی یعنی ضرورت تعیین اقداماتی که در وهله اول باید انجام یابد - قرار گرفته است".

عواقب تهرمی جنگ و ستنام در وهله اول بصورت افزایش فوق العاده وامهای واگذاری بانکهای تجاری و انواع دیگر اعتبارات نمودار میگردد و این امر بنحویه خود تکاپوی سرمایه یابی را بیش از پیش افزایش میدهد و نرخ بهره را بسرعت بالا میبرد. در اواسط اوت سال ۱۹۶۶ نرخ بهره وامهای اساسی تجاری (که حداقل نرخ بهره ایست که نرخ بهره انواع دیگر وامها نیز براساس آن تعیین میشود) به ۶٪ ترقی کرد و حد نصاب معروف سال ۱۹۲۹ رسید.

نمودار دیگر تاثیر تهرمی جنگ و ستنام افزایش قیمتهاست. از اکتبر سال ۱۹۶۵ تا اکتبر

سال ۱۹۶۶ شاخص قیمتهای کالاهای مصرفی که توسط وزارت کار تهیه شده بود، به ۳٫۷٪ افزایش یافت و حال آنکه در سالهای میان ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۵ میزان متوسط افزایش سالانه آن فقط ۱٫۳٪ بود.

ضمنا همصید اند که این شاخص میزان واقعی افزایش هزینه زندگی را نشان نمیدهد. ارزش مواد خواربار و خدمات بهداشتی و آموزشی و خدمات پزشکی بویژه بالا رفته است. بموجب آمار رسمی در سال گذشته نرخ خواربار ۶٪ گران تر شد.

شاخص قیمت های عمده فروشی که طی سال های متوالی ثابت مانده بود از اواسط سال ۱۹۶۴ روزه افزایش نهاد و از آن پس ۷٪ بالا رفت. افزایش قیمت های عمده شامل محصولات کشاورزی و خواربار و فلزات رنگین است. با ادامه توسعه دامنه حثک قیمت ها مسلما بیشتر از پیش بالا خواهد رفت.

حثک ویتنام به نفع کیست

توسعه حثک ویتنام بیشتر براد سرمایه بزرگ بسیمار پرسود است. پیمان های پر صرفه براد تحویل سفار شه های نظامی که میزان کل آن در سال مالی ۱۹۶۵ معادل ۲۷ میلیارد دلار بود و در سال ۱۹۶۶ میزان آن مسلما خیلی بیشتر از ۴۰ میلیارد دلار بوده است، موجب افزایش فوق العاده سود گردید. و این افزایش هم بخاطر مستقیم بورت گرفته و هم در نتیجه تاثیر عمومی اعتبارات نظامی در اقتصاد کشور باینجهت تعجب آور نیست که در ۹ ماه اول سال ۱۹۶۶ میزان سود خالص کمپانیها تقریبا ۱۱٪ افزایش یافت. در صنایع ماشین سازی سود خالص کمپانیها در س ماهه دوم سال ۱۹۶۶ تقریبا ۱۵٪ میزان سرمایه اولیه بوده و به سطحی رسید که فقط سال فوق العاده مساعد ۱۹۵۰ از آن بالاتر بوده است.

فولاد حثک برای صاحبان صنایع بزرگ فقط در نتیجه سفار شه های حثکی در داخل امریکا نیست. یک حثک دولت مرکزی امریکا میتواند در خود ویتنام هم سود های کلانی بدست آورد. اداره توسعه بین المللی به امریکا شایسته که در ویتنام حثوی سرمایه گذاری کنند. تضمین میدهد که در صورت وارد آمدن خسارات ناشی از حثک و قیام و سلب ید و یا عدم امکان تبدیل ارز تا صد درصد سرمایه آنها را جبران کند و در کلیه موارد دیگر از جمله در نتیجه نامساعد بودن بازار تا ۷۵٪ آنها ببرد از آن علاوه بر این مبلغ هنگفتی (قریب ۱۸۶ میلیون دلار در سال ۱۹۶۶) بموجب برنامه " حثک " به کشورهای خارجی به ویتنام حثوی منتقل گردید. تا مصونیت سرمایه گذاری امریکائی در آن کشور تامین گردد. در نتیجه این " حثک " و میزان بسیار نازل دستمزد و نیز استفاده از کار اجباری سود حاصله از سرمایه گذاری در ویتنام بموجب آمار مجله " نیوزویک " (۳۱ ژانویه سال ۱۹۶۶) سالانه از ۲۰ تا ۳۰٪ میشود.

یکی از منابع خاص سود برنامه عظیم ساختمان - اسپسات نظامی است که - این او اخیریک میلیارد دلار برای آن تخصیص داده شده بود. از این مبلغ قریب ۸۰۰ میلیون دلار نصب کنسرسیوم سرمایه گذاری چهار شرکت ساختمانی گردید. طایق گفته بالدوین (" نیویورک تایمز " ۱۰ آوریل ۱۹۶۶) پیمان کاری با این کمپانیها سود تضمین شده خواهد داشت.

ولی روشن است که هدف حثک بر ضد مردم ویتنام فقط تامین منافع حریصانه امپریالیسم امریکا در آیند نیست، بلکه علاوه بر آن همین امروز هم براد کمپانیهای بزرگ منبع تحویل سود است. مجله " نیوزویک " در شماره پیشگفته نوشت " سرمایه داران امریکائی در هیچیک از حثک های گذشته هیچگاه اینطور پای پای نیروهای ارتش خود پیش نرفتند و در چنین مقیاس وسیعی فعالیت نداشتند. بخاطر همین است که هرچاپیش آمد بمب ها را راه می کنند و زنان و کودکان را به آتش بمب های ناپالم میسوزانند و کشتزارها و منابع دیگر و آذوقه را یکسره نابود میکنند. جوانان امریکائی را نیز که اکثر

سیاهپوست هستند بیرحمانه در این راه قربانی میکنند . ولی در همان حال که سودها افزایش مییابد و حقوق کارمندان عالیرتبه بالا میرود وضع کارگران عادی بدتر میشود . از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۵ سود خالص کمپانیها تقریباً ۶۷٪ افزایش یافت ولی دستمزدهای کارگران کارخانه ها از ۲۱٪ بیشتر افزایش نیافت . میزان متوسط افزایش پانزده کارگری همین مدت ۳۷٪ بود و حال آنکه دستمزد واقعی مجموع مزد بگیران فقط ۲۷٪ در سال بالا رفت (" آمریکن فدریشنلیست " سپتامبر سال ۱۹۶۶) چون گروه اخیر مزد بگیران مدیون و مهندسان و سایر کارکنان اداری موسسات را نیز در بر میگیرد طبعاً افزایش دستمزد واقعی کارگران موسسات تولیدی از اینها کمتر میشود .

توسعه جنگ ویتنام با این خرابی نسبی وضع کارگران در سالهای اخیر پر رونق خرابی مطلق را هم افزوده است . حتی امارات رسمی که باغرض خاصی تنظیم میشود نیز کاهش دستمزد واقعی را در سال گذشته نشان میدهد . طبق محاسبه ویکتور پرلو (" وارکر " ۱۱ دسامبر ۱۹۶۶) از سپتامبر سال ۱۹۶۵ تا سپتامبر سال ۱۹۶۶ پولیکه کارگران بابت دستمزد دریافت کرده اند ۲٪ کاهش یافته است . بدینسان انگیزه " جدید " بصورت افزایش هزینه های نظامی فقط نتیجه اش این بوده است که سود انحصارات از قبل کارگران بیشتر از پیش فروتنی یافته است . کاهش بخشی از درآمد ملی که به کارگران میرسد تسریع شده و تضاد میان افزایش تولید و قدرت خرید محدود شده ها بیشتر از پیش تشدید گردیده است .

رشد اقتصاد جنگی مشکل بیکاری را حل نکرده است . طبق آمار رسمی در سال ۱۹۶۵ تعداد بیکاران ۴٫۶٪ مجموع نیروی کارگری بوده و در سال بعد فقط اندکی از ۴٪ کمتر شد . ولی در پس این امارات کلی جوانب مهمی از این مشکل نهفته است . مثلاً اگرچه در مورد برخی از گروه های کارگران مشخصه کمبود پیدا شده ولی بیکاری در میان کارگران بی تخصص همچنان بیش از ۴٪ است و در مورد حیوانات وضع از این هم بدتر است یعنی بیش از ۱۲٪ حیوانات بیکارند . باید یاد این نکته را هم افزود که آمار رسمی میزان واقعی بیکاری را خیلی کمتر نشان میدهد . در سال اخیر البته قیمت محصولات کشاورزی و نیز درآمد فرمها افزایش یافت . در سه ماهه دوم سال ۱۹۶۶ درآمد خالص فرمها ۱۱٪ بیشتر از همین دوره از سال ۱۹۶۵ بود . ولی درآمد عده حاصله از افزایش اخیر قیمت قله و شیر و سایر اقلام اساسی خواربار عاید فرمها نشده . بموجب آمار کمسیون بازرگانی امریکا بخش بزرگی از این درآمد ها عاید شرکتهای بزرگی شد که کارخانه های مخصوص عمل آوردن محصولات کشاورزی را در تملک دارند و نیز عاید بازرگانان و مخصوصاً صاحبان فروشگاههای بزرگ شد . در کشاورزی هم رونق بازار بطور عده بسود فرمهای بزرگ تمام شد . ورشکست زمینداران کوچک و کاهش تعداد فرمها با سرعت سابق ادامه دارد .

جنگ با عواقبی که بمنافع اقتصادی تمام زحمتکشان لطمه

" شکفتگی " و سیاهپوستان میزند در وضع سیاهپوستان تأثیری دهرابر شاق تر میبخشد . با اینکه سطح زندگی عمومی کارگران اعم از سفیدپوستان و سیاهپوستان طی سالهای ابتدای اقتصادی قبل از توسعه جنگ ویتنام بالا رفته ، اختلاف وضع اقتصادی این دو گروه نفعها کاهش نیافته ، بلکه در برخی از رشته های مهم حتی افزایش پذیرفته است .

واقعیتی که بخصوص شایان توجه است ، اینست که طی سالهای " شکفتگی " وضع توده های

سیاهپوست ساکن محلات مخصوص شهر هانه تنها بطور نسبی ، بلکه بطور مطلق هم بدتر شده است .
میلر ، یکی از کارمندان اداره سرشماری امریکا مینویسد : " تحقیقات اخیریکه در بخش واتمن
شهر لوس آنجلس انجام گرفت نشان میدهد که وضع سیاهپوستان این بخش در قیاس با زندگی مجموع
ملت خیلی بدتر شده است . در این بخش ونیز در سایر محلات سیاهپوستان اطراف لوس آنجلس در
آمد خانواده ها کاهش یافته و تعدد ادتهدستان افزایش پذیرفته ، شرایط مسکن بدتر شده ، بیکاری
در سطح سابق است و دست آوردن کار همان دشواری سابق را دارد . "

میلر مینویسد بهرحال " بیکاری در میان سیاهپوستان در بیشترین دوران شکستگی همیش از
میزانی است که یه هنگام سه رکود اخیر برای سفید پوستان وجود داشته است . " اما در سال " تکوی"
۱۹۶۶ که بیکاری در میان سفید پوستان در همان سطح بیکاری سیاهپوستان قرارداد است از ۷٪ در
آوریل به ۸٫۲٪ در اوت افزایش یافت و در نوامبر اندکی پایین آمد به ۷٪ رسید . طبق آمار
رسمی نسبت بیکاران سیاهپوست به بیکاران سفید پوست در این دوره از ۱ : ۲ به ۱ : ۴ افزایش
یافته است . در محلات بزرگ سیاهپوستان بیکاری بمراتب بیشتر از سطح متوسط است و ۱۲٪ بیشتر
را تشکیل میدهد . میلر سپس میافزاید که : " و اما در مورد حیوانات باید گفت که از هنگام رکود
سالهای ۱۹۵۸ - ۱۹۵۷ تفاوت در نسبت بیکاران سیاهپوست و سفید پوست دائما بیشتر شده است .
اکنون تعداد حیواناتی که رسماً بیکار شمرده میشوند در میان سفید پوستان ۱۲٪ و در میان سیاهپوستان
۲۷٪ است ، طبیعی است که این تفاوت در محلات سیاهپوستان بمراتب بیشتر است و همچنان افزایش
می یابد . "

در این زمینه میتوان ارقام بمراتب زیادتری ذکر کرد ولی از همین چند رقم هم دیده میشود که
سطح زندگی توده های ساکن محلات سیاهپوست نه فقط بیشتر از پیش از سطح زندگی کارگران سفید
پوست پائین تر میرود ، بلکه از آغاز توسعه جنگ ویتنام نیز این سطح خیلی پائین تر رفته است .
باین مطالب نکتہ دیگری هم باید افزوده شود . وانموچ روز افزون تظاهرات نژاد پرستانه ایست
که در محیط جنگ نژاد براند از طبقه خلق رنگین پوست انجام میگردد . در این جنگ عد سیاهپوستانی
که قربانی میشوند بمراتب بیشتر است . با چنین توصیفی دیگر چه حاجتی است باینکه برای شورش
های سال گذشته محله واتمن و همبامحله دیگر سیاهپوستان در جستجوی غل دیگر براهیم ؟

خیز اقتصادی ناشی از توسعه جنگ ویتنام در پایان
علائم ضعف فعالیت اقتصادی سال ۱۹۶۵ و آغاز سال ۱۹۶۶ با وضوح خاصی نمایان

شد . ولی در سوماه دوم سال گذشته علائم آشکار رکود
فعالیت اقتصادی در برخی از رشته ها بروز کرد و از این زمان به بعد بموازات افزایش هزینه های
نظامی و تشدید تورم علائم رکود هرچه بیشتر هویدا میگردد . مهم ترین آنها را در اینجا ذکر کنیم :
۱ - تولید اتومبیل در سال گذشته تقریباً ۶٪ کمتر از سال ۱۹۶۵ شد . میزان فروش
اتومبیل از ۹۳ میلیون به کمتر از ۹ میلیون دستگا رسید . رکود بخصوص در رشمماه دوم مشهود
شد . کارفرمایان علت این امر را افزایش قیمت خوارپار و افزایش مالیاتهای مخصوص نیازمندیهای
اجتماعی و دشوارتر شدن شرایط دریافت اعتبار و افزایش سربازگیری و عوامل دیگر میدانند . باز از
کالای مصرف عمومی ونیز تبلیغ برای اتومبیل هایی میدانند که سیستم ساختمان آنها تا مین بیشتر
برای راننده ایجاد میکند . در نوامبر سال ۱۹۶۶ کنسرن " جنرال موتورز " اعلام کرد که در سامبر

وزانویه تولید خود را حداکثر ۸٪ تقلیل خواهد داد • شرکتهای دیگر نیز به آن تاسی کردند • توقف موقت تولید دامنه هر چه وسیعتری بخود گرفته است • امتحان رمبرود که در سال ۱۹۶۲ تولید اومبیل کاهش یابد و تقریباً به ۸٫۵ میلیون برسد •

۲ - دامنه خانه سازی فوق العاده محدود شده است • در نیمه دوم سال ۱۹۶۶ تعداد خانه های در دست ساختمان تقریباً یک سوم کمتر از همان دوره در سال ۱۹۶۵ بود • علاوه از مارس ۱۹۶۶ تقلیل عمومی هزینه های مخصوص خانه سازی مشاهده شد • خصیصه وضع این رشته تولیدی " بحران کهنه " ایست که در جریان آن تعداد ورشکستگی در میان کارفرمایان کوچک و تعداد بیکاران در میان کارگران ساختمانی افزایش می یابد • علت اساسی این امر سخت تر شدن شرایط دریافت وام و کاهش فوق العاده وامهای رهنی است • محدود شدن دامنه خانه سازی با احتمال زیاد آنقدر ادامه خواهد یافت که وضع بانکهای رهنی بهبود یابد •

۳ - کالاهای سربعتر از آنچه که فروش می رود انتظار میشود • طی ۲ ماه اول سال گذشته ارزش این ذخائر ۱۰۶ میلیارد دلار افزایش یافت و حال آنکه میزان فروش فقط ۲٫۵ میلیارد دلار است • اگر با قاعده ایالات متحده این عدد چنانچه روز افزون میان ذخائر و فروش ناگزیر رخ آید در بر خواهد داشت که برای کاهش ذخائر کالا اسلیمی بکار رود که تولید صنعتی را کاهش دهد •

۴ - نرخ سهام بازار محسوسی متزلزل کرده است • از فوریه تا اکتبر ۱۹۶۶ شاخص داوجونز برای سهام صنعتی بجز از ۲۵٪ کاهش یافت • بعد هائیک این سهام کمی بالارفت ولی وضع همچنان بسیار ناپایدار است و کاهش های جدید بعید نخواهد بود • علت عمده وجود گرایش طولانی در زمینه متزلزل نرخ سهام رقابت با بهره های فوق العاده شوق آوری است که میتواند از سرمایه گذاری در عراق بجز از پیشتر از عاملی نظیر مصهم بودن وضع بازار سخن می رود • از پایان جنگ جهانی دوم بی بعد با استثنای سال ۱۹۶۲، هر متزلزل نرخ سهام بجز درآمدی برای رکود اقتصادی تلقی شده است • محافل مالی وضع کنونی را نیز بیشتر از پیش نشانه ای از پیدایش چنین رکودی میدانند •

۵ - علائمی وجود دارد که نشان میدهد لحظه اعلای سرمایه گذاری سال گذشته در زمینه احداث موسسات تولیدی جدید (۱۶٫۵٪) پیش بینی میشود که سرمایه گذاری در این زمینه در سال ۱۹۶۷ از ۳۰ درصد افزایش یابد • بموجب خوشبینانه ترین حسابها کمیته بورس سرمایه و وزارت بازرگانی بحمل آورده اند سرمایه گذاری در شش ماه اول سال ۱۹۶۷ فقط ۷٫۹٪ بیشتر از همین دوره از سال گذشته خواهد بود • علت این کاهش عظیم تا حدودی الزامات مالیاتی است که برای سرمایه گذاری قائل شده بودند • ولی علت اساسی را عدم اطمینان روز افزون به پایداری وضع بازار و نیز عقب ماندن تقاضا میدانند که نتیجه آن کاهش میزان معین از سودهای حاصله در نیمه دوم سال گذشته بود •

به این علائم ضعف فعالیت اقتصاد میتوان علائم دیگری را هم که اخیراً بروز کرده است، افزود • طی ماههای اخیر تعداد سفارشات برای مخصوص تولید کالاهای مورد مصرف طولانی کاهش یافته است • میزان فروش فولاد و میزان ذوب آن کاهش یافته است • وقفه هایی که در کار اوجساده میشود تولید را بیشتر برهم میزند • شرکتهای تهیه کننده لوازم فنی خانگی به تقلیل تولید و اخراج

کارگران خود پرداخته اند . نتیجه این امریکسان شدن منحنی تغییرات تولید صنعتی از اوت سال ۱۹۱۱ به بعد است .

باختصار میتوان گفت که تورم در اعتبار بین المللی در لاتر ایشی منفی پخشیده و کسری موازنه پرداختها و خروج کالا همچنان یک مشکل مهم باقی مانده است .

دولت جانسون به علائم روز افزون بروز رکود و کساد فعالیت اقتصادی اعتنا ندارد و خوشبینی رسمی را همچنان حفظ میکند ولی در میان صاحبان سرمایه و در محافظ اقتصاد بی نظیر کلی روحیه بدبینی قوت میگیرد . بسیاری از آنان ضعف فعالیت اقتصادی را در سال ۱۹۱۷ پیشبینی میکنند و پیش از پیش از حتمی بودن بروز رکود سخن میگویند .

افزایش تعداد علائم بروز رکود که همزمان با تورم روز افزون ضد و نقیض بنظر میرسد خیلی ها را پریشان خاطر ساخته و موجب بروز بسیاری عقائد و پیشنه‌های متضاد گردیده است . اطمینان مدافعی رسمی " اقتصاد نوین " به توانایی خود برای کثرت اقتصاد کشور در محک آزمایش جدی قرار گرفته است . " وال استریت جورنال " در ۱۵ اوت سال ۱۹۱۶ نوشت: " در تمام دوران زمانه اداری کنونی جانسون ، آنها به حد کافی اطمینان داشتند که اقتصاد را نمیتوان نه از رکود و نه از تورم مصون داشت . ولی حالا این احساس بوجود آمده است که امریکا در ماههای آینده در آن واحد بهر دو بیماری دچار خواهد شد و هیچ داروی اثربخشی مگر برای علاج آن نمیتواند تجویز کند " .

ولی وضع موجود نه تازگی دارد و نه ضد و نقیض است . همانطور که در شماره اکتبر مجله " مانسلی اکونومیک لتر " نشریه بانک " فرست نیشنل سیتی بانک " خاطرنشان شده " تراکشن موجود حاکی از آنست که در امریکا اقتصاد نظامی بارز و تقویت اقتصاد غیر نظامی بارز بوجود آمده است " . تاثیر این وضع البته نباید این تناقض شدید در دوران جنگ که هم پدید گشت . در آن زمان همراه با رونق عمومی توأم با افزایش فوق العاد " هزینه تسلیحات میزان تولید بسیاری از کالاهای مصرفی بخصوص کالاهای طولی مصرف کاهش یافت . در نتیجه آن میزان اشتغال در رشته های صنایع مربوطه قلیل پذیرفت و در پایان سال ۱۹۵۱ به اخراج دست جمعی کارگران منجر گردید .

ظلت این امر آنست که نیازمند بهای نظامی از طریق کاهش قدرت خرید بوده است و بالتبع تورم و افزایش ثمر مالیاتها بر آورده میشود . در دوران توسعه اقتصاد نظامی نیازی پایان به اسلحه و وسائل کشتار تمام نیازمند بهای دیگر را موقتاً تحت الشعاع خود قرار میدهند . ولی وقتی اقتصاد مثل شرایط کنونی فقط بطور محدود برای مقاصد جنگ کار میکنند ، تولید کالاهای مورد نیاز عموم در سطح بالا قرار میگیرد و علائم اضافه تولید خیلی سریع بروز می نماید . محدودیتهای ناشی از تورم ، همانطور که اکنون نیز مشاهده میشود ، بصورت کمبود اعتبارات بروز میکند . در نتیجه این امر در برآورد در رشته های مختلف تولید کالاهای مورد مصرف عموم رکود پدید میگردد .

حلولی تاثیر این عوامل را بکمک تزریق اصول افزایش میزان هزینه های نظامی میتوان موقتاً گرفت . ولی یگانه نتیجه این عمل در عاقبت امر تجدید همان علائم و انهم بشکل حاد تر خواهد بود . هزینه های نظامی بزرگ به نفع سرمایه انحصاری تمام میشود و بخش بزرگی از درآمد ملی را بشیوه ایکه از هر جهت براه انحصارات بسیار پرسود است می بلعد . ولی همانطور که واقعیت امروز نشان میدهد این شیوه سفره حتمکشان را برای مدت طولانی رنگین نخواهد کرد .

روشن است که وضع اقتصادی در سال ۱۹۶۸ در درجه اول به چگونگی جریان جنگ ویتنام ارتباط خواهد داشت. توسعه جنگ و خیزش جدید برای افزایش هزینه های نظامی بطور موقت همگام شده حلقوی بر روی علامت رکود را خواهد گرفت. ولی پدیده های تورمی را شدت خواهد داد. از سوی دیگر اگر عملیات جنگی در ویتنام بصورت سابق بماند و یا کاهش یابد و همراه با آن هزینه های نظامی نیز تغییر یابد؛ پدیده های تورمی تضعیف خواهد شد؛ ولی هزاینه اقدامات دیگری صورت بگیرد مشکل رکود اقتصادی حدت بیشتری پیدا خواهد کرد.

البته این بدان معنا نیست که مردم امریکا فقط در برابر انتخاب ناگزیر یکی از دو هیلا یعنی یسا تورم و یا رکود قرار دارد. برعکس این بدان معنا است که رفاه آنان به چگونگی مبارزه خود آنان یعنی مبارزه علیه کسانی که آنان را به پرداخت هزینه های جنگ وادامی سازند صوره به چگونگی مبارزه در راه پایان دادن به جنگ و استفاده از هزینه های عظیم این جنگ برای تامین رفاه عمومی - منوط خواهد بود.

هدف سیاست اقتصادی جانسون یعنی سیاستی که

سیاست اقتصادی جانسون همواره در خدمت منافع سرمایه بزرگ بوده است که جنگ امریالیستی ادامه یابد و تورم ناشی از این تجاوز مبارزه شود و تمام بار جنگ و تورم بدوش زحمتکشان گذاشته شود. واقعا هم یکی از نخستین عواقب این جنگ حذف برنامه اقدامات اجتماعی است که قبل از آنهم بسیار محدود بود. در این زمینه جانسون حد نصاب سالوسی را شکسته است. جانسون در پیام ژانویه سال گذشته خود به کنگره درباره وضع کشور گفت: "بحد کافی نیرومند است که در آن واحد هم به هدف های خود در مناطق دیگر عالم تحقق بخشد و هم ساختمان جامعه کبیر را در خانه خود ادامه دهد." ولی در همان لحظه ای که اوسخنان پارسامایانه بر زبان میراند و کسانی را که خواستار توپ بیشتر و کمر کمتر بودند، سرزنش میکرد؛ لایحه بودجه سال مالی ۱۹۶۷ حاضر بود و در آن بجز ۱۰ میلیارد دلار برای جنگ ویتنام اختصاص داده شده بود و حال آنکه مجموع هزینه های مورد نیاز غیر نظامی فقط ۶۰۰ میلیون دلار افزایش یافته بود. اعتبارات درخواستی بودجه برای ۲۵ برنامه ساختمان "حامع کبیر" جمعاً به ۲۳ میلیارد دلار منحصراً میشد و حال آنکه کنگره قبلاً موافقت خود را با ۳۹ میلیارد دلار یعنی با مبلغی که دولت آنرا حداقل ممکن نامیده بود؛ اعلام کرده بود. اعلام بودجه برای هر یک از برنامه ها خیلی کمتر از میزان هزینه های بودجه کنگره با آن موافقت کرده بود. برای "جنگ علیه فقر" که اعتبارات ناچیز آن میبایست از هر ۱ به ۳ میلیارد دلار افزایش یابد فقط ۷۱ میلیارد دلار تقاضا شده در نتیجه آن مجبور شدند برنامه های طرح ریزی شده آن سال را به سرعت محدود کنند.

در دسامبر سال ۱۹۶۶ جانسون اعلام کرد که قصد دارد ۹ تا ۱۰ میلیارد دلار دیگر برای جنگ ویتنام درخواست کند. در همین حال او اعلام کرد که اعتبارات ۳۵ میلیارد دلاری دولت برای ساختمان راه و تاسیسات دیگر برخی طرحهای اجتماعی ملغی خواهد شد و یا استفاده از آن بزمان دیگری مهکول خواهد شد. مجله "پروگرسیو" در ژانویه سال ۱۹۶۷ نوشت که بدینسان آنچه که جانسون آنرا "جنگ وصال" علیه فقر نامیده بود به "عقب نشینی تراژیک" بدل گردید. دولت برای توجیه این کاهش هزینه های مورد نیاز اجتماعی را که کنگره در قبال آن مقاومت

بسیار ضعیف نشان داده بود به ضرورت " برانداختن تورم " استناد میورزد . دولت با همین بهانه میکوشد کارگران را به پرداخت مصارف جنگ وادارد . و در این میان به سیاست کذافی محسود نگاه داشتن دستمزدها توسل میجوید که بموجب آن دستمزد نباید در سال بیشتر از ۳۲٪ یعنی بیشتر از میزانی که به ادعای وی بازده کار بالا میروید - افزایش یابد . ولی دولت برای افزایش قیمتها و سود کمپانیها - نین ملاک های مشخصی را معین نمیکند . کاملاً روشن است که این سیاست بر همان تز کهنه و مجعول استوار است که بموجب آن دستمزدهای زیاد باعث افزایش قیمتها میگردد . هدف واقعی این سیاست جلوگیری از افزایش دستمزد است . اکنون که هزینه زندگی سالانه بیشتر از ۳۲٪ بالا میروید اجرای این سیاست در حکم پائین آوردن دستمزد واقعی است .

از جمله اقدامات اساسی که ادارات ذی شأنترا، یکبار در سال گذشته علیه تورم بعمل آورد ، محدود ساختن توسعه اعتبارات بود . نتیجه طبیعی این امر افزایش نرخ بهره بود . این اقدام از یکسوی آنها بزرگی را از امکانات فراوانی برای افزایش سود برخوردار ساخت و فعالیت سرمایه گذاری را هم فقط میزبان اندکی محدود ساخت . وقتی امکان تحصیل سود خوب باشد کمپانیهای بزرگ دست بکار و امروم گرفتن میشوند و به بالا بودن نرخ بهره اعتنائی ندارند . بخصوص که در بانکها همیشه بروی آنها باز است .

از سوی دیگر سیاست محدود ساختن اعتبارات بمنافع کارگران و نیز منافع مردمهای کوچک و کارفرمایان کوچک لطمه زد . زیرا از بی این اقدام گرفتن وام بخصوص برای آنها دشوار غالباً بسیار گران شد .

در سال گذشته از هر سو فریاد بلند بود که برای مبارزه با تورم باید مالیات ها را افزایش داد . برخی از محافظان اقتصادی اصرار داشتند که مالیات بردرآمد طوری افزایش یابد که سنگینی بار آن بدوش کارگران بیفتد . استدلال آنها هم این بود که باید قدرت خرید را که گویا سطح آن در نتیجه افزایش بیجهت زیاد دستمزد خیلی بالاست ، پائین آورد . از طرف دیگر شورای متحد سندیکائی فدراسیون کار آمریکا - کنگره اتحادیه های تولیدی " طلب کرد که فقط مالیات کمپانیها افزایش یابد .

بموجب اصول " سیاست نوین " افزایش مالیات نهاد در شرایط پدید آید تورم در سال ۱۹۶۶ وسیله منطقی خنثی کردن عواقب کاهش مالیات نهاد در سالهای ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵ خواهد بود . در شرایط افزایشی حد و حصر میزان سود بهره ایکه شرکت های بزرگ و صاحبان دارائیهای کلان در ساقط میدارند طبعاً لایه بسیاری برای افزایش مالیاتهای ماخوذه از این شرکت ها را ضروری میسازد . ولی ظاهراً اصل دیگری هم وجود دارد که بموجب آن افزایش مالیاتها در نزدیکی های انتخابات تجویز نمیگردد . به همین جهت دولت جانسون پس از تأمل زیاد تصمیم گرفت فقط بیک ژست ظاهری اکتفا ورزد . کنگره لایحه ای را تصویب کرد که بموجب آن تخفیف ۷٪ مالیات آن قسمت از سودی که برای خرید ماشین آلات مصرف میشود و نیز برخی امتیازات در زمینه استهلاك سریع سرمایه ایکه برای تاسیسات بازرگانی و تولیدی بکار میروند ، از تاریخ ۱۰ اکتبر ۱۹۶۶ تا ۳۰ دسامبر ۱۹۶۷ ملغی میشود . لذا " این قید امتیازات مالیاتی بخودی خود مورد ایراد نیست . ولی صحبت بر سر آنستکه این اقدام فقط شامل حاد آن سفارشهایی است که در فاصله زمانی بالا انجام میگردد . ولی چون اکثر قرارداد های تحویل کالا و مبادی قرارداد های ساختمانی که برای این فاصله در نظر گرفته شده مدتها قبل از ۱۰ اکتبر ۱۹۶۶ بسته شده است ، قانون مزبور تاثیر بسیار محدودی خواهد داشت .

در عین حال این قانون زمینه را برای افزایش مالیات از کارگران در سال ۱۹۶۷ فراهم میسازد . در پایان سال ۱۹۶۶ به سوازیات افزایش عوالم پیدایش شعبه فعالیت اقتصادی برخی عوالم بهبود وضع اعتبارات نیز پدید گردید . در نتیجه این امر مطالبه افزایش مالیات - با کمتر شد . ابراز نگرانی شده که کاهش قدرت خرید ممکن است موجب رکود گردد . ولی تقاضای جانسون برای افزایش قابل ملاحظه اعتبارات مخصوص جنگ ویتنام این خطر را بوجود آورده که اگر هزینه های نظامی بسطی که انتظار میرود برسد بودجه سال مالی ۱۹۶۷ معادل ۸ - ۷ میلیارد دلار بودجه سال بعد و برابر این مبلغ کسری پدید آید . در نتیجه این امر مطالبه افزایش مالیاتها برای جبران این کسری دوباره تجدید شد .

نکته شایان دقت آنستکه در نظر دارند به مالیاتهای موجود ماخوذ از عوالم درآمد ها مالیات جدیدی بمیزان ۱٪ بنام " مالیات دفاعی " بیفزایند . سنگینی بار این مالیات که برای همه درآمد های یکسان است ، بجای آنکه بدو شرکتکننده های دارا سود های کلان گذاشته شود ، بظهور نامتناسبی بدو شرکتکننده که دستمزد واقعی آنان هم اکنون روکاهشتر می رود ، قرار دارد .

هدف آشکار سیاست دولت مجبور ساختن شرکتکننده به پرداخت هزینه مبارزه علیه گرانی های جنگ تحریک کارانه در ویتنام از طریق کاهش هزینه های لازم برای نیازمندیهای اجتماعی و نیز افزایش قیمتها و مالیاتها و شرخ بهره است .

در عین حال برای افزایش میزان سود انحصارات هیچگونه حدی معین نمیشود . خلاصه کلام اینکه جنگ ویتنام در درجه اول بخاطر تامین همین سود ها ادامه مییابد و درست بهمین جهت است که شرکتکننده علیه این سیاست مبارزه محدوده برخاسته اند . برخی از لیدرهای سندیکائی با آنکه هنوز مخالفت با خود جنگ سخن نگفته اند ، خدا خواستار مبارزه علیه هرگونه تلاشی هستند که کارگران را به جبران هزینه های این جنگ وادارد . در میان این لیدرها نام ایل ، رئیس سندیکای متحده فولادریزان شایان ذکر است .

گرانی هزینه زندگی آماج اساسی مبارزه در حال حاضر است . در این زمینه مبارزه دو جنبه عمده دارد که یکی از آنها فعالیت روز افزون سندیکاها برای افزایش دستمزد است . امروز برخلاف سالهای گذشته که به نفع زمین در قبال اخراج از کار و تامین شرایط کار در مذاکرات سندیکاها - اپاکار - فرمانان از مسائل عمده بشمار میرفت ، مسئله دستمزد در درجه اول اهمیت قرار داشت . عامل اساسی نبردهای شدید اخیر نظیر انحصار کارگران فنی شرکت های هواپیمائی - دستمزد بود . در سال جاری قرارداد های متعدده از طرف یکسلسله از شرکتهای متحد بزرگ سندیکائی واز جمله سندیکای کارگران صنایع اتومبیل سازی ، لاستیک سازی و وسائل حمل و نقل باید تجدید گردد . هم اکنون روشن است که مبارزه در تمام موارد قبل از هر چیز پیرامون سطح دستمزد انجام خواهد گرفت و سندیکاها مطالبه ۵٪ بیشتر از ۵٪ دستمزد را خواهند نمود . تردید نیست که نبردهای شدید در پیش خواهد بود .

جنبه دیگر مبارزه جنبه شرکت با آنها علیه گرانی روز افزون خواربار است . انگیزه آغاز این مبارزه آگهی چهار سطره در یکی از روزنامه ها بود که در آن یکی از زنان خانه دار اهل دنور سایر زنان خانه دار را بشرکت در مبارزه خود دعوت کرده بود . پنجهزار نفر دعوت او را احابت کردند . بدینسان جنبه زنان خانه دار در نگاهشتر قیمت خواربار پدید آمد . شرکت کنندگان این جنبه مبارزه های

بزرگ خواربارفروشی را تحریمکنند و علیه آنها بتظاهرات دست میزنند • دامنه این جنبش ارزشمندی به شهر دیگر سرایت کرده و اکنون محلا همه شهرها را فرا گرفته است • در برخی موارد قیمتها کاهش قابل ملاحظه یافته است • مبارزه همچنان شدت میپذیرد •

نیروهای فهده در پیشراست • مهمترین آنها مبارزه علیه خود جنگ است • بدون مبارزه علیه جنگ ویتنام و در راه کاهش جدی هزینه های نظامی نمیتوان قیمتها و مالیات ها را کاهش داد و وضع خدمات اجتماعی و اقدامات موثر برای " جنگ علیه فقر " را بهبود بخشید • در چارچوب همین مبارزه است که باید جنبش برای اخذ مالیات از سود های فوق العاده و اخذ مالیات مخصوص از سود های حاصله از سفارشهای نظامی و کنترل قیمتها و علیه محدود ساختن افزایش دستمزد و بهبود فوق العاده لازم خدمات اجتماعی را گسترش داد • مبارزه علیه تاثیر مهلك جنگ در وضع سیاهپوستان اهمیت خاصی دارد • این مبارزه بنوع خود بخشی از جنبش وسیع در راه تامین حق کار و مسکن و اتخاذ تدابیر لازم برای پایان دادن به فقر لاعلاج زاغوشینان محلات سیاهپوستان است •

بسط مبارزه در راه خواستهای اقتصادی موجب میشود ضرورت پایان دادن به جنگ تجاوز- کارانه ویتنام بهتر درک شود و مبارزه در راه صلح که مردم آمریکا جدا بداند نیازمند ندمت ارج عالیتری ارتقاء یابد •

به پیشواز پنجاهمین سال انقلاب اکتبر

پنجاه سال پیش

ژانویه سال ۱۹۱۷، کمیسیون اجرائی کمیته بلشویک‌ها در پترزبورگ به بوروی کمیته مرکزی چنین گزارش داد: "تظاهرات موفقیت آمیز روز ۹ ژانویه روحیه توده‌ها را خیلی بالا برده است. در کارخانه‌ها روحیه بسیار زنده حکم فرماست، سطح آگاهی سیاسی بالاست، امکانات انقلابی وسیعی پدید می‌آید." در این روز در پترزبورگ تقریباً ۱۴۵ هزار کارگر، در مسکو بیش از ۳۰ هزار و در سراسر کشور جمعاً در طول ماه ژانویه بیش از ۲۷۰ هزار نفر اعتصاب کردند.

۱۴ فوریه (به تقویم قدیم ۲۷ فوریه)، در روز افتتاح مجلس دوما دولتی بنا بدعوت بلشویک‌ها ۹۰ هزار کارگر پترزبورگ اعتصاب کردند. زحمتکشان بخش ویبورگ و تاروسکا با زاستاواد ست بتظاهرات زدند. شعار آنها چنین بود: "نابود باد جنگ"، "سرنگون باد دولت"، "زنده باد جمهوری". کمیته بلشویک‌ها در پترزبورگ خطاب بکارگران و عناصر انقلابی گفت:

"درنگ و خاموشی دیگر روا نیست. طبقه کارگر و دهقانان ملیس‌رئه جامعه سرپازی باید دست بدست یکدیگر داده علیه دست‌تزاری بمبارزه برخیزند تا به ننگ دیرین روسیه برای همیشه پایان دهند... لحظه پیکار آشکار فرارسیده است."

روز ۱۷ فوریه یکی از کارگاه‌های کارخانه پتلیوف در پترزبورگ اعتصاب کرد. ۲۱ فوریه تمام کارخانه با اعتصاب دست زدند. ۲۲ فوریه در یک سلسله از موسسات دیگر پایتخت اعتصاب آغاز شد.

۲۳ فوریه کارگران کارخانه پتلیوف در پاسخ اخراج کارگران از کارخانه دمنستراسیون ۲۰ هزار نفری برپا کردند و هشتاد و نهم روز اعتصاب سیاسی عمومی و دمنستراسیون برپا شد. هزاران زن با شعار صلح و نان به خیابان‌های پترزبورگ آمده بودند. زنانی که در جلوی مذازه‌های خواربار قروشی صف گرفته بودند، بانها پیوستند. در بخش ویبورسک و میدان تاروسکایا و بخش‌های دیگر شهر متینگ و دمنستراسیون تشکیل شد. ۲۳ فوریه ۱۲۸ هزار کارگر اعتصاب کردند. نمایندگان بوروی کمیته مرکزی و کمیته پترزبورگ ۲۳ فوریه در اواخر شب تصمیم گرفتند اعتصاب را با شعار سرنگونی حکومت استبدادی و قطع جنگ ادامه دهند. روز ۲۴ فوریه بیش از ۲۰۰ هزار کارگر اعتصاب کرد. بلشویک‌ها قرائی بدین مضمون صادر کردند: "اعتصاب باید به اعتصاب عمومی و سپس بقیام بدل گردد."

روز ۲۵ فوریه نمایندگان بوروی کمیته مرکزی و کمیته پترزبورگ اوراقی پخش کردند که در آن از مردم چنین دعوت میشد: "همه بمبارزه! همه به خیابان! مرگ با افتخار و بی‌کارد در راه آرمان کارگری بهتر از مرگ در جبهه بیخاطر سرمایه داران یا مرگ از گرسنگی و کارتوان فرساست. تظاهرات جدی و گاهه رامیتوان با انقلاب در سراسر روسیه بدل نمود... و از گون باد سلطنت‌تزاری نابود باد"

حنگ ۱* کمیته پترزبورگ باتوجه با اهمیت چگونگی موضعگیری ارتش در انقلاب ، ضمن پیامی خطاب به سربازان آنها را به اتحاد برادرانه با طبقه کارگر و ارتش انقلابی دعوت کرد . بهترین نیروهای بلشویک های پارتوگرا د بمسوی واحد های نظامی روان شدند .

در این روز اعصاب سیاسی عمومی کارگران پارتوگرا د آغاز شد . و در آن پیش از ۳۰۰ هزار نفر شرکت کردند . اعضای کمیته پترزبورگ باز داشت شده بودند ولی بجوری کمیته مرکزی و کمیته بخش وینورک که عملا جای کمیته پترزبورگ فعالیت میکرد ، رهبری جنبش را ادامه دادند . بر اشتگی کارگران و سربازان شد تصیفات و کار به قیام مسلح کشیده میشد .

۲۶ فوریه باردیگر با پلیس و واحد های ارتش تصادم روی داد . عده ای از واحد های نظامی آشکارا به مردم انقلابی گرویدند . ۲۲ فوریه ۶۰۰ سرباز و ۲۷ فوریه ۶۶۷۰۰ و ۲۸ فوریه ۱۲۷ هزار سرباز با انقلاب پیوستند .

۲۷ فوریه کمیته بخش وینورک حزب کارگر سوسیال - دموکرات روسیه (بلشویک) پیامی بدین مضمون خطاب بکارگران و سربازان صادر کرد : " نمایندگان خود را انتخاب کنید ، بایکدیگر ارتباط بگیرید . . . شورای نمایندگان کارگران را تشکیل دهید " . در ورقه دیگری که در همان روز پخش شد ، بلشویک های پارتوگرا د ضمن پیامی دعوت میکردند : " بیدرتنگ در کارخانه ها با انتخاب اعضا کمیته های اعصابی کارخانه بپردازید . این نمایندگان شورای نمایندگان کارگران را تشکیل خواهند داد . و این شورا کار سازمانگری جنبش را بعهده خواهد گرفت و دولت انقلابی موقت را تشکیل خواهد داد " . در این روز کمیته مرکزی حزب کارگر سوسیال - دموکرات روسیه (بلشویک) پیامی خطاب به تمام مردم روسیه " صادر کرد و در آن ضمن دعوت به سرنگون ساختن تزاریم و وظائف طبقه کارگر و ارتش انقلابی را تشریح کرد .

در پایان روز ۲۷ فوریه کارگران و سربازان تقریبا تمام پارتوگرا د را تصرف کردند . تمام مواضع کلیدی یعنی پلها ، ایستگاههای راه آهن ، انبار اسلحه ، تلگراف ، ادار مرکزی پست و دژ پتسبرو - پاولفسک بدست آنان افتاد . تلاش مقامات تزاری برای احضار واحد های ارتش از اطراف پارتوگرا د بی نتیجه ماند . سربازان همچو جانب مردم را میگرفتند . در جریان انقلاب اتحاد کارگران و دهقانان ملیس بجامه سربازی صورت میگرفت .

روز ۲ مارس تزار از سلطنت کناره گیری کرد .

در ارتش انقلاب شوراها پدید آمدند . این شوراها ارگان قیام و حکومت کارگران و دهقانانی

بودند که در انقلاب پیروز شده بود . ولی بلشویک ها هنوز در اس تود ه ها علیه تزاریم مبارزه میکردند . منشویک ها با استفاده از این اشتغال بلشویک ها رهبری شورای پارتوگرا د بدست آوردند . لیدرهای حزب اس . ار و منشویک در شورا حکومت را داوطلبانه به بورژوازی تسلیم کردند و متعهد شدند از دولت موقت بورژوائی که روز دوم مارس تشکیل شده بود ، پشتیبانی کنند . در اینجا بوده که ویژگی تاریخی انقلاب بورژوازدموکراتیک روسیه یعنی حکومت دوگانه پدید آمد : یکی حکومت بورژوازی از طریق دولت موقت و دیگری حکومت انقلابی = دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان از طریق شوراها .

لنین که در مهاجرت بود ضمن شادباش بکارگران و سربازان که انقلاب بدست آنان انجام گرفته بود خاطرنشان ساخت که انقلاب فوریه فقط پیروزی اول پرولتاریاست ، پیروزی کامل پرولتاریا فقط در مرحله بعدی انقلاب میتواند تامین شود .

لنین ضمن ارزیابی اهمیت بین المللی انقلاب قهریه در نامه مورخ ۳ مارس ۱۹۱۷ به آ. م. کولونتای نوشت : " این " نخستین مرحله نخستین انقلاب (از انقلابهای آفرید ، حثک) " نه آخرین انقلاب خواهد بود و منتها انقلاب روسی " .

مارس - آوریل ۱۹۱۷ . حزب بلشویک پس از انقلاب قهریه از حالت مخفی خارج شد و فعالیت آشکار پرداخت . کارهای برجسته حزب از تبعیدگاهها ، زندانها و مباحثات بازگشتند . در این هنگام حزب نزدیک به ۲۴ هزار عضو داشت . بزرگترین سازمان حزبی سازمان پتروگراد بود که دو هزار عضو داشت . سازمان مسکو ۶۰۰ ، یكاترينوسلاو ۴۰۰ و کیف ۲۰۰ عضو داشت .

روز ۴ مارس بیوروی کمیته مرکزی تصمیم گرفت با سازمانهای محلی ارتباط برقرار کنند . دیگری گذشت که با پیخراز ۷۰ سازمان حزبی ارتباط مستقیم برقرار گردید .

۵ مارس روزنامه پراود الرگان کمیته مرکزی و کمیته پتازنیوک با تیراژ ۱۰۰ هزار نسخه انتشار یافت . از پی پراود روزنامه های دیگر حزبی نیز آغاز انتشار نهاد . از آن جمله است : روزنامه های " سوسیال - دموکرات " (مسکو) ، " گولوس پراودی " (کروئشتات) ، " گولوس سوسیال - دموکرات " (کیف) ، " پرولتاری " (خارکف) ، " سالداتسکایا پراودا " ، " اوکوپنایا پراودا " " والتا " (هلسینگفوس) ، " زوردا " (یكاترينوسلاو) ، " رابوچی " (کازان) ، " تی پا " (بزیان لیتوانی) ، " کی بر " (بزیان استونی) ، " سینا " (بزیان لتونی) و روزنامه های دیگری . نفوذ بلشویک ها در میان کارگران و سربازان انقلابی تقویت میافت ، اعضا حزب بتوضیح نظریا خود در میان تمام قشرهای زحمتکشان پرداختند . برای رهبری فعالیت سیاسی در ارتش در همان نخستین روزهای انقلاب سازمان نظامی جنب کمیته مرکزی و کمیته پتازنیوک تشکیل شد .

روز ۲۷ مارس لنین و اتفاق او سی مهاجر در پترو و از جمله ۱۹ بلشویک از سوئیس حرکت کردند . انگلستان و فرانسه مانع عزیمت بلشویک ها بروسه بودند . مهاجرین اعلامیه ای تنظیم کردند که در آن گفته میشد باید کوشید تا درقبال تحویل اسرای آلمانی و اطریشی که به روسیه اعزام شده اند به مهاجرین اجازه میسر از خاک آلمان داده شود . عناصر چپ شرکت کنندگان فرانس سیموالد از اعلامیه پشتیبانی کردند . گروه سوسیالیست های چه اروپا بنحیه خود اعلامیه ای صادر کردند که در آن گفته میشد " ما بدون اینکه تردید داشته باشیم که دولت آلمان از شدید گرایش ضد حثک در روسیه فقط سو استفاده خواهد کرد ، باز اعلام میکنیم که همکاران روس ما نقشهها حق دارند ، بلکه موظفند از فرصتی که برای عبور از خاک آلمان و رسیدن بروسه جهت آنان فراهم آمده است ، استفاده کنند " . روز ۳ آوریل در هنگام شب بود که لنین وارد پتروگراد شد . کارگران پتروگراد استقبال بسیار شگوهی از وی بعمل آوردند .

لنین نطق کوتاه خود را که در ایستگاه راه آهن فتلاند در پتروگراد از زره پوشان ایراد کرد با شعار " زنده باد انقلاب سوسیالیستی " پایان رساند .

۴ آوریل لنین تزه های خود را که به " تزه های آوریل " مشهور شده : نخست در جلسه بلشویکهای شرکت کنند در جلسه مشورتی شهرهای نمایندگان کارگران و سربازان و سپس در جلسه مشترک بلشویک ها و منشویک های شرکت کنند در این جلسه مشاوره و تفرات کرد . در تزهها از جمله چنین گفته میشود : " ویژگی لحظه حاضر در روسیه عبارتست از گذار از مرحله اول انقلاب (که در نتیجه آن حکومت کوشور بعلت نقصان آگاهی و تشکل پرولتاریا به بورژوازی و اگذار شده است) به مرحله دوم که در حریان

آن حکومت کشور باید بدست پرولتاریا و شهید ست‌ترین قشرهای دهقانان منتقل گردد. این زره‌شود است برای انجام انقلاب سوسیالیستی.

۷ آوریل تزه‌های لنین در روزنامه پرودا اوسپس در بسیاری از روزنامه‌های حزبی سازمانهای محلی و از جمله در مسکو، خارکف، کراسنویارسک، اویا، باکو، تفلیس و شهرهای دیگر انتشار یافت. در داخل حزب پیرامون این تزه‌ها محاضره آزاد بعمل آمد. با وجود مقاومت گروه کوچکی که مدعی بودند که در روسیه شرایط برای انقلاب سوسیالیستی فراهم نیست، مجموعه حزب از اندیشه‌های لنین پشتیبانی کرد.

اتحاد شوروی امروز

(واقعیات و ارقام)

از این شماره واقعیات و ارقامی که نشان دهنده دست‌آمورد های اتحاد شوروی در شئون مختلف ساختمان سوسیالیسم است، درج میگردد.

۱- اقتصاد

سرزمین اتحاد شوروی ۲۲،۴ میلیون کیلومتر مربع یا یک ششم تمام قسمت خشکی زمین مساحت دارد. جمعیت اتحاد شوروی در روز اول ژانویه سال جاری ۲۳۴ میلیون نفر بوده. در ۱۵ جمهوری که مجموعه آنها اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را تشکیل میدهند، بیش از ۱۳۰ ملت و قوم پسر میرند. طی ۵۰ سال اخیر در وضع اجتماعی کشور تغییرات بنیادی رخ داده است. جامعه سوسیالیستی این جامعه از آن زحمتکشان. این جامعه از دو طبقه دوست تشکیل میگردد: طبقه کارگر و دهقانان کلخوزی.

ترکیب طبقاتی جمعیت کشور (درصد)

۱۹۶۵	۱۹۳۹	۱۹۲۸	۱۹۱۳	
۷۵٫۴	۵۰٫۲	۱۷٫۶	۱۷	کارگران و کارمندان
۲۴٫۶	۴۷٫۲	۲٫۹	—	دهقانان کلخوزی و پیشه‌وران عضو کولت‌های
—	۲٫۶	۷۴٫۹	۶۶٫۷	دهقانان منفرد و پیشمرانی که عضو کولت‌ها نیستند
—	—	۴٫۶	۱۶٫۳	بورژوازی، ملاکان، بازرگانان، کولاک‌ها

۱۰۰٫۰ ۱۰۰٫۰ ۱۰۰٫۰ ۱۰۰٫۰

جمع

روشنفکران در ترکیب جمعیت اتحاد شوروی جای مهمی دارند . در سال ۱۹۲۶ در اتحاد شوروی فقط ۶۶ میلیون نفر بکار فکری اشتغال داشتند ولی در آغاز سال ۱۹۶۶ تعداد آنها نزدیک به ۲۶ میلیون نفر رسید ، یعنی ده برابر شد .

روسیه تزاری از نظر خاک اولین کشوری جهان و از نظر جمعیت سومین کشور جهان بود . ولی از نظر سطح رشد اقتصادی یکی از جاهای آخر را در میان کشورهای سرمایه داری رشد یافته داشت . روسیه فقط کمی بیش از ۴٪ محصولات صنعتی جهان را تولید میکرد . اقتصاد آن خصلت فلاحتی داشت . نیاز اقتصاد بهماشین بطور عمده از طریق واردات از کشورهای دیگر برطرف میشد .

آهنگ سریع و استوار رشد اقتصاد شوروی بکشور امکان داد که در زمان کوتاهی صنایع مدرن و کشاورزی رشد یافته پدید آورد و دولت صنعتی نیرومندی که از لحاظ حجم تولید صنعتی در اروپا اول و در جهان دوم است ، بدل گردد .

طی سالهای حکومت شوروی برنامه موسیعی در زمینه ساختمان انجام گرفته است . از سال ۱۹۱۸ تا سال ۱۹۶۵ تعداد موسساتی که ساخته شده و بکار افتاده است به ۳۹۷۶۰ موسسه صنعتی بزرگ دولتی میرسد و علاوه بر این دهه زیادی موسسات متوسط و کوچک نیز ساخته شده است . در نتیجه این امر اکنون قریب یک پنجم محصولات صنعتی جهان در اتحاد شوروی تولید میشود .

با آنکه از ۵۰ سال هستی حکومت شوروی ۱۸ سال آن بچنگهای تحمیلی با اتحاد شوروی و سه ترمیم اقتصاد در دوران پس از جنگ گذشته است ، محصولات صنعتی کشور در سال ۱۹۶۵ معادل ۶۱ برابر سال ۱۹۱۳ بود .

شاخصهای رشد اقتصاد اتحاد شوروی
از ۱۹۱۳ تا ۱۹۶۵ (۱ = ۱۹۱۳)

۱۹۶۵	۱۹۶۰	۱۹۴۰	۱۹۱۳	
۷۰	۴۲	۱	—	درآمد ملی
۲۲۰	۲۳۳	۵۳	۱	تولید اجتماعی
۱۵۲	۹۶	۳	۱	بنیادهای تولیدی اساسی
۶۱	۴۰۳	۷۷	۱	محصول کل صنایع
۲۵	۲۲	۱۴	۱	محصول کل کشاورزی
۵۸	۴۳	۶۵	—	سرمایه گذاری (۱ = ۱۹۲۸)

در دوران حکومت تزاری نیروهای مولده بطرز بسیار ناموزون و برخلاف مبانی علمی اقتصادی در مناطق مختلف کشور گسترش یافته بود . صنایع اساسی کشور در سه — چهار کانون بخش اروپائی روسیه متمرکز شده بود . در دوران حکومت شوروی یکی از خصائص میزب رشد اقتصاد کشور عبارت بود از بالا بردن سهم تولید صنعتی جمهوریهای متحد و سوق نیروهای مولده به مناطق خاور میانه کشور . در تمام جمهوریهای متحد صنایع بزرگ احداث گردید و این صنایع اکنون با آهنگ سریع رشد مییابد . مثلاً تولید صنعتی جمهوری شوروی کازاخستان در قیاس با سال ۱۹۱۳ در آن منطقه

۴۹ برابر، در جمهوری قرقیزستان ۱۰۲ برابر، در جمهوری ارمنستان ۱۰۷ برابر شده است.
 صنعتی ساختن و تامین آهنک رشد کشور پایه های استواری برای مسابقه اقتصادی موفقیت آمیز با کشورهای سرمایه داری رشد یافته بوجود آورد. درآمد ملی و تولیدات صنعتی در اتحاد شوروی خیلی سریعتر از امریکا، بزرگترین کشور سرمایه داری جهان افزایش مییابد.

درصد افزایش محصولات صنعتی اتحاد شوروی

در قیاس با امریکا

۱۹۶۵	۱۹۵۷	۱۹۵۰	۱۹۱۳
۶۵	۴۷	۳۰	۱۲٫۵

در نتیجه این امر اتحاد شوروی از نظر حجم مطلق تولیدات صنعتی بیش از پیشریه امریکانزدیک

میشود.



در سال گذشته اتحاد شوروی به اجرای برنامه جدید پنجساله رشد اقتصاد کشور پرداخت.
 این برنامه گام مهمی است در راه ایجاد بنیاد مادی و فنی کمونیسم.
 در طول سالهای اجرای این برنامه درآمد ملی کشور ۴۱ - ۳۸ درصد، تولیدات صنعتی نزدیک به ۱٫۵ برابر و حجم متوسط سالانه تولید محصولات کشاورزی ۲۵ درصد افزایش خواهد یافت.
 درآمد ملی سرانه در ظرف ۵ سال ۱٫۳ برابر خواهد شد.
 در همان سال اول برنامه جدید یعنی در سال ۱۹۶۶ زحماتشان کشور در تمام رشته های اقتصادی پیشرفت های مهمی نایل آمدند و سطح زندگی را بیش از پیش بالا بردند. تولید اجتماعی در قیاس با سال ۱۹۱۵ برابر با ۸٪ و محصول صنایع ۸٫۱٪ و محصول کشاورزی ۱۰٪ افزایش یافت.
 درآمد های واقعی سرانه زحماتشان بیش از ۶٪ بالا رفت.

۲- کار در جامعه شوروی

در قانون اساسی اتحاد شوروی تصریح شده است که اهالی اتحاد شوروی حق کار دارند و این حق بمعنای حق دریافت کار تضمین شده است که پاداش آن باید با کمیت و کیفیت کار مطابقت داشته باشد.
 در نخستین سالهای پس از انقلاب دولت شوروی برای برانداختن بیکاری و تقلیل عمومی ساعات کار روزانه و واگذاری مرخصی سالانه با حقوق به کارگران و کارمندان و سازمان ایمنی کار در تمام رشته های اقتصاد مساعی فراوان مبذول داشت.
 کمی پس از انقلاب اکثر گامهای اولیه در راه وضع قانون کار برداشته شد. روز کار به ۸ ساعت تقلیل یافت. مجموعه قوانین کار منتشر شد.

در پایان سال ۱۹۳۰ بیکاری بکلی در کشور بپایان رسید . از آن پس خصیصه اقتصاد اتحاد شوروی اشتغال کامل جمعیت فعال و افزایش دائم تعداد کارگران و کارمندان است . در چگونگی توزیع شاغلین در رشته های مختلف اقتصاد تغییرات عظیم صورت گرفت . افزایش تعداد کارگران و کارمندان از سال ۱۹۱۳ به بعد بدینقرار است :

سال ۱۹۱۳ برابر ۱۲ میلیون نفر ، ۱۹۲۸ - ۱۱٫۴ ، ۱۹۴۰ - ۱۳٫۳۹ ، ۱۹۵۰ - ۱۴٫۰۴ ، ۱۹۶۰ - ۱۶٫۲ ، ۱۹۶۵ - ۱۷٫۶۹ میلیون نفر .

توزیع شاغلین در اقتصاد اتحاد شوروی بر حسب رشته ها
(به درصد)

۱۹۶۵	۱۹۶۰	۱۹۵۰	۱۹۴۰	۱۹۱۳	
۳۵	۳۲	۲۷	۲۳	۹	صنایع و ساختمان
۳۲	۳۹	۴۸	۵۴	۷۵	کشاورزی
۸	۷	۵	۵	۲	حمل و نقل و ارتباط
۶	۶	۵	۵	۹	بازرگانی ، موسسات تغذیه همگانی و موسسات توزیع وسائل تولید
۱۴	۱۱	۸	۶	۱	آموزش ، بهداشت ، علم و هنر
۲	۲	۳	۳	۴	دستگاه اداری دولتی ، سازمانهای اداری ، موسسات تعاونی و اجتماعی و موسسات بانکی و بیمه
۳	۳	۴	۴	۴	سایر رشته های اقتصاد

از این جدول دید میشود که نسبت شاغلین کار در صنایع و ساختمان ، موسسات حمل و نقل فرهنگ ، بهداشت ، علم و هنر در سالهای حکومت شوروی با چه سرعتی افزایش یافته است . در همین حال نسبت شاغلین در کشاورزی بیش از ۵۰٪ کاهش یافته و در همین حال محصول کل کشاورزی ۲ برابر شده است .

افزایش یازده کار (به درصد در قیاس با سال ۱۹۲۸)

سال	صنایع	ساختمان	راه آهن
۱۹۴۰	۳۱۳	۲۴۷	۲۶۹
۱۹۵۰	۴۵۴	۳۰۹	۲۹۵
۱۹۵۵	۶۷۵	۴۵۹	۴۱۱
۱۹۶۰	۹۲۷	۷۰۵	۶۱۰
۱۹۶۵	۱۱۶۰	۹۱۰	۷۹۷

در حال حاضر اتحاد شوروی از لحاظ بازده کار در صنایع از کشورهای سرمایه داری عمده اروپا جلوترولی از امریکا همچنان عقب تراست . اما اگر در سال ۱۹۱۳ این عقب ماندگی ۹ برابر بود ، حالا به ۲۵ - ۲ برابر رسیده است .

در اتحاد شوروی بخش اساسی افزایش تولید از محل افزایش بازده کار تامین میگردد . مثلاً در سالهای ۱۹۶۵ - ۱۹۵۹ از محل افزایش بازده کار ۶۷٪ تمام افزایش محصول تامین شد . در کشاورزی کشور نیز بازده کار یا آهنگ سریع افزایش می یابد . در سال ۱۹۶۵ بازده کار در این رشته در قیاس با روسیه قبل از انقلاب بیش از ۵ برابر و نسبت به سال ۱۹۴۰ تقریباً ۲ برابر شد . بود افزایش مداوم تعداد اختراعات و پیشنهادهای اصلاحی که مطرح میشود و در اقتصاد مورد استفاده قرار میگیرد ، خصوصاً مزه چگونگی برخورد کارگران بکار است . مثلاً در سال ۱۹۶۶ - ۲۸ میلیون اختراع و پیشنهاد اصلاحی مطرح شده که موجبات صرفه جویی سالانه ای معادل ۲ میلیارد روبل را فراهم میسازد .

بالا رفتن معلومات عمومی و حرفه ای کارکنان و تغییر ترکیب حرفه ای آنها نشانه بالا رفتن سطح فرهنگ و معلومات فنی زحمتکشان است . در سال ۱۹۴۰ برای تامین کار در کارآموزی ، کارگری در صنایع ، ساختمان و موسسات حمل و نقل شبکه آموزشگاهها و مدارس حرفه ای بوجود آمد . تا سال ۱۹۶۶ در این آموزشگاهها ۱۶ میلیون کارگر تربیت شدند .

در سالهای حکومت شوروی ، در کشور میلیونها کارشناس تربیت شده است .
تعداد کارشناسان دارای معلومات عالی و متوسطه (بدون نظامیان)
(به هزار نفر)

افزایش در قیاس با سال ۱۹۱۳	۱۹۶۵	۱۹۲۸	۱۹۱۳	
۶۳ برابر	۱۲۰۶۶	۵۲۱	۱۹۰	مجموع کارشناسان دارای معلومات تخصصی عالی و متوسطه از آن جمله :
۳۶ "	۴۸۹۱	۲۳۳	۱۳۴	- عالی
۱۳۳ "	۷۱۷۵	۲۸۸	۵۴	- متوسطه

۸۵ درصد تمام کارشناسان دارای معلومات عالی و متوسطه را در اتحاد شوروی زنان تشکیل میدهند . نسبت زنان در میان پزشکان کشور ۷۴٪ در میان معلمان ۶۹٪ و در میان مهندسين ۳۰٪ است . در سال ۱۹۶۵ در میان کارگران و کارمندان موسسات اقتصادی کشور نسبت زنان ۴۹٪ بود . افزایش سریع تولید اجتماعی و بازده کار در اتحاد شوروی امکان تقلیل ساعات کار روزانه و افزایش اوقات فراغت زحمتکشان را فراهم میسازد . در حال حاضر میزان متوسط ساعات کار روزانه در صنایع شوروی ۱٫۹۳ ساعت و میزان متوسط ساعات کار هفته یکی از کوتاهترین کارهفتگی در جهان یعنی ۳۹٫۴ ساعت است .

اندیشه های لنین و متدولوژی علم

در دوران معاصر

پ. ن. فدوسیف

(فیلسوف شوروی)

در دوران انقلاب علمی وقتی همراه با بالارفتن نقش علوم طبیعی در عرصه تولید و تکثیر روزافزون شاخه های علوم و رسوخ متقابل آنها در یکدیگر و نیز انباشت سریع مدارک علمی نیلز به تعمیم و تفسیر فلسفی اطلاعات جدید علمی و متناسب با آن توجه بمسائل متدولوژیک پیوسته بیشتر میشود . اصول بنیادی حل این مسائل را ما امروز در گنجینه فکری لنین می یابیم .

اندیشه های اساسی لنین در این زمینه با پیشرفت های بسیار سریع معرفت علمی دوران اخیر نه تنها که نهفته شد ، بلکه برعکس در آستان سده تولد لنین اهمیت و ضرورت بیشتری کسب کرده است . علت این امر قبل از هر چیز دوران پیشی شگرف این متفکر دیالکتیسیست در تشخیص کنگنه دگرگونی های ژرف انقلابی و گرایشهای عمده علم است . در آثار مهمی نظیر " اصالت ماده و اصلت نقد تجربی " (" ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم ") و " دفاع از فلسفه " و غیره علاوه بر آنکه از یک دوران کامل در سیر تکامل علوم نتیجه گیری فلسفی میشود ، درباره پیشرفت آینده علم نیز پیشبینی های متدولوژیک بسیار مهم بعمل می آید . مثلاً اهمیت روزافزون نظریه لنین درباره پایان ناپذیری الکترون اکنون بیشتر از پیشتر بدیهی شده و مورد قبول کامل قرار گرفته است . خود خصلت همین تکامل علم موجد اهمیت اندیشه های لنین برای علم کنونی است .

انقلاب کنونی در عرصه علوم طبیعی ادامه انقلابی است که در نخستین سالهای قرن بیستم آغاز شده بود . لنین نتایج مرحله اولیه انقلاب را جمع بندی کرد . این نتیجه گیریهای اصولی لنین بطوریکه زندگی نشان میدهد ، امروز نیز برای متدولوژی علم جنبه راهنمون دارد . احکام لنین درباره ضرورت دیالکتیک برای فیزیک و پایان ناپذیر بودن ماده و متناسب میان حقیقت مطلق و حقیقت نسبی و غیره پایه های تکامل علم اهمیت کامل خود را حفظ میکنند . علاوه بر این ، احکامی که در گذشته بیشتر خوابگویی علوم فیزیکی بود اکنون در تمام عرصه های دانش مصداق پیدا میکنند . البته فلسفه نیز بایست در مقولات خود - مام غنا روزافزون محتوی علم معاصر را در نظر بگیرد .

پنجاه سالگی که از انقلاب اکتبر میگذرد در تاریخ پیشرفت اجتماعی دوران کاملی را تشکیل میدهد که در آن دیالکتیک تکامل اجتماعی با وضوح تمام متجلی است . در تاریخ علم نیز این پنجاه سال دوران است که در آن پیوند خلاق میان ماتریالیسم دیالکتیک و علوم طبیعی ، که لنین ضرورت آنرا تاکید کرده بود ، از طریق پیکار دشوار تحکیم پذیرفته و تکامل یافته است .

پیشرفت علوم طبیعی و تکامل ماتریالیسم دیالکتیک

اگر در زمینه مستند و لوژی علم روح خلاق اندیشه های لنین که تمام احزاب اصیل مارکسیست-لنینیست مدافع آنند در نظر گرفته شود و از برخورد ملانقطی در تفسیر این بیان نقل قول احتراز گردد الزاماً این نتیجه بدست میآید که لب کلام احکام لنین درباره متد و لوژی، تأکید ضرورت پیشبرد فلسفه ماتریالیستی پایبای دستاوردهای حاصله در عرصه شناخت علمی جهان و دستاوردهای کارزنده (پراتیک) است.

لنین همواره خاطر نشان میساخت که دیگمانیسم و جمود فکری مانع کار را به سکتاریسم کوتهمینا^{ته} و توسل به شیوه عوامانه اعلام شعارهای کهنه در پرورجای تحلیل علمی واقعیت امروزه نتیجه به از دست دادن قدرت واقعی و اثخاذا شیوه های ماجراجویانه در عمل و تئوری منجر میسازد.

فلسفه فقط در صورتی میتواند در سیر تکامل علوم تاثیر بخشد که خود را با توقعات علوم طبیعی دوران ما که بسرعت راترق میپوید هماهنگ سازد. در اواخر اکتبر سال ۱۹۶۶ در مسکو یک سمپوزیوم بین المللی تشکیل شده به بررسی "دیالکتیک و علوم معاصر" مسائل دیالکتیک و منطق شناخت علوم طبیعی معاصر" اختصاص داشت. در این مجمع دانشمندان کشورهای سوسیالیستی شرکت داشتند و تشریح مساعی یکدیگر در پیشبرد متد و لوژی علم معاصر کوشیدند. مسئله اساسی که در مرکز توجه این مجمع قرار داشت تفحص طرق تکامل فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک بر طبق آخرین دستاوردهای علوم طبیعی بود.

در سمپوزیوم این مسئله مورد بحث قرار گرفت که برای برقراری ثمربخشترین پیوند میان فلسفه ماتریالیستی و علوم طبیعی در دوران کنونی انقلاب علمی و فنی چه تدابیری باید اتخاذ گردد. ولی آن اصول اساسی متد و لوژیک که در این مجمع مورد بحث خلاق قرار گرفت برای علوم اجتماعی نیز طبیعتاً حائز اهمیت است.

مسئله قدیمی توضیح چگونگی ارتباط تاریخی و منطقی میان فلسفه و علوم طبیعی مورد توجه فراوان واقع گردید. ولی نکته ای که بخصوص روی آن تکیه شد این بود که ماتریالیسم دیالکتیک بجه وسیله ای میتواند در پیشرفت بعدی علوم طبیعی تاثیر بخشد و از دستاوردهای علوم بنیادی چگونه میتوان برای پیشرفت و تکمیل فلسفه ماتریالیستی استفاده کرد.

آنچه که عجالا برای حل این مسائل اهمیت روزافزون کسب میکند تحلیل دستاوردهای مسجل علوم طبیعی و همکاری علمی فلاسفه و دانشمندان علوم طبیعی باید یکدیگر و نیز بررسی چگونگی آینده این همکاری روزافزون است.

برای تأمین اثربخشی هر چه بیشتر پیوند میان علوم طبیعی و فلسفه باید سیر پیشرفت ماتریالیسم دیالکتیک را بدرستی درنگ کرد و این نکته اساسی مورد تأکید دائمی لنین توجه داشت که تکامل واقعی فلسفه مارکسیستی فقط با اتکا به اصول بنیادی ماتریالیسم دیالکتیک و بر پایه مبارزه با صورت گوناگون ایدئولوژی بورژوازی میسر است.

در این زمینه گاه میپرسند که آیا میشود گفت که برخورد خلاق به فلسفه ایجاب میکند که ماتریالیسم دیالکتیک در آخرین تحلیل حای خود را به یک "ایسم" قدیم یا جدید بدهد؟ کاملاً روشن است

که چنین سوالی بی پایه است و تجربه زندگی تعارض دارد . برای تأمین پیشرفت فلسفه در قرن بیستم بخصوص باید پیشرفت ماتریالیسم دیالکتیک را تأمین نمود . کوشش برای نفی احکامی از ماتریالیسم چون تقدم ماده و یا نفی تئوری - انعکاس^۱ با شناخت علمی غرابت اصولی دارد . غمنا مقولات و مفاهیم آفریده علوم طبیعی معاصر را نباید در نقطه مقابله احکام و مقولات اساسی ماتریالیسم دیالکتیک قرارداد . فلاسفه مرتجع امروزی نیز مثل گذشته میکوشند مفهوم ماده را مورد تجدید نظر قرار دهند و خصیلت یعنی ماده را نفی کنند^۲ آنها اسلوب مدل سازی را که در علم رواج وسیع دارد بسیار تمسخر است در نقطه مقابل تئوری انعکاس^۳ قرار میدهند و گاه میکوشند میان مفاهیم^۴ انفورمسیون^۵ (یکی از مفاهیم اساسی سبیرتیک - مترجم) و^۶ تاثیر متعکس^۷ (یکی از مفاهیم اساسی که چگونگی سیستم هدایتی را در دستگاههای خودکار و ماشین های حساب الکترونی و نیز در طبیعت زنده مورد جامعه توصیف میکند - مترجم) از یک طرف و مفاهیم دیالکتیکی ارتباط متقابل^۸ تاثیر متقابل از طرف دیگر تصادم ایجاد کنند و کمک مفاهیم^۹ استروکتور^{۱۰} و غیره^{۱۱} عین^{۱۲} (obژه) مادی را از عرصه بیرون کنند . البته باید تناسب میان مقولات علوم طبیعی و ماتریالیسم دیالکتیک را مورد بررسی همجانبه قرارداد ، ولی در عین حال باید مبارزه با ایدئولوژی بورژوازی را نیز تشدید کرد و از مبانی ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی دفاع نمود و در وسط این مبانی کوشید .

تزارکسیستی حقیقت مطلق و نسبی البته در مورد خود فلسفهها نیز کاملاً صدق میکند . همانطور که انگلس خاطر نشان کرده است هر اندازه که عرصه يك دانش بزرگتر شود و هر اندازه که از اعیان مادی بلاواسطه دورتر برویم کمتر بحقایق مطلق برخورد میکنیم . ولی یکنگته مسلم است و آن اینکه فلسفه ماتریالیسم طی قرنهای متمادی برای خود اصولی تنظیم کرده است که زمینه لازم را برای تکامل بیشتر از پیش آن فراهم میسازد . اگر مایه خصیلت نسبی بسیاری از احکام مشخص فلسفه خود و ضرورت تجدید نظر در آن و تکامل یا تدقیق این احکام توجه نکنیم خود را دگماتیک های متحجر معرفی خواهیم کرد . در عین حال اگر ما جایز بدانیم که تکامل فلسفه نفی مبنای و اصول خلل ناپذیر آن را ایجاد میکند چه رولاتیویسم و در آخرین تحلیل به ایدئالیسم دچار خواهیم شد . چنین اصولی وجود دارد . ما از این اصول پیروی میکنیم و خاطر پیشبرد علمی ترین معرفت ، بخاطر حقیقت موظفیم از آن پیروی کنیم .

انگلس تزمشهور دارد (که لنین آنرا تشریح و تکمیل نموده است) . بموجب این تفسیر ماتریالیسم پایداری هر کشف بزرگ در زمینه علوم طبیعی و تاریخی اولی در زمینه حیات اجتماعی باید شکل نمون بخود گیرد و یا تغییر شکل دهد . ولی در عین حال نه انگلس و نه لنین منظورشان از این تاکید هر کشف بزرگی که همه ساله انجام میگردد ، نبوده است . منظور آنها کشفیاتی است که در پرتو آنها تصورات ما در باره واقعیت از منج وین دگرگون میشود . همین کشفیات در ارناساز است که باید در نظر گرفته شود تا با آنها^{۱۳} ماتریالیسم غنی تر گردد .

پس در امر خطیروغیر و استفاده از اطلاعات جدید علمی و عملی برای پیشبرد واقع علمی فلسفه و بطور کلی در هیچ کار جدی به هیچوجه نباید شیوه های برخورد سبک و غوغا انگیز را جائز شمرد ، یعنی اجازه داد که از یک قطب به قطب دیگر برید . شود و این تمایل پدید گردد که حتی مبنای جهان بینی ما با سبک مغزی بدون تحلیل عمیق وزن و اعتبار فاکتورها و چه بسا تحت تاثیر آبی عوامل موقت وزودگذری که در مسیر تکامل شناخت و یا در خود واقعیت بوجود میآید - مورد تجدید نظر قرار گیرد . ولی

مطلب بدینجا پایان نمی پذیرد . باید خاطر نشان ساخت که تکامل علمی ماتریالیسم علاوه بر حفظ محتوی تحکیم این محتوی را نیز ایجاب میکند . لنین در توصیف ایدئولوژی مارکسیستی مامیگوید ایستمن ایدئولوژی یکپارچه است و " ازین تکه پولاد ریخته شده است " .

نادرست است اگر گفته شود که چون مارکس در اثر مشهور خود تحت عنوان " تزهائی درباره فرتریاغ " ماتریالیسم قدیمی را قبل از هر چیز میباید خصلت مراقبه و کم بهادادن به فعالیت " سوره " (انسان) تنقید کرده است و چون در قرن بیستم دامنه و نقش این فعالیت در دگرگونی هستی بطور قیاس ناپذیر وسعت و افزایش بیشتری یافته است پس حالا دیگر باید از تلقی جهان بعنوان یک واقعیت عینی بالکسل دست شست و جهان را بعنوان فعالیت تعبیر کرد .

مارکس ساختمان ماتریالیسم را تکمیل کرد و آنرا به " اشکوب بالا " رساند یعنی علاوه بر درک ماتریالیستی طبیعت درک ماتریالیستی زندگی اجتماعی را نیز تعلیل نمود . و این اساس ثابت گسردکه زندگی اجتماعی بالذات زندگی عینی (پراتیک) است و بهمین جهت پراتیک را بنیاد تاریخ و شناخت انسانی را معیار حقیقت اعلام کرد . لنین در آغاز قرن مادر کتاب " اصالت ماده و اصالت نقد تجربی " و در " دفاتر فلسفه " این احکام را بسط داد . ما ماتریالیست های نیمه دوم قرن بیستم به پیروی از مشی مارکسیستی - لنینیستی باید اعلام کنیم که : هر اندازه فعالیت انسانی از نظر امکانات بالقوه خود برای دگرگون ساختن محیط نیرومند باشد پهنه گیتی هرگز باین فعالیت محدود نخواهد شد . فعالیت چهارتست از رابطه فعال انسان با واقعیت عینی محیط اطراف . اثربخشی فعالیت با درجه توانائی " سوره " در انعکاس عینی واقعیت عینی ارتباط عینی دارد . فراموش ساختن این تسوق حدی ماتریالیسم کار را حیرا به ولوتاریسم و ماجراجویی میکشاند . فعالیتی که خواسته های قوانین عینی هستی را در نظر نگیرد و انعکاس علمی عینی این قوانین در شعور حاملین این فعالیت استوار نباشد لاجرم به سوره گتیویسم و خود سری دچار خواهد شد و مجموعه کار مبارزه در راه ترقی را بی اعتبار خواهد ساخت .

علم تنها در حد و دی اثر بخش است که هم وضع امروز هم گرایش های رشد واقعیت عینی را بد رستی منعکس سازد . حال که به توصیف این جانب مطلب رسیده ایم بحاست روی یکی از سو تفاهات رایج مکت کنیم . غالباً به این کلام قصار مشهور از " دفاتر فلسفه " استناد میورزند : " شعور انسان تنها انعکاس جهان عینی نیست بلکه خالق آن نیز هست " ولی باین نکته توجه ندارند که لنین در آنجا از افکار هگل درباره تبدیل اندیشه و مفهوم به فعلیت عینی نتیجه گیری میکند . درک ما ترالیستی لنین از این حکم آنستکه : " جهان ، انسان را ارغام میکند و انسان با عمل خود در مقام تغییر جهان برمیاید " (کلیات آثار لنین ، جلد ۳۸ ، ص ۲۰۴ و ۲۰۵) . اگر ما نظریات ایدئالیستی هگل را با تفسیر ماتریالیستی این نظریات خلط کنیم به توصیه لنین درباره تنقیح ماتریالیستی هگل عمل نکرده ایم .

ایابرهائی را که بموجب آن تنها یک دیالکتیک میتواند وجود داشته باشد و آنهم دیالکتیک " طبیعت مهرانسانی خورده " یعنی طبیعت تصرفه انسان است میتوان رهائی معتبر انست و آیا نادرست است اثر گفته شود که نتایج حاصله از این دیالکتیک در سراسر طبیعت نیز مصداق دارد ؟ لنین در حدود ۶۰ سال پیش ضمن این شیوه طرح مسئله نشان داد که تزمادی بودن جهان را که بر مجموعه تجربه جامعه انسانی استوار است در نهایت اطمینان میتوان برای سراسر جهان یعنی

برای عرصه های از جهان نیز که هنوز به قلمرو اپاتیک و شناخت در نیامده است صادق دانست .
 هنگام تحلیل وضع کنونی مسئله رابطه میان ماتریالیسم و اومانیسم (انساندوستی) برخی سوء تفاهات بوجود می آید . این دورا نه میتوان در نقطه مقابل یکدیگر قرار داد و نه یکی را برجای دیگری گذارد . نادرست است اگر دعوی شود که حواشی طبعی معاصر که در عالم افلاک و عالم ذرات رسوخ کرده و به سنتز ماده سفید و زنده و کشف رازهای یاخته نزدیک شده و ماشینهای صاحب منطق بوجود آورده - جهان بینی مبتنی بر اومانیسم ناتورالیستی است نه جهان بینی مبتنی بر ماتریالیسم . اومانیسم اصیل فقط میتواند بر بنیاد ماتریالیسم اصیل استوار باشد . هر برخورد دیگری بساین مسئله موجب عدول از ماتریالیسم علمی دیالکتیکی و قبول ماتریالیسم ماقبل علمی یعنی ماتریالیسم آنتروپولوژیک میگردد . لنین ضمن انتقاد از فویرباخ و واحدودت از چرنیشفسکی بمناسبت پیروی آنان از تئوری آنتروپولوژیسم (تئوری تجریدی درباره انسان) نشان داد که این تئوری جز توصیف بیرنگ و ضعیف ماتریالیسم چیزی در بر ندارد .

راه حل واقعاً علمی تقویت ارتباط میان " عین " و " ذهن " (اهزه و سهزه) در علم معاصر از گذشت به ماتریالیسم قرن نوزدهم نیست بلکه تامین تکامل تئوری مربوط به انسان (سومزه) در پرتو ماتریالیسم قرن بیستم است .

در مورد تکامل ماتریالیسم یک نکته مهم باید خاطر نشان گردد و آن اینکه هم انگلس و هم لنین دقیقاً در نظر میگرفتند که آنچه تحت تاثیر کشفیات بزرگ مورد تجدید نظر قرار میگیرد خود اصول ماتریالیسم نیست بلکه احکامی است که از ناتورفیلوسوفی فیض گرفته است . در همین زمینه بود که لنین ذکر واژه " روزیون " را محلز میدانست و آنرا بمفهوم تحدید نظر در احکام ناتورفیلوسوفی در عین حفظ مبانی ماتریالیسم تلقی میکرد .

احکام ناتورفیلوسوفی و ایضا احکام سوسیولوژیک از پی انقلاب هایی که در علم و در جامعه رخ میدادند بپیر میکنند و باید همه قیور کنند . البته وقتی ما از تکامل فلسفه مارکسیستی سخن میگوئیم تکامل احکام اساسی آن یعنی تکامل قوانین و مقولات آن و نیز چگونگی درک ارتباط متقابل میان آنها و عبارت دیگر تکامل اسلوب یا متدولوژی عام و همچنین تکامل مبانی آیدولوژیک علم را نیز در نظر داریم . ضمناً نکته ای که برای فلاسفه از همه بهتر است فراگرفتن اطلاعات و مفاهیم جدید علوم طبیعی از طریق همکاری با دانشمندان علوم طبیعی است .

برای تأیید این حکم بحاست چند مثال آورده شود . بعنوان نمونه مفهوم " استروکتور " را که اکنون در علوم طبیعی و بطور کلی در علم یکی از مهمترین جاها را دارد و بطوریکه میدانیم معین کننده خصالت ارتباط میان عناصر یک نوع سیستم یکپارچه است - در نظر میگیریم . البته میشد این مقوله را بی درد سر به مقولات فلسفی دیگر افزود و به یک چنین " پیشبرد " ماتریالیسم دیالکتیک قناعت کرد .

یا اینکه میشد اعلام کرد که این مقوله فقط مربوط به علوم طبیعی است و ربطی به فلسفه ندارد و بی اعتبار باشد چنانچه مقوله او همان فهرست گذشته را برای مقولات فلسفی ذکر کرد . ولی تجربه تاریخ فلسفه نشان میدهد که تکامل ماتریالیسم بدین طریق انجام نگرفته است . نه از طریق ادخال مکانیکی مقولات علوم طبیعی در فلسفه و نه از طریق نادیده انگاشتن آنها . برای مثال تحول چگونگی درک " عین " مادی را از زاویه دیالکتیک شکل و مضمون آن در نظر

میگیریم . مثلا درد دوران فلسفه باستان ارسطو شکل را بعنوان جانب فعال (آکتیف) یعنی سازنده و آفریننده ولی ماده (هیولی) را جانب غیرفعال (پاسیف) تلقی میکرد . درد روانی که جهان بینی مکانیکی تفوق یافت شکل را پوسته خارجی و " هیئت " ظاهری (configuration) عین مادی تاوید میکردند و میان شکل این عین و ماهیت درونی و " استروکتور " آن ارتباطی قائل نبودند .

ماتریالیسم دیالکتیک مسئله شکل و مضمون را بکلی برپایه دیگری طرح کرد و در نتیجه آن درک چگونگی عین مادی به مراتب عمیقتر شد و میتوان گفت خصلت ارگانیک بخود گرفت ، بدینمعنی که شکل نه بعنوان پوسته خارجی بلکه بعنوان " استروکتور " داخلی مضمون تلقی گردید .

اگر آثار کلاسیک های مارکسیسم را بررسی کنیم می بینیم که مفهوم " استروکتور " بسیار رجا و صحیح برای تحلیل پدیده های اجتماعی بکاررفته است . ضمنا این کاربردتها قبل از آنکه مفهوم استروکتور در علوم طبیعی چنین اهمیت اساسی و عام کسب کند - انجام گرفته است .

مثلا مفهوم استروکتور اقتصادی جامعه در کتاب " سرمایه " مارکس در واقع بنیاد تحلیل - تئوریک آنرا تشکیل میدهد . مارکسیسم بر این زمینه مفاهیمی چون استروکتور اجتماعی و طبقاتی جامعه را تجزیه و تحلیل کرد و تکامل داد . بطوریکه اکنون بدون شیوه برخوردی که مارکسیسم تجویز کرده و معبارت دیگر بدون مفهوم استروکتور اجتماعی ، استروکتور طبقاتی و استروکتور اقتصادی جامعه اصولا نمیتوان پدیده های اجتماعی را تجزیه و تحلیل کرد . بنابراین وقتی جامعه شناسان بورژوا " کشف " استروکتور را بصورت برخورد " استروکتور " یا برخورد (استروکتور سیستمی " و غیره بخود نسبت میدهند دعوی آنها یا منطق واقعی تکامل شناخت مطابقت ندارد .

بدینسان اصول برخورد علمی به چگونگی تناسب میان شکل و مضمون و مسئله اساسی استروکتور را مارکسیسم - لنینیسم طرح ریزی کرده و کار بسته است .

در ایام ما پژوهش ماتریالیستی - دیالکتیکی مفهوم استروکتور یا مساعی مشترک دانشمندان علوم طبیعی و فلاسفه ماتریالیست ادامه یافت . در اینمورد میتوان کتاب " استروکتور و صور ماده " را که از طرف فرهنگستان علوم اتحاد شوروی ، یکی از مجلدات دوره چندجلدی " ماتریالیسم دیالکتیک و علوم طبیعی معاصر " انتشار یافته است نام برد .

و اما بعد . وقتی از تحلیل متدولوژیک مفاهیمی از سیرتیک چون " انفور ماسیون " و " تاثیر متعکس " سخن میگوئیم باید این مفاهیم با سیر تکامل مقولات فلسفی و در درجه اول با مقولاتی نظیر تاثیر متقابل و ارتباط متقابل که شاخص روابط بسیار غنرج پدیده ها در تمام عرصه های عالم مادی است - بسنجیم . اینجا میدان پهنای هست برای پژوهشهای خلاق .

در سالهای اخیر ، تالیف آثار فلسفی درباره " مدل سازی " اهمیت فراوان کسب کرده است . هنگام ارزیابی آنها باید در نظر داشت که هیچ مجوزی برای قراردادن " مدل سازی " در نقطه مقابل تئوری شناخت وجود ندارد . فلسفه باید تکامل سریع علم و پیدایش مفاهیم و نظریات جدید را در نظر بگیرد و همانطور که لنین گفته است با این نظریات و این تئوریها به توافق برسد تا بتواند آنها را بدرستی تفسیر کند ، از آنها نتیجه گیری کند و آنها را مورد تعمق قرار دهد . این امر در پرتو نرمش ابرکتیف فلسفه ماتریالیستی دیالکتیکی یعنی نرمشی که البته به رلاتیویسم مطلق نمیانجامد میسر است .

بهمین جهت فلاسفه کنونی دیگر حق ندارند مقولات فلسفی را بشیوه های معمول در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تحلیل کنند و عرضه دارند .

از اینجاست خصلت دوگانه وظائف دانشمندان اعم از فلاسفه و دانشمندان علوم طبیعی . فلاسفه باید در قوانین یا مقولات پیشروی دانش کنونی را در نظر گیرند . دانشمندان علوم طبیعی نیز باید مقولات این یا آن علم ویژه را در نقطه مقابل مقولات فلسفی قرار ندهند ، بلکه ارتباط متقابل میان آنها را مشخص کنند .

خطرات استاگرما در بکار بردن مقولات علوم طبیعی و فلسفه جدائی و گسستگی را جانشین بشماریم . از این کار هم فلسفه زیان خواهد دید و هم علوم طبیعی . در چنین صورتی در واقع فلسفه از علم منتزع خواهد شد و به شیوه مدرسی (اسکولاستیک) دچار خواهد گردید و هرگونه نقش فعال را در تکامل دانش از دست خواهد داد و مقولات علوم تخصصی نیز فقط اهمیت فنی خواهند داشت . از اینجاست خطر دیگری یعنی خطر رسوخ ایدئولوژی ارتجاعی پیش خواهد آمد و در نتیجه آن جهان بینی علمی عین جای خود را به مقولات صرفاً صوری خواهد داد .

ولی مطالب بدینجا ختم نمیشود زیرا در چنین صورتی علوم طبیعی افزار متدولوژیک شناخت علمی را بالکل از دست خواهد داد . البته هر علمی نتیجه گیریهای تئوریک خاص خود را دارد . علمی هستند که برای گروهی ارزشیافته از رشته های مختلف علوم طبیعی نقش افزاینده گیری را دارند . ولی اگر پیوند های آنها با مقولات عمومی فلسفی و اثبات متقابل آنها در یکدیگر از نظر دور شود یک مزیت بسیار گرانبهایی یعنی افزار متدولوژیک که فلسفه بوجود میآورد و کمک مسائل متدولوژیک علوم طبیعی تکمیل میگردد از دست میرود .

همانطور که از حرکت روح خلاق ماتریالیسم دیالکتیک توضیح فلسفی انقلاب در علوم طبیعی اوایل قرن بیستم بایستگی علمی در آثار اولین انجام گرفت در دوران ما نیز بر همین بنیاد تئوریک رشد یافته در باره انقلاب علمی و فنی کنونی تصور صحیح بوجود میآید . ماتریالیسم که انسان را به تئوری علمی انقلاب اجتماعی ماهر کرده است حقیقتاً از هر تئوری دیگری قادر است به کثرت پروسه های انقلاب علمی و فنی معاصر رسوخ کند .

هنگام بررسی چگونگی تاثیر متقابل فلسفه ماتریالیسم -

دیالکتیک و علوم طبیعی دو یکدیگر وحدت میان دو جانب پژوهشهای فلسفی ما یعنی وحدت میان جانب تئوریک - جهانی بینی و جانب منطقی - متدولوژیک پژوهشها اهمیت درجه اول کسب میکند .

نقش متدولوژی در

پیشرفت علوم طبیعی

وقتی از دور نمای توسعه این پژوهشها سخن بماند در همان حال که روی مسائل متدولوژیک علم تکیه میشود در بسیاری از موارد جهان بینی را در نقطه مقابل منطق و متدولوژی قرار میدهند و حتی آنها را مجزاً از یکدیگر در نظر میگیرند و چه بسا به اهمیت مبانی جهان بینی و نتیجه گیریهای آن که از پیشرفت علم برای جهان بینی حاصل میگردد کم بها میدهند و با بکلی آنها نفی میکنند . کاملاً روشن است که در پرتو ستاردهای جدید علوم طبیعی و طبقه بندی انواع ماده در طبیعت و به تبع آن طبقه بندی علوم اهمیت تئوریک و متدولوژیک مسائل مربوط به توضیح و تفسیر ماده و قانون دیالکتیکی آنها از بین نمیرود بلکه برعکس خود کار متدولوژیک در رشته علوم طبیعی

چنانچه بر بنیاد استوار جهان بینی متکی نباشد پیشرفت موفقیتمیز نخواهد داشت * زیرا تئوری فلسفی بکمک اسلوب (متد) نتیجه گیری میشود و اینجهت درجه اثربخشی اسلوب بستگی کامل دارد به چگونگی ماهیت جهان بینی نظریه تئوریک که اسلوب معین برای تنظیم آن بکار میرود * وحدت اسلوب دیالکتیکی و تئوری ماتریالیستی بنیاد خلل ناپذیر چهار علمی فلسفه ما است * با تکیه بر همین حکم است که میتوان گرایش را که در اثر آن مسائل متد ولوری علم اکنون در پژوهشهای فلسفی در زمینه علوم طبیعی در مسائل قرار میگیرد، بدروستی درک کرد * پیدايش اين گرايش بمعنای پائین آمدن نقش جهان بینی نیست بلکه نشان دهنده به شرح تر شدن پروسه رسوخ غیر مستقیم جهان بینی در نسج علوم طبیعی است که در درجه اول از طریق متد ولوری انجام میگیرد *

و اما بالا رفتن نقش متد ولوری - یعنی احکام فلسفی عام درباره اسلوب کار علمی و شناخت علمی از دو عامل یعنی ناشی میگردد *

نخست آنکه افزایش اطلاعات درباره یک پدیده علاوه بر اطلاع تئوریک هر چه بیشتر درباره آن پدیده افزایش اطلاع درباره چگونگی خود پروسه معرفت را نیز ایجاب میکند * بدینسان فلسفه یا " علم العلوم " که محور مرکزی آن را طبعاً مسائل متد ولوری یعنی تجسس طرق تحقق هر چه بهتر شناخت جهان تشکیل میدهد اهمیت روز افزون کسب مینماید *

فلسفه ماتریالیسم و نیز هسته های معقول مکاتب ایده آلیستی متضمن آنچهان تجارب ارزنده در زمینه اسلوب هستند که عدم استفاده از آنها در حل مسائل متد ولوری هیچگونه الفتی با واقع بینی ندارد * انگلس در " انتی دورینگ " مینویسد : " حتی منطق صوری مقدم بر هر چیز عاریتست از اسلوب کشف نتایج جدید و پیدا کردن مجهول با استفاده از معلوم " *

مصدق این حکم در مورد دیالکتیک و دیاور کلی در مورد شیوه های جدید تحلیل منطقی به مراتب بیشتر است * بنابراین خود رشد دانش و تکامل گرایشهای فورمالیزاسیون و ماتریالیسمیون و غیره در آن تجزیه و تحلیل منطقی علم را از زاویه فلسفی ایجاب میکند *

دوم آنکه بالا رفتن نقش متد ولوری در علم معاصر با منسوخ شدن شیوه برخورد نظری اسپکولاتیو فیلسوفی قدیم (فلسفه طبیعت که در آن برخورد نظری مطلق بود و تجربه علمی نفی میشد * مترجم) که از همان قرن نوزدهم آغاز شد ارتباط دارد * در ادوار گذشته تاثیر فلسفه در علوم طبیعی در درجه اول بر زمینه ناتورفیلوسوفی انجام میگرفت * این امر از نظر تاریخی موجب واجتناب ناپذیر و مادی تئوریک بود * در عهد باستان مصالح تجربی برای تئوری اتمی وجود نداشت و این تئوری به شیوه ناتورفیلوسوفی وضع شده بود * پدیدتاریق فلسفه قواصل خالی راد علوم طبیعی بطرزند و گاه خیلی بد و گاهی هم خوب پرمیکرد

ولی در قرن نوزدهم افتاب علم ناتورفیلوسوفی بر لب بام رسید زیرا علوم طبیعی چنان بسر بنیاد خود استوار شدند که دیگر برای حل مسائل خاص علوم طبیعی نیازی بوجود ناتورفیلوسوفی باقی نماند *

منظور ما اینسر رسیدن علم ناتورفیلوسوفی این نیست که طبیعت دیگر آماجگاه تفکر فلسفی نیست * چنین صوری را فقط پوزیتیویسمت ها میتوانند داشته باشند نه پیروان دیالکتیک ماتریالیستی * قوانین عام هستی و از آن جمله قوانین عام تکامل طبیعت موضوع مورد بررسی دیالکتیک ماتریالیستی

بوده و هست * برای ما حای تردید نیست که دیالکتیک طبیعت و فلسفه علوم طبیعی یا طبق اصطلاحی که اکنون بیشتر بکار میریم مسائل فلسفی علوم طبیعی وجود دارد * ولی مانند فیلسوفی رایج مفهوم اخوان که برای حل مسائل علوم طبیعی بحای استفاده از علوم تخصصی شیوه فلسفی نظر کرده (اسپکولاتیف) را بکار میرد نمی میکنیم *

بکار بردن شیوه ناتورفیلوسوفی برای حل مسائل متد ولوژیک علوم طبیعی کار را تاگزیر به تحصیل این یا آن نظریه به علوم طبیعی و در شرایط معین به صدور فرمان و فراندن آن مخرج میبازد * ماضی این قبیل شیوه های فرماندهی در مسائل متد ولوژیک علوم طبیعی را آزموده ایم * پیروی از شیوه ناتورفیلوسوفی در دوران ما نشانه بی اطلاعی و فقدان صلاحیت در زمینه علوم طبیعی و فلسفه است * مداخلات دور از صلاحیت برخی از فلاسفه در علوم طبیعی ما یکی از غلطی بود که عواقب نامطلوب و سنگینی را در زمینه مناسبات میان فلسفه و علوم طبیعی برای ما بیار آورد * از جربانی که در مورد تئوری نسبیت و سیرنیک و ژنتیک برخی از مسائل دیگر بوجود آمد همه بخوبی خبر دارند * ما این مداخلات دور از صلاحیت را همراه آن برخورد ناتورفیلوسوفیک در مسائل علوم طبیعی را محکوم کردیم * ضرورت تأمین پیوند واقعا مریخس میان ماتریالیسم دیالکتیک و علوم طبیعی چنین برخوردی را مردود میسازد * پیروی از این شیوه فلسفه را بی اعتبار میکند و بنابراین مانع و انیم احیای چنین شیوه ای را مجازنداریم *

تأثیر عمده فلسفه در علوم طبیعی مقدم بر رچیز از طریق جهان بینی و متد ولوژی علمی انجام میگیرد * البته در میان فلاسفه ما هستند کسانی که به متد ولوژی با سو ظن مینگرند و بر آنند که اصولا مفهوم متد ولوژی ساخته فکر بورژوازی و مآخیزیست و یا از انیم بد راست * البته چنین تصویری سو تفاهم است ولی سو فاهمی که ممکنست زبان فراوان بیار آورد زیرا نفی نقش متد ولوژیک فلسفه در علوم طبیعی ما را دوباره به احیای شیوه برخورد ناتورفیلوسوفیک و مداخلات دور از صلاحیت در مسائل اختصاصی علوم طبیعی خواهد کشاند * باینجهت باید صریح گفت که چنین سو ظنی در حق متد ولوژی بی پایه و میربط است *

ماتریالیسم دیالکتیک بعنوان متد ولوژی عام علوم طبیعی به تعمیم و تفسیر صحیح اطلاعات جدید علمی کمک میکند * اکنون که علوم طبیعی باتب و تاب در جستجوی تئوری مهمی جدید و نظریات جدید است توجه به مسائل متد ولوژیک علوم طبیعی اهمیت خاصی دارد * برای غنی ساختن و پیش بردن ماتریالیسم دیالکتیک راهی جز این وجود ندارد * تأثیر عمده ماتریالیسم دیالکتیک را در بسیر تکامل علم نیز از این راه میتوان تأمین کرد * عدم درک این واقعیت بمعنای عدم درک نقش فعال فلسفه و عدم درک ضرورت تکامل خلاق آنست *

این نکته مورد قبول عموم است که پیشرفت شناخت علمی در دوران ما با تفکیک عناصر متشکله آن پیوند محکم دارد * هر سال وجه بسا همراه نه تنها جریانهای علمی جدید بلکه مباحث علمی جدید پدید میآید * در دوران افزایش سریع کمیت اطلاعات علمی

ماتریالیسم دیالکتیک

و وحدت علوم

اختصاصی شدن (اسپسیالیزاسیون) هم برای علوم وهم برای دانشمندان ناگزیر و موجه است و به بالا رفتن سطح بازه کار پژوهشی کمک میکند * در همین حال اشتباه فاحشی است اگر گرایشهایی که در جهت اختصاصی کردن پیش از حد ترخص سیر میکند برای علم عواقب سو و حتی خطرناک بر بردارد ، نادیده انگاشته شود *

تفکیک (دیفرانسیاسیون) بیشتر از پیش علوم از یکدیگر بنوع خود نیاز به ترکیب (سنتز) علوم را

پدید میآورد زیرا بدینوسیله میتوان از پاشیدگی شاخه های علم جلوگیری کرد . کاملاً روشن است که در دوران ماتریکیب علوم باید یکدیگر را بداری آنچنان دامنوسیعی باشد که نه فقط علوم طبیعی بلکه علوم اجتماعی را نیز در بر بگیرد . بکار بستن اسلوه های علوم دقیقه در علوم اجتماعی برای کشورهای سوسیالیستی که پیشرفت اقتصاد خود را بر مبنای علمی متکی میسازند اهمیت خاص کسب میکند .

گرایش علوم طبیعی و اجتماعی به نزدیکی وحتىی تا حدودی به جوش خوردن باید یکدیگر — به خودی خود مبحثی است که از نظر فلسفی اهمیت فوق العاده دارد . فلسفه قدیم در مراحل مختلف به اشکال مختلف وجود حصار وجوداتی میان علوم اجتماعی و علوم طبیعی را به تلویح وحتىی به تصریح تصدیق کرده است . مثلاً بزم هگل اصل تکامل در جامعه مصداق دارد ولی طبیعت را شامل نمیشود . فوئر باخ برعکس از طبیعت در ماتریالیستی و از جامعه درک آید نالیستی دارد . نشو — کانتیست ها وجود این حصار وجوداتی را به بارزترین شکل تصریح کرده اند . در نظر آنان عسلسوم طبیعی علوم قوانین هستند و علوم اجتماعی توصیف کننده پدیده هایی که ذاتاً منحصر بفرد و تکرار ناپذیرند . ماتریالیسم دیالکتیک این حصار فلسفی را درهم شکست و علوم اجتماعی بر پایه علمی سوار کرد همه سلاح دفع تضاد میان رشد علوم طبیعی و علوم اجتماعی بدل گشت .

تبع مقوله قانون عینی یا قانونمندی برای فلسفه اهمیت فراوان دارد . پژوهش چگونگی تحلی مقوله قانون عینی بعلم کاملاً روشن هم در علوم طبیعی و هم در علوم اجتماعی دارای اهمیت یکسان است . بسیاری از دانشمندان در کشورهای سرمایه داری بطوریکه میدانیم از طریق نفی مستقیم یا غیر مستقیم توانیم تکامل جامعه علوم اجتماعی را در قطب مخالف علوم طبیعی قرار میدهند .

جمعی از مورخین غرب خصوصیات و قلیع تاریخی را مطلق میکنند و از وجوه مشابه و مشترک متفک میشوند بدین معنی رویداد های گذشته را دارای جنبه صرفاً منفرد جلوه میدهند و هرگونه امکان استنتاج تعمیمی را منکر میشوند . در محیط مورخین کشورهای سرمایه داری تمایذ بمراتب بیشتری وجود دارد که برای ظواهر و قلیع تاریخی بدون ارتباط دادن آنها با محتوی تاریخی مشخص عمومیت قائل شوند . ولی این قبیل تلاشها هیچگونه الفتی با علم اصیل ندارند . برای نمونه جریدان رایجی را که عنوان " سیکلیسم " بر آن اطلاق شده است در نظر میگیریم . پیروان این نظریه (طرفداران اشینگلر و تونینی) در آثار خود تنها شباهت ظاهر پدیده های راکه به ادوار کلی مختلف تعلق دارند بر چنین میکنند و ویژگی ها و خصوصیات این قبیل پدیده ها را یکی نادیده میگیرند . ولی شباهت پدیده ها بطوریکه میدانیم معلول خطت مارپیچ (spiral) تکامل جامعه است که در اثر آن پیشروی در حول محور واحد دوائر (سیکل ها) انجام میگیرد . ولی اصحاب " سیکل " که فقط تکرر توجهشان را جلب میکند و در اثبات فقدان ویژگی میکوشند احکام علمی را در باره صورت بندیه های (فورماسیونهای) اجتماعی — اقتصادی و پیشرفت جامعه منکر میشوند و بدینسان قانونمندیهای تکامل جامعه به مفهوم واقعی آنها نیز من غیر مستقیم نفی میکنند .

نظریه " سیکلیسم " را بعضوان " سلاح برنده علیه مارکسیسم " تلقی میکنند و پژوهندگان مارکسیست نیز بهمین جهت به افشا نظریات سخنگویان چدید " سیکلیسم " ادامه میدهند . انتقاد از این نظریات اهمیت خاصی دارد زیرا بسیاری از این سخنگویان دچار بدبینی شدید هستند و خیال میکنند دنیا به آخر رسیده است . نکته ایراکه جتماعیاید در انجام این انتقاد در نظر گرفت ایست که پیروان نظریه " سیکلیسم " با حملات شدید عناصر افراطی جناح راست مورخین غرب روبرو هستند

زیرا این خاصه هرگونه: انون عینی را در سیرتاریخ متکثرند و مدعی شناخت ناپذیری کامل سیرتاریخند.
 گرایش علوم طبیعی و اجتماعی به نزدیکی هرچه بیشتر با یکدیگر عاملی است که به غلبه بر
 تئوری های ضد علمی در علوم اجتماعی مرحله کنونی کمک میکند. در جریان تکامل این گرایش -
 ماتریالیسم دیاکتیک نه فقط به امر ترکیب علوم بر پایه فلسفی مشترک تحقق خواهد بخشید بلکه بعنوان
 افزار مطمئنی برای تحکیم پیوند میان علوم طبیعی و اجتماعی نیز کار خواهد رفت.
 خود گرایش علوم طبیعی و اجتماعی به ترکیب با یکدیگر نیز برای اینکه بتواند به نتیجه نهایی
 برسد به پایه فلسفی ترکیبی واقعی نیازمند است. این پایه بطوریکه میدانیم در عرصه مبارزه بشری
 واحد بوجود خواهد آمد.

تکامل علم در ربع دوم: اواسط قرن نوزدهم به سطحی رسید که شکست اسلمهای نزاری
 (اسپکولاتیف) را تاگزیر ساخت. ادامه تلاش ریخی از فلاسفه برای حل مسائل جاری علوم طبیعی
 بکف اسلمهای صرفاً نظری، ناتوانی فلسوفی را چنان بی اعتبار ساخت که کم ماند. بود اصولاً با تفسیر
 هرگونه تفکر فلسفی در انظار بسیاری از دانشمندان علوم طبیعی لطمه وارد سازد.
 وضعی که در علم بوجود آمد بطوریکه میدانیم به پیدایش جریان پوزیتیویسم انجامید. او به گشت
 پایه گذار این جریان و از پی او تمام پیروان اشکال اولیه و اشکال کنونی پوزیتیویسم فلسفه را نفی میکردند و
 ضمایم فقهی که برای فلسفه قائل بودند در ماهیت امر جنبه جهان بینی فلسفه بود. توجه پوزیتیویست
 هایه تابع بسیاری از مسائل منطقی صوری و از جمله به تجربه و موضوع و طبقه بندی علوم و نیز به منطبق
 ریاضی و تحلیل زبان بسیاری مسائل دیگر محافل وسیع متخصصین علوم طبیعی را بسوی پوزیتیویسم
 جلب کرد. در عین حال پوزیتیویست ها حدود فلسفه را به چارچوب مسائل فوق محدود میکردند
 و از بررسی مسائل جهان بینی تحاشی میورزیدند و این مسائل را " بی معنی " یعنی " تحقیقی "
 و " نصجعول " مینامیدند.

دسته ای از پوزیتیویست ها (مثلاً ارنست باخ) آتئیست (منکر خدا) بودند. ولی -
 نزاریات آنها در مخالفت با ماتریالیسم علاوه بر اینکه استدالات آتئیستی آنها بسیار متزلزل و ناپیگیر
 میساخت از نظر عینی به تئولوژی (الهیات) کمک همیکرد. دسته دیگر از پوزیتیویست ها (ج. میل،
 اسپنسر، و پنهشتین و سایرین) بدرجات کم و بیش آشکار از معتقدات مذهبی دفاع میکردند، آتئیسم
 را مورد انتقاد قرار میدادند و مسائل جهان بینی را برای عقل لایدرک مینامیدند. بررسی این مسائل را
 به استنتاجات عرفانی میکشاندند. به عبارتی دیگر پوزیتیویست ها به دانشمندان علوم طبیعی تکلیف
 میکردند که آنها به پژوهش فاکت ها و تجربه (که ضمناً تفسیرشان از آنها جنبه ذهنی واید هالیستی
 داشت) اکتفا کنند و مسائل غایت را از چارچوب علوم طبیعی و فلسفه خارج سازند.

چنین برخوردی بطور مستقیم یا غیر مستقیم مسائل جهان بینی را تحت تسلط کامل الهیون
 قرار میداد و راه را برای هژد اران برقراری " هماهنگی " میان مذهب و علم (تومیست ها) که ضمناً
 نفوذشان در پنجاه سال اخیر تشدید یافته هموار میساخت. موضع هواداران این " هماهنگی "
 در سالهای پنجاهم و شصتم قرن بیستم با موانع پوزیتیویست ها تفاوت دارد. گرایش مهمی که اکنون
 " تومیست ها " از خود نشان میدهند بررسی مسائل جهان بینی و ماهیت هستی، آغاز و پایان جهان
 و پیدایش این حیات است و حال آنکه حل مسائل مشخص علوم طبیعی را به دانشمندان واگذار میکنند.
 برخی از الهیون و از جمله " تومیست ها " مشی سابق فلاسفه مذهبی را ادامه میدهند و میکوشند تمام

کشفیات دوران ساز علوم طبیعی را بر پایه الهیات تفسیر کنند .

هنگام بررسی جنبه جهان بینی مسائل فلسفی علوم طبیعی ما باید به بحث با " توهمیم " معاصر که یکی از مشهورترین و رایج ترین جریانهای ایدئولوژی پررژواش است توجه فراوان معطوف داریم . توهمیم آشکارا دعوی دارد که سنتز مجموعه پروسه شناخت بر بنیاد آن بدست می آید . ولی توهمیم این " سنتز " را بر مبنای عرفانی که با علم مغایرت اصولی دارد بدست می آورد . ژیلسون یکی از ثنوتوهمیمت های مشهور که مدعیست علم به تکلمه های " غیر معقول " (irrational) نیازمند است ، می نویسد : " ما علم را با شناخت معقول (rational) یکی نمی دانیم " . و اما سیر تکامل شناخت نشان میدهد که بنیاد علمی اصلی که میتواند از ما علوم طبیعی و اجتماعی سنتز بدست آورد فلسفه سراپا ماتریالیستی مارکسیسم - لنینیسم است . نه تنها مقابله ما: ریالیسم دیاکتیک با نئوپوزیتیویسم و توهمیم جریانهای دیگر ایدئالیسم بلکه مقایسه سطح فلسفی سنتز علم با اشکال و سطوح دیگر سنتز اطلاعات علمی صحت این نظر را بر ما مسلح دارد .

عقل آدمی همیشه به سنتز علوم که نمود آری لزوحدت عینی مادی جهان است نیاز داشته و میتواند گفت که خود فلسفه با توجه به ریشه های معرفتی آن گزاینده همین نیاز بوده است .

علم بدون استنتاج و تعمیم (سنتز) نمیتواند وجود داشته باشد . هر یک از قانونمندیهایی علم انعکاس تعمیم یافته پدیدها است . جریان تاریخی این امر بدین قرار بوده است که هر رشته ای از علم استنتاجات خود را بعمل آورده است . منطق صوری و نیز ریاضیات در مرحله معینی نقش بزرگی در این زمینه بازی کرده است . منطق صوری با ایجاد مفاهیم و مقولات خود به تعمیم فرآورده های هلم کمک کرده است . ریاضیات از قدیم الایام وسیله توصیف و تعمیم حقایق علمی در قالب فرمولها بوده است . در عین حال نیاز به استنتاج و تعمیم وسیعتر پدیدها همیشه موجود داشته است . با اینجهت دامنه استنتاجات فلسفی نیز همراه با منطق صوری و ریاضیات وسیعتر شده است . از طرف دیگر فلسفه پیوسته فلسفه ماتریالیستی نیز نقش تعمیمی داشته داشت . باید خاطر نشان ساخت که ایدئالیسم کلاسیک نیز در زمینه تتبع مقولات فلسفی کار زیادی انجام داده و منتیجه گیری از کمال علم کمک کرده است .

اکنون ما شاهد ادامه پیشرفت سریع علوم طبیعی هستیم که به تعمیم دستاوردهای علوم طبیعی و واحدی به دست آورد های علوم اجتماعی کمک میکنند . ریاضیات در شعب گوناگون خود اکنون نه تنها بعنوان شیوه بیان و توصیف پدیدها بلکه ایضا بعنوان اسلوب کشف حقایق جدید نقش بسیار مهمی بازی میکند . دامنه منطق نیز زیاد توسعه یافته است . ابزار نیرومند جدیدی برای شناخت پدید آمده که سیرنیتیک است . تئوری کوانتاهم برای فیزیک و هم برای شیمی و هم برای سایر علوم طبیعی وسیله مهمی است .

نادرست خواهد بود اگر نقش عظیمی که این دستگانه منطقی یعنی شیوه های ریاضی و سیرنیتیک و مدل سازی در تکامل علم معاصر بازی میکند از نظر دور شود . فیلسوفی که این نکته را درک نکند حتی در مقامی اهمیت این وسائل تعمیمی برآید . عنصر عقب ماندگی است و از وجود شرته برای فلسفه و نه برای علوم طبیعی جز زیان نرآید .

در عین حال باید خاطر نشان ساخت که پیوسته در نتیجه پیشرفتهای عظیم شیوه های منطقی ریاضی تعمیم علمی باید در تکمیل دستگانه مدل و لوریک کوشید یعنی مسائل فلسفی علوم طبیعی را تحلیل

کرد و فلسفه مارکسیستی را غنی تر ساخت . خود رشته‌های مختلف ریاضیات و سیرتیک و منطق صوری از نظر شیوه تعمیم به برقراری ارتباط متقابل با یکدیگر نیازمندند . ریاضیات به بخش‌های مختلف و باور کلی به سلسله ای از علوم منقسم شده است . منطق نیز از خود شاخه های زیادی پیدا کرده است . خود این علوم نیز به تعمیم و سنتز نیازمندند . لذا این بخش‌های تعمیم دهنده را نیز باید تعمیم داد و از آنها سنتز بدست آورد . و اما این مقصود جز از راه تحلیل مسائل فلسفی علوم طبیعی و دیالکتیک طبیعت و ماتریالیسم دیالکتیک حاصل نخواهد شد .

نکته بسیار مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد اینست که با استنتاجات ریاضی و منطقی و سیرتیک نمیتوان مسائلی چون مسئله " سمیژه " و " اوژه " یعنی انسان و طبیعت ، طبیعت و جامعه ، تئوری و پراتیک و یکسلسله مسائل مادی و لویژیک عام را که مورد بررسی فلسفه و ماتریالیسم تاریخی است حل کرد و بدون حل این مسائل فلسفی عام نیز دستگاه منطقی و ریاضیات بطور عمده جنبه فنی خواهند داشت .

با اینجهت بررسی و تحلیل مقولات فلسفی و قوانین عینی وسیله ایست که به درک صحیح و پیشرفت مجموعه دستگاه تعمیم دهنده علوم طبیعی معاصر و باور کلی هر علمی کمک میکند . به همین جهت هم ما معتقدیم که فلسفه به هیچوجه مجاز نیست به حد مسائل ویژه علوم طبیعی مبادرت ورزد . ولی در عین حال فلسفه بدون برقراری پیوند با علوم طبیعی پیشرفت نخواهد کرد و علوم طبیعی نیز هر آینه پیوند خود را با فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک تضعیف کنند خیلی چیزها از دست خواهند داد .

وثیقه پیشرفت کامیابانه شناخت علمی آنستکه هم فلاسفه و هم دانشمندان علوم طبیعی در کشورها سوسیالیستی و نیز دانشمندان مرفعی کشورهای سرمایه داری مجدانه به تحکیم این پیوند خلاق که لنین وجیه کرده است ، کمک کنند .

شیوه کهنه و تازه امپریالیسم انگلستان

جک و دیس

مردم انگلستان اکنون با معضلات بسیار جدی در روبرو هستند • دولت لیبریست منع افزایش دستمزدها را بکارگران تحمیل کرده و باین عمل که در گذشته نیز بوسائل گوناگون در انجام آن تلاش می‌فرمود، اعتبار قانونی داده است • قیمت‌ها بالا می‌رود و این امر غالباً نتیجه مستقیم سیاست مالیاتی دولت است • در نتیجه این وضع دستمزدها واقعی کارگران کاهش می‌یابد • بیکاری که نتیجه مستقیم سیاست دولت است بخصوص در صنایع اتومبیل سازی شدت می‌پذیرد • عدد بیکاران به ۶۴۴ هزار نفر می‌رسد (طبق آمار ماه فوریه) • انتظار می‌رود که بیکاری از اینهمه بیشتر شود هزینه‌های مخصوص نیازمندی‌های اجتماعی را می‌خواهند باز هم کاهش دهند و حال آنکه این هزینه‌ها، هم اکنون نیز بجای ناچیز است که کفاف رفع کمبود مسکن و نیز کمبودهای موجود در زمینه آموزش و پرورش و بهداشت را نماید •

ضمناً سنگین‌ترین ضربات برقشهرهای بی بضاعت و مخصوصاً برقشهرهای کم حقوق و مستمری‌گیران وارد می‌شود • طبق ارزیابی پروفیسور ایل اسمیت و پروفیسور تائوسند، دوشخصیت معتبر مشهور اکنون دست کم ۷ میلیون نفر (۲۱۴٪ جمعیت انگلستان) در سطح فقر و پائین‌تر از آن هستند • این رقم شامل ۲۵ میلیون کودک نیز هست • ده‌ها هزار کارگری که از کار اخراج می‌شوند در معرض خطر سقوط باین مرحله فقر هستند • عدد زیادی دیگری هم که مشمول منع افزایش دستمزدها شده اند بموازات افزایش قیمت‌های مصرفی نزدیک می‌شوند •

ولی دولت با سیاست مالیاتی محدودیت‌ها اعتباری بهیچوجه به سرمایه‌گذارانهای خصوصی کمک نمی‌کند و در عین حال سرمایه‌گذاران خود را نیز کاهش می‌دهد • تولیدات صنعتی که آهنگ رشد آن حتی در قبلی با اکثر کشورهای سرمایه‌داری دیگر با سرعت لاک‌پشتی افزایش می‌یابد، ممکن است بکلی از رشد بازایستد • مثلاً طبق پیش‌بینی‌های پژوهشگاه اقتصادی و اجتماعی انگلستان در سال ۱۹۶۷ میزان افزایش تولید فقط کمی بیش از ۱٪ خواهد بود • مجله "لندن اند کمبریج اکونومیک پولتن" کمی پس از این ارزیابی یعنی پس از اقدامات ماه ژوئیه دولت پیش‌بینی کرده که تا آخر سال ۱۹۶۷ یعنی در ظرف ۱۸ سال "مجموع تولید اجتماعی بحساب قیمت‌های ثابت ۲٪ کاهش خواهد یافت" • بعبارت دیگر اقتصاد از وضع نزدیک به رکود به سوی آغاز تنزل واقعی سیر خواهد کرد • علاوه بر این در باره کاهش ارزش لیره نیز گفتگوهای غم‌انگیزی در میان است ولی دولت با جدیتی بیش از پیش میکوشد انگلستان را وارد بازار مشترک اروپا بکند •

وضع انگلستان و سیاستی که دولت لیبریست ویلسون تعقیب می‌کند انعکاسی است از انحسار عمیق اقتصادی و سیاسی که امپریالیسم انگلستان با آن روبروست •

لغین ۵۰ سال پیش در کتاب " امپریالیسم العلیترین مرحله سرمایه داری " بخصوص خصصت طفیلی گزانه اقتصاد امپریالیستی انگلستان را مورد توجه قرار داده بود . انگلستان در آنزمان بزرگترین دولت امپریالیستی جهان بود ، ولی همانوقت علامت مشخصه پوسیدگی در آن دید می شد . مثلا افزایش میزان واردات خودرانه از طریق صادرات کالاهای داخلی ، بلکه از طریق سود فوق العاد امپریالیستی که بمیزان هنگفت وارد انگلستان میشد و ویژه از طریق استعمار مستعمرات جبران میکرد . در استان جنگ اول جهانی یک پنجم واردات انگلستان از طریق صادرات پرداخت نمیشد . ولسی در آغاز دومین جنگ جهانی این رقم به بیش از یک سوم واردات آن رسید . و همبرفته واردات سالانه انگلستان در طول ۱۶۵ سال یعنی از سال ۱۸۰۰ به بعد به ۱۵۹ برابر صادرات آن رسید هاست . تا دومین جنگ جهانی این وضع برای دولت انگلستان هیچگونه معضلی بوجود نمیآورد ، زیرا تفاوت حاصله از طریق سود فوق العاده ای که از مستعمرات بدست میآمد و نیز از طریق سودی که از سایر سرمایه گذاران ماورا بحار عاید میگردد ، جبران میشد .

و اما چرا حالا هرولد ولسون مردم اخطار میکند که انگلستان باید صادرات خود را افزایش دهد و میگوید " دخل و خرج ما با هم جور نیست " ؟ جان گولان ، دبیر کل حزب کمونیست بریتانیای کبیر در کتاب خود تحت عنوان " براهیتی بسود سوسیالیسم در سالهای شصتم " تفاوت وضع کنونی با وضع استان دومین جنگ جهانی را چنین توصیف میکند : " در آن هنگام مصارف نظامی استعمار بریتانیادرموازنه پرداختی ما خود نمائی نمیکرد . این مصارف بعهدہ دستگاه اداری استعمار بوده که از انگلستان اداره میشد . این مصارف کلا بدوش زحمتکشان مستعمرات بود که سود استعماری فوق العاده انگلستان و نیز هزینه های مرکب نظامی آنها بدست خود آنها تامین میگردد . در موازنه پرداختی سال ۱۹۳۸ هیچ ماده ای تحت عنوان " هزینه های نظامی دولت در ماورا بحار " وجود نداشت و هزینه های صوبی دولت در ماورا بحار فقط ۱۶ میلیون لیره بود . در سال ۱۹۶۴ این هزینه ها که قسمت اعظم آن هزینه های نظامی است به ۴۳۱ میلیون لیره رسید " .

حالا دولت این مصارف استعماری و هزینه نگاهداری پایگاهها و نیروهای انگلیسی را در ماورا بحار که هدف آن حفظ سرمایه گذارهای انگلیس تامین سود فوق العاده است بدوش زحمتکشان انگلیس گذاشته و بدین طریق نقش نمایندگی شرکت های بزرگی را ایفا میکند که از استثمار طراز استعماری برخوردارند .

طقت این تغییر وضع امپریالیسم انگلستان و نتایج آن برای زحمتکشان انگلستان ، تغییر تناسب قوای جهانی در دوران پس از دومین جنگ جهانی است . پیدایش ارد و گاتیرومند سوسیالیستی و کامیابی های جنبش آزادیبخش ملی که به تسلط مستقیم استعمار در ۶۰ کشور با جمعیت ۱۲۵۰ میلیون نفر پایان داد و نیز رشد جنبش کارگری دموکراتیک و جنبش صلح در کشورهای امپریالیستی مواضع امپریالیسم را در مجموع تضعیف کرده است .

این تغییرات برای سرمایه داری انگلستان که تا حد و ذریای برای استثمارگری امپراطوری استعمار عظیمی متکی بود عواقب بسیار وخیم بیآورد . علاوه بر آن تلاش انگلستان برای ادامه استعمار مستعمرات سابق از طریق بکار بردن انواع شیوه های استعمارنو ، امروز علاوه بر مقاومت ملل خود این کشورها با مانع دیگری هم روبرو شده که رقابت سایر دول امپریالیستی است . این دول امپریالیستی رقیب اکنون که عصر انحصار استعماری انگلستان در این مناطق بسر رسیده امکان یافته اند در بسیاری از این

مناطق رسوخ کنند * بخصوص امریکا پس از سال ۱۹۴۵ سرمایه گذارهای خود را در کشورهای *
 " مشترك المنافع " افزایش داده و توسعه هرچه بیشتر روابط بازرگانی خود با آنها پدید آید *
 امریکا از لحاظ نظامی نیز مواضع خود را در يك سلسله از این کشورها بزیان انگلستان تحکیم کرد *
 در اقیانوسیه موفقیت امریکا در طرد انگلستان بصورت انعقاد پیمان " آتروس " منعکس شده که در
 آن استرالیا و زلاند جدید به اتحاد نظامی با امریکا دعوت میشوند ؛ ولی انگلستان را بآن راه
 نمیدهند * در عین حال سایر رقبای امپریالیستی و خصوصاً المان غربی و ژاپن هم میزان کمتر ایتالیا
 و فرانسه نیز بازرگانی خود را با کشورهای مشترك المنافع افزایش میدهند و سرمایه گذارهای خود را
 بیشتر میکنند *



امپریالیسم انگلستان با اتخاذ يك سلسله تدابیر کوشید با بحران پس از جنگ مقابله کند * هدف
 این تدابیر آن بود که موجباتی را فراهم سازد تا بتواند مثل گذشته از طریق استعمار ملل مستعمره کنونی
 و سابق سودهای کلان خود را حفظ کند * این تدابیر گام بزرگی در راه حفظ و تحکیم سرمایه داری
 انگلستان تلقی میشد * پس از سال ۱۹۴۵ انگلستان نخست کوشید تسلط استعماری خود را در آسیا
 کاملاً احیا کند و به دول امپریالیستی دیگر نیز در حفظ تسلط آنان کمک نماید * انگلستان به
 استفاده از برتری خود در فرماندهی نیروهای مسلح آسیای جنوب شرقی در پایان جنگ به تلاش
 هلند و یه برای احیا کنترل خود براند و نزی و فرانسه در هند و چین از هر جهت کمک کرد * در عین حال
 برای احیا تسلط خود در مالزی و سنگاپور نیز به تدابیر خشن متوسل میشد *

البته انگلستان به هند وستان صرمه استقلال داد ، ولی این نیروی مبارزه مردم این کشورها
 بود که انگلستان را به واگذاری استقلال مجبور نمود * در خاور میانه که تسلط انگلستان در آنجا بیشتر
 جنبه غیر مستقیم داشت ، نیز انگلستان برای حفظ مواضع خود تلاش ورزید * ولی باین مواضع در نتیجه
 شکست سوئد در سال ۱۹۵۶ و سقوط ملک فیصل و نیز نوری سعید در سال ۱۹۵۸ ضربات شدید وارد
 آمد * در سال ۱۹۵۷ انگلستان کوشید مستعمرات خود را در افریقا با نیروی خشن حفظ کند * ولی
 این تلاشها نیز با شکست مواجه شد * اعلام وضع فوق العاده در کنیا ، شدت تصادم میان امپریالیسم
 انگلیس و مستعمرات افریقای آنرا آشکار ساخت * رشد جنبشهای سیاسی نیرومند در غنا ، نیجریه
 اوگاندا ، تانگانیکا و مالاویا نیز گواه بر همین حقیقت بود *

حال به بینیم چرا امپریالیسم انگلستان مجبور شد * است شیوه های تازه تری یعنی شیوه های
 استعمار نوررا بکار برد و در هر جگه مجبور شود را عقب نشینی در پیش گیرد و کشورهای نواستقلال
 قرارداد های نظامی جدید تحمیل کند و در حفظ پایگاههای نظامی موجود بکوشد و اشکال جدید
 نفوذ اقتصادی و کنترل اقتصادی بوجود آورد و از تمام روابط سیاسی و نفوذ آید طول و يك خود برای تحمیل
 اراده خود بر کشورهای حوان استفاده کند *

برای نگاهداشتن ملتها از رمد از منافع انگلستان هم شیوه تقسیم بکار رفته است (مثل
 هند وستان که در آنجا کشور به دو منطقه هند وستان و پاکستان تقسیم شد) و هم قدراسیون (در
 افریقای مرکزی و سپس در مالاویا و مپستان جنوبی و غیره) * هارولد مک میلان نخست وزیر سابق

در سال ۱۹۶۰ ضمن نطق مشهور خود درباره " نسیم تحول " معضل انگلستان را در افریقا توضیح داد . این معضل عملاً منحصر به افریقا نبود . بلکه شامل تمام معضلات استعماری انگلستان در سراسر جهان نیز میشد . ملکمیلان گفت " در سراسر قاره افریقا نسیم تحول میوزد . اعم از اینکه ما خوشمان بیاید یا نیاید این رشد شعور ملی يك واقعیت سیاسی است و ما باید آنرا بحساب بگیریم . این رشد سیاسی باید در سیاست ملی ما در نظر گرفته شود . . . من صادقانه معتقدم که اگر ما نتوانیم اینکار را بکنیم تعادل ناپایداریان شرق و غرب ممکن است در معرض خطر قرار گیرد . من گمان میکنم که در نیمه دوم قرن بیستم معضل بزرگ این باشد که ملل غیر متحد افریقا و آسیا به شرق روی خواهند آورد یا به غرب و آیا به اردوگاه نمونیستی جلب خواهند شد یا نه ؟ "

بدین طریق تاکتیک امپریالیسم بریتانیا طرح ریزی شد : عقب نشینی در قبال جنبش آزادیبخش ملی ولی کوشش برای اعمال نفوذ در آن و دست آوردن نفوذ در این جنبش برای نگاهداشتن آن در مدار " غرب " یعنی در مدار امپریالیسم .

ولی این تاکتیک باشکست های روز بروز بزرگتری مواجه شد و در نتیجه آن امپریالیسم انگلستان در برابر معضلات جدیدی هم در زمینه اقتصاد و هم در زمینه سیاست قرار گرفت . امپریالیسم بریتانیا برای تامین امکان بکار بردن تاکتیک جدید یعنی تاکتیک استعمار نو حفظ زنجیره پایگاههای نظامی ماورا بحار را که در سراسر کره زمین گسترش یافته است ، ضروری تشخیص داد .

ماحصل این سیاست تطبیق توصیف نخست وزیر ویلسون آنست که انگلستان باید " در آنسوی خاور سوئز نیرومند باشد " . دنیس هیلی ، وزیر دفاع این مطالب را در نطق ۲ فوریه سال ۱۹۶۶ خود در کانپراکاملتر از این تشریح کرده و گفته است : " ما قصد نداریم از هیچیک از تعهدات خود صرف نظر کنیم . ما قصد داریم توانائی خود را برای انجام تمام تعهدات موجود خود و از جمله تعهدات خود در خاور دور و خاور نزدیک و افریقا حفظ کنیم و این توانائی را کاملاً حفظ خواهیم کرد . ما جد اقصداً در این از لحاظ نظامی دولت جهانی باقی بمانیم . "

این تعهدات بطوریکه دیدیم بار سنگین هزینه های نظامی را بدوش انگلستان میگذارد . از این گذشته جنبش روز افزون ملل آسیا و افریقا انگلستان را وادار میکند تا عمل برای توسعه شبکه پایگاه های نظامی بکوشد و پایگاههای قدیمی را منحل کند و هزینه های هنگفت پایگاههای جدیدی - احداث کند که بیشتر در جزایر و رافته و کم جمعیت واقعند . زیرا امید و آراست که در چنین جزایری جنبشهای آزادیبخش ملی نیرومند بوجود نخواهد آمد و انگلستان را مجبور نخواهد کرد که این پایگاه ها را هم تخلیه کند .



امپریالیسم انگلستان بموازات کوشش در راه حفظ مواضع نظامی خود در " جهان سوم " تلاش فوق العاده ای هم برای حفظ و تحکیم اقتصادی خود بعمل میآورد . تابشوند افزایش هر چه بیشتر سود های راکه از محل سرمایه گذاریهای ماورا بحار بدست میآورد ، تامین کند . در آخر سال ۱۹۶۵ میزان کل سرمایه های انگلیسی در ماورا بحار ۲۴۱۷ میلیون لیره بود . طی ۲۰ سال اخیر دولت های لیبرالست و محافظه کار هر یک در موقع خود با تمام قوا کوشیدند سرمایه گذاریهای ماورا بحار را بعنوان

پایه ضروری اقتصاد امپریالیستی انگلستان افزایش دهند . اکنون مجموع این سرمایه ها به ۱۱ میلیارد لیره رسیده و مخاطر حراست همین سرمایه گذارهاست که مردم انگلستان مجبورند بار هزینه های نظامی سالانه را که از ۲ میلیارد لیره در سال متجاوزاست ، تحمل کنند .

دولت لیبریست به پیروی از سیاست دفاع از امپریالیسم بریتانیا صد و سرمایه را برای دست آوردن سودی بیشتر از سود سرمایه گذارهای داخلی تشویق میکند . برای حراست این سرمایه گذاری ها هزینه های نظامی لازم را میپردازد . همین صد و سرمایه و هزینه های نظامی در خارج عت اصلی پیدایش توان پذیرد اختی نامساعدی را که غالباً از آن یاد میشود تشکیل میدهد . کسانی که از این سرمایه گذارها برخوردارند انحصارات بزرگ هستند و اما کسانی که باید هزینه حراست از این سرمایه گذارها را بپردازند مردم انگلستان هستند که بار مالیات های سنگین و کاهش هزینه های لازم برای نیازمندیهای اجتماعی و " منع افزایش دستمزدها " و سیاست محدودیت اعتبارات و افزایش بیکاری را بدوش میکشند .



بحران امپریالیسم بریتانیا برای دولت انگلستان معضلات سیاسی حاد نیز بوجود میآورد . امید این امپریالیسم باینکه بتواند کشورهای نواستقلال را درمورد خود نگاهداری و ملل و دول مستعرا سابق را به آلات دست فرمانروایان استعماری سابق بدل کند ، به یاس مبدل شده است . اکنون دورانی است که اندیشه های سوسیالیسم علمی ، مارکسیسم - لنینیسم نیروی جاذبه شدیدی برای مرفق ترین لیدرها و احزاب چپترهای ملی پیدا میکنند .

امپریالیسم بریتانیا درقبال رشد مداوم انقلاب ضد استعماری غالباً همراه با سایر دول امپریالیستی به کودتاها و نظامی و " قصد و تمهیدات عمومی و برقراری دیکتاتوریهایی غنی متوسل شد تا جلوی پیشروی خلقها را بگیرد .

یکی از نخستین اقدامات دولت لیبریست که در پایان سال ۱۹۶۴ روی کار آمد واگذاری جزیره کریسمبر به نیروهای چتریانلیتیکی بود تا از آن بعنوان پایگاهی برای پیادکردن نیرو در استنلی - ویل استفاده شود . این اقدام آغاز تعرض متقابل امپریالیستی جدید بود . این تعرض از آن پس در آفریقا ، آسیا ، آمریکا لاتین و در منطقه دریای کارائیب ادامه یافت و نمونه های آن عبارتند از کودتا های اندونزی و غنا و نیز کوشش برای عقد " پیمان اسلامی " که بطور عمده علیه مصر متوجه است و موفقیت های امپریالیسم بریتانیا فقط جنبه زودگذر دارد . زیرا در مناسبات آن با مستعمرات سابق و کنونی مشکلات سیاسی تازه ای پدید میگردد .

رکنفرانس نخستوزیران کشورهای " مشترک المنافع " در سال ۱۹۶۶ دشواریهای وخیم امپریالیسم بریتانیا با وضوح تمام آشکار شد . کابینه های انگلستان یکی پس از دیگری کوشیدند تا کشورهای " مشترک المنافع " نقشیکامل متحدکننده را داشته باشند و حفظ تسلط امپریالیسم بریتانیا در تمام کشورهای مشترک المنافع کمک نمایند . ولی تضاد میان اکثریت این کشورها از یکسو و انگلستان از سوی دیگر باندازه ای حاد است که جلسه ملاقات نخستوزیران کشورهای مشترک المنافع به رسمهتبردهای سیاسی بدل گردید .

این مسئله در سال ۱۹۶۰ حدت خاصی پیدا کرد . زیرا یک سلسله از کشورهای آفریقایی که

ده سال پس از کشورهای آسیای با استقلال نائل آمده بودند ، تناسب قوا را در کنفرانس کشورهای مشترك المنافع ته پیر داده بود . انگلستان و دومیون های " سفید " (استرالیا ، کانادا و زلاند جدید) در اقلیت قرار گرفتند و از نقطه نظر تعداد مجموعه جمعیتی که نمایندگان آنها در کنفرانس حضور داشتند این تناسب قوا بیشتر از پیش بریان آنان بود . ولی البته صحبت بر سر تفاوت های ظاهری رنگ پوست و نژاد نیست ، بلکه در تصادم امپریالیسم در فائز استعماری آن با ملل مستعمره سابقی است که حالا برای تامین آزادی کامل خمیر میکوشند .

از هر کنفرانس کشورهای مشترك المنافع کنفرانس دیگر اختلاف میان انگلستان و کشورهای نواستقلال شدید تر میشود ، بخصوص بر سر مسائل افریقا . در کنفرانسهای ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱ روحیه ضد رژیم نژادی افریقای جنوبی بخصوص پس از کشتار سال ۱۹۶۰ در شارپ ویل بقدری شدید بود که افریقای جنوبی مجبور شد از جرگه کشورهای مشترك المنافع خارج گردد . گره گاه بعدی قدراسیون رود زیا و نیاسالند بوده که سرانجام در سال ۱۹۶۳ متحل گردید .

در سه سال اخیر مسئله اساسی رود زیبای جنوبی است . زیرا اکثر نخست وزیران کشورهای مشترك المنافع اصرار دارند که دولت انگلستان برای برانداختن رژیم جابراقلیت سفید پوستان نژاد پرست در آن کشور اقدام کند .

در فاصله میان کنفرانسهای سال ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶ دولت اقلیت اروپائیان در رود زیبای جنوبی که تا آن زمان خود مختاری داخلی داشت بطوریکه جانیه اعلام استقلال کرد . در ماههای بعد ظییر غم اصرار و ولتهای افریقائی و قطعنامه محکوم کننده سازمان ملل متحد دولت ویلسون از برداشتن گامهای جدی برای برانداختن رژیم غیرقانونی اسمیت خودداری کرد . و این امر بیشتر موجب سلب حیثیت دولت انگلستان در انظار ملل افریقائی و آسیائی گردید .

علاوه بر این تجربه کشورهای مشترك المنافع در سازمان ملل متحد و از جمله در کنفرانس ژنو - سازمان ملل متحد درباره بازرگانی و پیشرفت ، آنها را بیشتر از پیش معتقد ساخت که دولت انگلستان یکی از تکیه گاههای عمده امپریالیسم جهانی است . تقریباً در تمام مسائل مهم نمایندگان انگلیس علیه اکثریت کشورهای افریقائی و آسیائی رای دادند و غالباً در طرف پرتغال و افریقای جنوبی قرار گرفتند (ضمناً بر ملل افریقا و آسیا پوشید نیست که کشورهای سوسیالیستی در این قبیل موارد پیگیر ترین طرفداران و حامیان آنها هستند) .

در دوران پس از جنگ چون برای امپریالیسم بریتانیا حفظ کنترل بر مناطق ماورا بحار بیشتر از پیش دشوار شد با آمریکا بیشتر نزدیک گردید . باینجهت است که یکی از احزاب مشكله سیاست بریتا در شرایط بحران آن اتحاد انگلیس و آمریکا است که نمودار بارز آن پشتیبانی تنگین دولت لیبرالست از تجاوز آمریکا در ویتنام است . ظییر غم انتقاد شدید محافل اجتماعی انگلستان ، دولت ویلسون همچنان این مشی را ادامه میدهد . علت این امر هنگام دیدار ویلسون از جانسون در سال ۱۹۶۴ توضیح داده شد . در اعلامیه مشترك پایان مذاکرات آنان بروشنی فهمانده میشد که انگلستان در عوض پشتیبانی آمریکا از سیاست انگلستان در مالانیا از آمریکا در ویتنام پشتیبانی میکند . هنگامی که سیاست " در آنسوی خاور سوئز " در محابوعات انگلستان مورد بحث بود ، مفسرین بارها صریحاً نوشته اند که فشار آمریکا یکی از عوامل عمده ایست که در اتخاذ تصمیم دولت انگلستان دایر بر حفظ نیروهای نظامی بزرگ در خارجه پیوسته در " آنسوی خاور سوئز " تاثیر بخشیده است .

روزنامه "سندی تایمز" باین مناسبت در سوم ژوئیه سال ۱۹۶۶ نوشت: "سیاست ویلسون عبارتست از سیاست نظامی انگلیسی و امریکائی، سیاست خارجی اوسیاست انگلیسی - امریکائی است و چگونگی فعالیت استوارت (سیاست وزیر خارجه وقت امریکا - مولف) تمام و کمال بوسیله این عامل معین میشود. سیاست اقتصادی اوسیاست اقتصادی انگلیسی - امریکائی است و این امر پایه فعالیت کالگن (وزیر ارائی - مولف) را تشکیل میدهد. سیاست او در زمینه دفاع نیز - انگلیسی - امریکائی است و هیللی، مک نامارای جزایر بریتانیاست."

کنفرانس نخست وزیران کشورهای مشترک المنافع در سال ۱۹۶۶ از همان آغاز نشان داد که مناسبات انگلستان با سایرین کشورهای پانچصمرحله بحرانی وارد شده است. از ۲۲ نخست وزیری که میبایست حضور پیدا کنند فقط ۱۲ نفر شرکت کردند، بقیه معاونین خود را فرستاده بودند. از آنجا اصلاً شرکت نکرد. اکثر شرکت کنندگان اصرار داشتند که قید از هر چیز بمسئله رودزیای جنوبی پرداخته شود و ویلسون مجبور شد این مسئله را اول به بحث بگذارد. مباحثات داغ بر سر مسئله رودزیای جنوبی چند روز در کنفرانس ادامه یافت و ویلسون سرانجام فقط با زیرکانه ترین مانورها توانست موافقت نمایندگان کشورهای مشترک المنافع را با اعلامیه نهائی جلب کند. مع الوصف اختلافات حتی در خود اعلامیه نیز انعکاس پیدا کرد.

اکثر نمایندگان کشورهای مشترک المنافع طلب میکردند که دولت انگلستان برای برانداختن رژیم اسمیت به تدریج اقدامات مؤثر وسیعی دست بزند تا در نتیجه آن زندانیان سیاسی قید از روی کار آمدن دولت موقت آزاد شوند و شرکت لیدرهای ملی در چنین دولتی تأمین گردد، انگلستان از مذاکره با رژیم غیرقانونی اسمیت خودداری کند، اصل "یک نفر - یک رای" پذیرفته شود، از واگذاری استقلال آنقدر خودداری بعمل آید تا حکومت اکثریت تأمین گردد و ویلسون همه این خواستهها را رد کرد، اگر چه در اعلامیه از آنها گذری شده بود.

در عین حال ویلسون توانست موافقت شرکت کنندگان کنفرانس را برای اعزام نمایندگان دولت انگلیس به رودزیای جنوبی جهت "توضیح" تصمیمات کنفرانس جلب کند. ویلسون با توسل باین نیرنگ از کنفرانس برای تجدید مذاکرات با رژیم اسمیت اختیار گرفت. نتیجه همه اینها در مذاکرات میان ویلسون و اسمیت روشن شد. در جریان این مذاکرات آشکار گردید که آمادگی امپریالیزم بریتانیا برای بستن دست با مهاجرین سفید پوست چقدر دامنه دار است.

"کتاب سفیدی" که پس از این مذاکرات منتشر شد، نشان داد که نخست وزیر انگلستان آماده است با ایفا اسمیت در مقام نخست وزیر موافقت کند و به اقلیت سفید پوست اجازه بدهد در آینده نیز تامدنی نامعلوم به تسلط خود ادامه بدهند و رودزیای جنوبی قبل از تأمین حکومت اکثریت از نظر قلمائی حق استقلال بدهد. هیچیک از این اگر و مگرهای "کتاب سفید" دارای هیچگونه اهمیتی نیستند، زیرا اقلیت سفید پوست پس از دست آوردن این حق خود را مختار خواهد دانست بد لخواه خود عمل کند.

تلاش ویلسون برای آرام کردن نژاد پرستان سفید بهمان نتیجه ای رسید که این قبیل تلاشها همیشه با ن میرسد. دولت اقلیت سفید پوست با توسل به ترور آشکار و خشونت عمل به حکومت خود ادامه میدهد. نظریات نژاد پرستانه و فاشیستی آن بقدری شدید است که این دولت نمیخواهد یک گام عقب بنشیند و مایل بکوچکترین گذشتی حتی در گفتار هم نیست. از جمله حاضرین نژاد پرده ای

از اختیارات خود صرف نظر کنند ، ولو اینکه این گذشت بیشتر جنبه صوری داشته باشد تا واقعی ، باین عمل بود که پیشنهاد های ولسون بر جواب رد داد . بخصوص که ولسون از پیش بر روشنی فهمانده بود که قصد ندارد برای برکنار کردن اسمیت تغییر مکار برد و نه دامنه اقدامات تضمینی را بحدودی بکشد که شامل نفت شود و افریقای جنوبی را نیز در برگیرد .

واکنش يك سلسله از لیدر های کشورهای مشترك المنافع در قبال این خیانت باردیگر نشان دهند و دشواریهایی است که امپریالیسم بریتانیا اکنون در اجرای سیاست خود با آن روبروست . نتیجه این امر آن شده که در برخی از محافل طایفه حاکمه انگلستان در مورد پایه اساسی کشورهای مشترك المنافع تردید ایجاد شد . برخی از محافل محافظه کاران خواستار شکل جدیدی از اتحاد کشورهای مشترك المنافع هستند ، برخی دیگر حتی انجلال آنها طلب میکنند .

اینکه سازمان کشورهای مشترك المنافع بصورت کنونی آن باقی خواهد ماند یا متلاشی خواهد شد بمیزان زیادی وابسته به آنست که یک یا چند کشور نو استقلال از آن خارج خواهند شد یا نه . ولی حتی تلاشی این سازمان نیز بخودی خود بمعنای انقراض امپریالیسم بریتانیا نخواهد بود .

بنیاد این سازمان بهر سرنوشتی دچار شود بهرحال باید علیه امپریالیسم بریتانیا مبارزه واقعی انجام گیرد . موفقیت این مبارزه منوط به چگونگی اقدامات همبستگی یا جنبشهای آزاد بیختر ملی است که بوسائل گوناگون میکوشند به تسلط امپریالیستی بریتانیا پایان بخشند .



دولت ولسون در این اواخر مجبور است انتقاد اتوسعی را که در انگلستان علیه مجموعه سیاست امپریالیستی او انجام میگردد ، بحساب بیاورد . ولسون بقدری در قبال این انتقاد حساسیت دارد که نفع خود را در آن دید که دعوی کند که گویا او میکوشد به " خصلت امپراطوری " بریتانیا پایان دهد . او حتی میکوشد با توسل باین بهانه بسیار مشکوک که هزینه های نظامی کمربتن ما را " بحار برای انجام تعهدات انگلستان در قبال سازمان ملل متحد ضرورت دارد ، از ادامه این هزینه ها دفاع کند . ولی حقیقت امر آنستکه مجمع عمومی و کمیته سازمان ملل متحد مخصوص مبارزه علیه استعمار بارها از پیشنهاد های دهائی که ناظر به مخالفت با حفظ پایگاههای نظامی انگلستان در ماورا " بحار بوده پشتیبانی کرده اند .

ولسون بهیچوجه نمیتواند جنبش لیبرالیست انگلستان را اغفال کند . در کنفرانس حزب لیبرالیست در سال گذشته غیر غم لیدر های راست قطعهنامه ای بتصویب رسید که در آن کاهش تعهدات مربوط بآن سوی خاور سوئز و هزینه های نظامی در آلمان و العاقب " وابستگی پیترا از دیده پشتیبانی آمریکا " و کاهش مقادیر زیادی از هزینه های نظامی مطالبه میشد . در فرانسسیون پارلمانی حزب لیبرالیست نیز سیاست امپریالیستی دولت مورد انتقاد شدید قرار گرفت . در نتیجه این امر ولسون مجبور شد در مورد مسئله سیاست انوسوی خاور سوئز جلسه مخصوصی تشکیل دهد . بیشتر از صد عضو پارلمان قطعنامه ای تسلیم کرد ند که در آن گفته میشد باید در رود زیادی جنوبی قبل از واگذاری استقلال حکومت اکثریت برقرار گردد . پشتیبانی رسوای دولت ولسون از تجاوز آمریکا به ویتنام مورد انتقاد خاص است . مخالفت با این سیاست چه در مقیاس محلی و چه در سراسر کشور مورد پشتیبانی وسیع است .

حزب کمونیست در این فعالیت نقش خود را ایفا میکند و تمام جنبش کمک مینماید تا ماهیت
 مطلب را بهتر درک کند • حزب کمونیست چند سال است که وجود ارتباط میان سطح زندگی
 کارگران انگلیس و هزینه های نظامی هنگفت در ماورا* بحار و صد و سرمایه را خاطر نشان میسازد •
 ماهواره تاکید میکنیم که باید تمام بنیاد امپریالیستی اقتصاد انگلستان دگرگون شود و روابط
 اقتصادی با کشورهای در حال رشد بر بنیاد منافع مشترک استوار گردد ، بازرگانی با کشورهای
 سوسیالیستی بسط یابد و همکاری اقتصادی اثر بخشی با تمام اروپا: آمین شود و سیستم عوام
 امنیت دستجمعی بوجود آید •

این اندیشه ها بیشتر از پیش ریه جنبش کارگری و طور کلی مرفق انگلستان و در میان جوانان
 راه پیدا میکند • این جنبش باید از طریق همبستگی با مبارزه ملل جهان سوم بیشتر از پیش بسط
 یابد تا بتواند به سیاست امپریالیستی دولت لیبرالست شکست وارد سازد •

درباره مسئولیت روشنفکران در جامعه سرمایه داری

والتر هولچر

روشنفکران جامعه معاصر مناسبت خصلت کار خود و چگونگی استفاده از ثمرات آن مسئولیت روز افزون به عهد دارند. • غنما مسئولیت روشنفکر در قبال کیفیت کار و آثار و تالیفاتش مسئولیت فردی است. • ولی در قبال چگونگی استفاده از این آثار و تالیفات مسئولیت او تا حد و د معینی با مسئولیت تمام جامعه مشترک است. •

روشنفکران که از نظر نسبی محالاً هنوز قشر کم عد دارند ولی از نظر تعداد مطلق و وزن اجتماعی خود پیوسته روافزایتر میروند، در حل این مسئله عام که آیا از نتیجه کار فکری آنان سود انسان استفاده صحیح و یا بزیان او و یا حتی برای ناپودی او شرکت دارند، ولی روشنفکران این مسئله را متفرد احل نمیکنند و اگر ما این نکته را خاطر نشان میسازیم برای کم بهادادن بصمسئولیت انسان در قبال جامعه نیست بلکه برای ارزیابی صحیح این مسئولیت است. • خصلت اجتماعی نتایج کار فکری موجب کسب اهمیت ایندار برای سراسر جامعه میگردد. •

ولی در کشورهای که رژیم اجتماعی سرمایه داری بر آنها مسلط است، این مطلب را اغلب منکر میشوند. • بسیاری از ایدئولوگ های بورژوا هنوز هم کار فکری را غالباً یک نوع تولید خصوصی جلوه میدهند که برای آن نوعی "آزادی" معادری با فقدان هر نوع وظیفه وجود دارد. • ولی واقعیت کنونی جامعه بورژوازی مبتدل بودن این نظریه را که از جمله برای گمراه ساختن روشنفکران در مورد مسئولیت آنان به پیش کشیده شده است، نشان میدهد. •

نزدیک شدن شرایط حقیقت امر آنست که همزمان با افزایش تعداد روشنفکران،

شرایط فنی کار قشرهای بزرگ روشنفکران مخصوصاً مهندسی

کار فکری و کار جسمی

معماران، تکنیسین ها، طراحان و غیره (که مشاغل رهبری عهد مند دارند) و نیز تقریباً تمام کارمندی که بیشتر بکار فکری اشتغال دارند، بشرايط کار و استثمار پرولتاریا بیشتر از پیش نزدیک میشود. • این جریان مستقل از چگونگی تعلق طبقاتی این قشرها صورت میگیرد. •

محل کار بیشتر از پیش به صورت های وسیع برای دریافت علائم دستگاها های الکترونیک و نتیجه گیری از این علائم بدل میگردد. • نمناکار این افراد با همان شدت کار کسانیکه در کارخانه هستند تحت مراقبت است. • پرولتاریا به هیچوجه به " طبقه میانه " بدل نمیشود. • بلکه برعکس دسته های بزرگ روشنفکران و نیز کلیه کارمندان بیشتر از پیش با پرولتاریا آمیخته میشوند. • این امر هم در مورد محیط تولید صادق است و هم در محیط خدمات. • نسبت محیط اخیر در اقتصاد کشورهای رشد یافته دائماً افزایش می یابد و در آینده نیز افزایش خواهد یافت. •

ضمناً در سرمایه داری انحصاری پائین آمدن نقش شاعلیین کارجمعی و پائین آمدن نقش اکثریت کارفکری جنبه عام دارد . در بسیاری از کشورهای این امر موجب می شود که دسته های از روشنفکران به جنبش رسند یکدائی سیاسی کارگری جلب شوند (بسیاری از سندیکاهای کارمندان خیلی سریع توسعه می یابند) و در اجراء نقش رهبری با آن کمک کنند .

روشنفکرانی که با جنبش کارگری مربوطند و یا در نتیجه درک بشاد وضع خود بمرحله انتقال اساسی از مناسبات سرمایه داری می رسند ، در مجموعه جنبش مترقی اثر میبخشند و اثراتی می بینند . ولی طبرغم این جریان هنوز برای تکمیل ارتش روشنفکران ، اصل تبعیض و انتخاب بقوت خود باقیست . بموجب این اصل طبرغم موازین دموکراسی برای تکمیل این ارتش جوانان روشنفکری را که از محیط بهره‌روازی هستند ، مرجح می شمارند . مثلاً در آتریش فقط ۶٪ دانشجویان دانشکده ها از بر جمعیت ترین طبقه اجتماعی یعنی ازمیان طبقه کارگر برخاسته اند ، ۳۰٪ این دانشجویان فرزندان صاحبان مشاغل آزاد هستند (" افراد مستقل ") و ۲۷٪ آنان پسران و دختران افراد متعلق به قشرهای بالائی کارمندان هستند .

این قشر روشنفکر که بیشتر روحیه طرفداری از بهره‌روازی دارد ، در آغاز نمی تواند در قبایل منافع طبقه کارگر که مترقی ترین طبقه جامعه است ، مسئولیت خود بعه خود احساس کند . آن گروه از مهندسان ، معماران ، حقوقدانان ، پزشکان و سایر فارغ التحصیلان دانشکده ها که از محافل ممتاز هستند در بسیاری از کشورهای اکثر مشاغلی را در دستگاه دولت بهره‌روائی و صنایع سرمایه داری و چنانچه کشور اسپرالیستی باشد غالباً در سیستم صنایع نظامی و دولت آماده به تجاوزه که قسمت اعظم هزینه‌های کارهای پژوهشی را تامین میکند ، در اختیار دارند . در نتیجه این امر طبقه محاکمه برای روشنفکران امکان فعالیت آزاد و خدمت آزاد بسود حقیقت و ترقی باقی نمیگذارد و روشنفکران را در قید وابستگی مستقیم و غیر مستقیم بمرهروهای ارتجاع و چنگ نگاه میدارد . و لسی بسیاری از نمایندگان ترقیخواه روشنفکران در قبایل این وابستگی مقاومت شدید و مردانه از خود نشان میدهند .

ضمناً الهی را از چگونگی نقش کارفکری که اهمیت آن در سیستم تقسیم کار اجتماعی اکثر کشورهای سرمایه داری رشد یافته و افزایش می رود بکلی بی خبر نگاه میدارند . دانشمندان و هنرمندان برجسته کشورهای سرمایه داری اگر آید بطوری آنان مورد قبول باشد در روزنامه ط مجلات و ادنیو و تلویزیون مورد ستایش قرار میگیرند و اگر نظریات سیاسی مستقل ابراز کنند از آنها کاریکاتور میسازند و مسخر می کنند . پشتیبانی جنبش کارگری از روشنفکران مترقی به توان دست و وجه بسیار رفیق مبارزان جنبش میزبان زیادی موجب کمک به دفاع از روشنفکران میگردد . وابستگی کارگری در عین حال بقوت نقش روشنفکران مترقی کمک میکند و آنان را قویتر میسازد . برای اندک روشنفکران نقشی موافق منافع واقعی خود ایفا میکنند به جنبش کارگری نیازمندند و جنبش کارگری نیز برای انجام وظائف مترقی ملت و تمام جامعه بشری به روشنفکران کمک تمام شاعلیین کارفکری نیازمند است .

روشنفکران در حالت انفراد و اعتزال نمی توانند منافع اساسی حرقه ای و حیاتی و آنرا از دیهائی را که با مایلات حیاتی حاکمه معاشرت دارد تامین کنند . زیرا روشنفکران که از طبقات مختلف بسر- خاسته اند بخود خود طبقه ای را تشکیل نمیدهند و فقط می توانند مرز اجتماعی خود را بعنوان

متحد این یا آن -ایقه به این یا آن که هر از وی تاریخ بهفرمایند . از سوی دیگر بدون کمک روشنفکران نایبکارگر و دهاتنان زحمتکشیاد شواری به مراتب بیشتری در انجام وظائف خدایر ابقاتی و ملی خوی تر و سرور خواهند شد . بدینسان تامین پشتیبانی روشنفکران اهمیت تعطیلی کسب میکند .

روشنفکران در دوران فنای سرمایه داری برخلاف تصور کمک به پیشرفت اجتماعی خود پسندانه برخی ها نمیتوانند در حالت انفراد مدعی آن باشند که قلب و عقل و وجدان ملت را تشکیل میدهند .

مع الوصف آنها معلومات تخصصی فراوان ، تجربه کار و توانائی بیان اثر بخش دانش و استعداد خود را ندارند . بهترین نمایندگان روشنفکران بافاد آکاری ها شوق و ذوق زیاد معلومات و استعداد خود را در اختیار صلح و ترقی قرار میدهند .

وقتی روشنفکران معلومات و وجدان و عقل و قلب خود را در خدمت صلح و ترقی جامعه قرار میدهند ، کمکی را که در اتحاد با تمام روشنفکران به مبارزه مشترک بخدا در آزادی انجام میدهند ، بسی موثرتر میگردد . خصوصیت این کمک از خصائص اجتماعی اساسی روشنفکران ناشی میشود . زیرا اینان بیشتر بکار فکری اشتغال دارند . اگر فعالیت آنها بر حسب نتایج حاصله ارزیابی شود ثمرات کار فکری خلاق در درجه اول عبارت میشود از کشفیات و اختراعات ، آثار هنری مختلف (ادبیات نقاشی ، مجسمه سازی ، سینما ، موسیقی) و سرانجام نظریات اجتماعی و اخلاقی در زمینه هلی سیاسی و اقتصاد و سایر زمینه های زندگی اجتماعی فردی .

کل روشنفکران به تولید کمک میکنند . کار آنان از نظر کمی در درجه اول به تهیه و تولید انواع فرآورده های معنوی برای جامعه از ابتکارات بدیع انجام کارهای فکری عادی که با احساس مسئولیت انجام میگیرد ، کمک میکند . چنین کاری تابع کار جسمی را نیز بدیجات مختلف ایجاب میکند .

پژوهشها و کشفیات دانشمندان و اختراعات تکنیسین ها در بر تو کیفیت و کمیت کنونی آنهاست . مانند موتور که مارکس در کتاب " سرمایه " تعریف کرده است به " نیروی مستقل تولید " یا " نیروی مولد به بلاواسطه " تبدیل میشود . علم مورد استعمال عام پیدا میکند و چون حریران وسیعی به عرصه صنایع و تولید کشاورزی رسوخ مییابد و در شعور مولدین منعکس میگردد و در وجود وسائل تولید تجسم می یابد .

از اینجاست که مسئولیت دانشمندان کیفیت تازه ای کسب میکند . دانش اوست و او باید هم به نیروی عظیم ایجاد کننده و تولید کننده بدن گردد و هم به نیروی عظیم تخریب کننده ، نیروهای مولد را میتوان بسودتوده ها مورد استفاده قرار داد . ولی این نیروها در اختیار کسانی هم که کارشان سود ورزی است ، قرار میگیرد . بنابراین نیروهای مولد هم وسیله آزادی هستند و هم وسیله انقیاد ، هم وسیله تامین نیک بختی همگان هستند و هم وسیله استثمار و نابودی انسان بدست انسان .

اگر دانشمندان این مسئولیت خود را تمام و کمال درک نکنند (مسئولیتی که در عین حال شامل آگاه ساختن جامعه از امکان استفاده متری از دانش و امکان سوء استفاده از آن نیز هست) در شرایط سرمایه داری این خطر وجود دارد که توده ها بجای نفرت از استثمارگران و متجاوزین از دانشمندان نفرت پیدا کنند . فرد ریک ژولیوکوری بخصوص از چنین پیش آمدی بیمناک بود . بر ولد پرشت از زبان گالپله خود این خدایرا اعلام کرده از پی هر فریاد شعف دانشمندان بخاطر

یک کشف جدید ممکن است فریاد عمومی مردمی برخیزد که از دهشت سو استفاده از این کشف بخود
میلرزند . بنابراین دانشمندان در همان حال که میرا از هرگونه شاعیه غرض در راه کسب دانش نوین
و اشاعه بی باکانه آن میکوشند ، آتی نباید مسئولیت خود را از یاد ببرند .

دانشمندان نیز مسلماً همیشه ذیحی نیستند ، ولی آنها حق دارند آنچه را که حقیقت کامل
میشمرند یا مسئولیت تمام بیان دارند . آنها حق دارند که سخنانشان مسموع واقع شود .
سوسیالیسم در بالابردن اعتبار کار فکری مصراست و صاحبان کار فکری در کلیه شئون مهم
زندگی اجتماعی کشورهای سوسیالیستی مقامی را که قانون پشتوانه آنست واگذار میکند . ولی در
جامعه مبتنی بر استثمار فعالیت روشنفکران در شرایط بسیار پرتناقضی انجام میگردد . همسراه با
برداشتن ثبوت ثبوت الی از دست و پای تولید ، ثبوت دیگری بدست و پای مولدین نعم مادی بسته
میشود . نتیجه این امر آن بود و هنوز هم هست که سرمایه داران نعم مادی از عرضه کار فکری بدیر میمانند
و شاذترین کار فکری از دست یابی بمنابع مستقیم تولید محروم میشوند . این وضع در نظریات بسیاری
از کارگران روشنفکران حوامع سرمایه داری انعکاس پیدا میکند .

بورژوازی سعی دارد روشنفکران را بترساند که گویا در نتیجه آنها امتیاز کسب معلومات
در شرایط سوسیالیسم روشنفکران از نظار فکری و مادی تنزل مقام پیدا میکنند . ولی حقیقت امر آنستکه
در شرایط سرمایه داری است که روشنفکران پروتکلاریزه شده و میشوند . و این جریان حتی در صورت
رونق دولانی موجب تنزل نقش روشنفکران میگردد و این تنزل نقش برای کسانی که هنوز از نظر سیاسی
در تردید هستند حالت یکنوع مخمر مخصوصی را دارد که در آغاز وجهه عصبان و سرانجام روحیه انقلابی
پدید میآورد . این قبیل روشنفکران بمتحدین انقلابی دایق کارگر بدل میگرددند ، زیرا پی میسرند
که منتها هیچ دلیلی برای ترس از سوسیالیسم وجود ندارد ، بلکه سوسیالیسم برعکس خیلی چیزها
عاید آنها میسازد . هیچ محفلی وجود ندارد که آنها از آنها امتیاز کسب معلومات نگران باشند .
در سوسیالیسم رشد نیروهای مولده و از جمله نیروهای معنوی به هیچگونه مانع ناشی از سیستم اجتماعی
برخورد نمیکند . نیازمندی اجتماعی نه تنها بکار مولد آثار بدیع ، بلکه بکار تجدید کنند و ثروتهای
معنوی نیز افزایش می یابد . همانطور که لنین گفته است از بند رستن تمام نیروهای مولده جامعه
موجب پیدا یتر " افرادی دارای رشد همه جانبه و معلومات همه جانبه " میگردد در کلیات آثار
جلد ۳۱ ، ص ۳۲) .

امروز این حقیقت را برای العین میتوان مشاهده کرد . در اتحاد شوروی یک چهارم تمام
کارکنان علمی جهان بکار مشغولند . هم اکنون اتحاد شوروی تقریباً چهار برابر مجموع انگلستان و
فرانسه و ایتالیا و آلمان غربی دانشجو دارد .

همانطور که آمار سازمان ملل متحد نشان میدهد ، در هیچیک از کشورهای جهان تعداد
مطلق و نسبی پزشکان پای اتحاد شوروی نمیرسد .

آینده در آخرین تحلیل به سیستمی تعلق دارد و باید داشته باشد که واند اصول علم را
در تمام شئون حیات جامعه بکار بندد و تکامل دهد . مارکس نشان داد و تحلیل واقعیت نیز
نشان میدهد که چرا سرمایه داری حتی زمانی هم که آنرا بمسابقه با سوسیالیسم دعوت میکنند
قادر باینکار نیست .

واقعیت بد و ن رنگ آمیزی

این واقعیت را میتوان از روی نمونه اثرش مشاهده کرد .
 در آنجا بطوریکه دید انیم روشن فکران در طول تاریخ کشور نمونه
 های درخشان در زمینه خلاقیت در بسیاری از رشته های علم و تکنیک و هنر عرضه داشته اند .
 حقیقات شعبه علمی و اقتصادی اطاق کار وین اخیرا به ارمقنع نشان داد که چگونه در قلب اروپای
 مرکزی در نتیجه وجود شرایطی که در واقع به شرایط کشورهای کم رشد میماند ، جلوی رشد این استعداد
 گرفته شده است . نمونه اثریش يك حقیقت عمومی را با وضوح خاص نشان میدهد و آن
 اینکه استفاده از امکانات موجود در این جا بعلل تاریخی (که به هیچوجه با ثروت تاریخی همراهِ
 نیست) بحد اقل متزلزل پیدا کرده است .

اثر " تلاش برای کسب معلومات علمی و فنی جدید " را به مفهوم پژوهش و " استفاده از آن
 برای ایجاد مصالح و دستگاهها و پروسه های تولیدی و انواع جدید بهت محصول " به مفهوم پیشرفت
 درك کنیم ، آنوقت در اثریش " هزینه " پژوهش و پیشرفت تقریبا ۳۰٪ تولید ملی میشود که فقط کمی
 بیشتر از هزینه ایست که در کشورهای کم رشد برای اینکار بمصرف میرسد .

اگر اثریش میخواست تعداد دانشجویان خود را بسطی برساند که چواینگوی توقعات کنونی
 باشد ، آنوقت بموجب آمار منتشره در شماره ۱۳ اوت ۱۹۶۵ روزنامه " آرپا تو سائیتونک " چاپ وین
 میبایست تعداد استادان را تقریبا به ۳ برابر و تعداد دانشیاران را به ۴ برابر میزان کنونی
 افزایش دهد . در صورت داشتن يك برنامه صحیح اثریش میبایست تقریبا ۲٪ تمام درآمد ملی خود را
 صرف متاع پژوهش کند .

" بخر بزرگی از پژوهندگان اثریشی در خارجه کار میکنند یا ؟ از خود در آنجا ارزشهای مادی
 و معنوی بوجود میآورند . این ارزشها بسود کشور آنها نیز تمام میشود ولی در سبب ترین حالات با آخرین
 و غیر مستقیم میتراز همه پرازنداخت مبالغ گزافی بابت حد الاختراع و حال آنکه این کشور هزینه
 اولیه تربیت این افراد را خود پرداخته است " . " پژوهش و پیشرفت در اثریش " صفحه ۱۴۶ .

این دیگر صد و سرمایه نیست ، بلکه صاف و ساده حیث و میل ثروت معنوی کشور است .
 جای شگفتی نیست که موجود چنین شرایطی که از مختصات کشورهای کم رشد است موجب میشود
 تا کشورهای دیگر مخصوص کشورهای بزرگ سرمایه داری (و در درجه اول امریکا) با استخداختن تخصص
 اثریشی قدرت پژوهشی خود را افزایش میدهند و ثروت سرمایه داران خود میافزایند . بازده کار علمی
 فوق العاده زیاد عیال نتیجه و سوسه استثمار این کار فوق العاده شدید است . بطوریکه میدانیم افزایش
 میزان محصولی که از کار یک دانشمند بدست میآید از لحاظ ارزش بر مراتب بیشتر از میزان حقتوقی است که
 به او پرداخت میشود .

در اثریش استعمار کار دانشمندان گاه شکلی استعمار مستقیم بخود میگردد . پژوهندگان و
 هیئت های پژوهشی که در اثریش کار میکنند به شرکت های خارجی " تعلق " دارند . آیا این نمونه
 آنکار صد و سرمایه خارجی برای سرمایه گذاری در عرضه کار فکری ارزان تر یک کشور کم رشد نیست ؟
 در چنین شرایطی روشن است که تعداد دانشمندان همانطور که مقایسه آمارهای سرشماری
 سالهای ۱۹۵۱ و ۱۹۶۴ اثریش نشان میدهد ، طی ده سال گذشته در يك سطح باقی مانسده
 و داده مند سین و تکنیسین ها و معماران دانشکده دید محتی کمتر شده است . آیا نمونه ای مقنع
 تر از این برای نشان دادن عداوت بحرر و آزی اثریش به علم میتوان یافت ؟

در شرایط اتریش پایه این نهاد را همانند فرانک و برودا نشان دادند. نهاد هسلوی ادوار گذشته تشکیل می‌دهند که بر تضادهای عمومی سرمایه داری افزوده شده اند. مراکز صنعتی امپراتوری اتریش و هنگری در بوهوم و موراوی متمرکز بود و حال آنکه سرزمین کنونی اتریش بیشتر مرکز اداری و فرهنگی کشور بود. بعلاوه وضع ممتاز افراد آلمانی زبان این منافع در عین حال مرکز مصرف خدمات پربار بوروکراسی اداری نیز بود (از انجمله کسانی که با دربار معامله داشتند) .

نتیجه منطقی این امر شیوع وسیع نظریات خرده بورژوازی بود. رشد اولیه بورژوازی - جاری اتریشی موجب فعالیت صنعتی بالتسبه معتدل گردید. بانکداران رو به برافزایش حامی پروپاقرص تکنیک نیستند .

استعفای بورژوازی (بعنوان ارضیه سال ۱۸۴۸) از رهبری سیاسی دولت های سیورگ بسود اعراف که حامی ستاینده تری خویش بود ندوئه حامی علم، مزید بر طاعت شد. بدینسان بی اعتنائی سنتی پیوسته علمی اتریش بسود موسسات هنری، ارمغان " کریهت" است که از گذشته بارث رسیده و تاثیر آن اکنون نیز مشهود است .

بعد ها روح تسلیم - الی ملی در قبایل بورژوازی آلمان نیز باین پدید آمده افزوده شد. پلیسنگ آلمان بزرگ از طرف بورژوازی اتریش (پس از آزادی اتریش در سال ۱۸۴۵ دامنه این تبلیغات فوق العاده محدود شد ولی بکاف ازین نرفت) یکی از غلظت رژیم پرهیزانه است که علم اتریش اکنون از آن پیروی میکند .

خود آگاهی ملی روز افزون مردم اتریش و از جمله روشنفکران آن با این گرایش های زیانمند و تنگ بین مقابله میکند. حزب کمونیست اتریش سالها پیش یعنی در سال ۱۹۲۶ در بارها بایت و ویژگی ملت است اتریشی را برای راضی کردن (این نظریه را در آن زمان تنها حزب کمونیست مطرح کرده بود) کسبه بخصوص پس از عقد قرارداد دولتی و اعلام بیطرفی اتریش مبنای حکیم اصالت اقتصادی و فرهنگی اتریش قرار گرفت. ولی ائتلاف " حزب محافظه کار مردم " اتریشیا " حزب سوسیال دموکریست " اتریش یعنی ائتلافی که قریباً بیست سال زمام حکومت را در دست داشت و اکنون جای خود را به دولت یک حزبی محافظه کار داده است، غالباً موجب فساد آید و لوثیک و نیز توطئه علیه متخصصین کارآموز می شود. علت این امر آن بود که امتیازات به " تناسب معین " میان روشنفکران با رفداریت از این احزاب در رشته های اقتصاد (و از جمله در بخش ملی شده آن)، هنر، علم، دستگاه دولتی، آموزش و پرورش، بهداشت، سینما، رادیو، تلویزیون و مجامعات تقسیم می شود. همه اینها نشان میدهند که چرا در میان برخی از قشرها - کاریگری روحیات مبتنی بر نظریات عقب مانده علیه روشنفکران (که البته قابل توجیه نیست) پدید آمده و میاید. نمودار این روحیات برجسته ایلی است که کارگران بموجب آن بجای جلب پشتیبانی از روشنفکران صوریه - نقد بر و تجلید آن روشنفکرانی که با مبارزه در راه صلح و ترقی خود را متعهدین و قوادار پرولتاریای انقلابی معرفی کرده اند " قلم حذف بر روی روشنفکران میکشند " .

یکی از عوامل دیگری که موجب شد دید این تمیید گرایشهای منفی میگردد به عقیده اینجانب آنست که گاه از بنا لارقتن نقش متخصصین فنی در عرصه تولید و مدیریت و نیز در سیستم ارتباطات نتایج سیاسی نادرست گرفته میشود. برخی از روشنفکران مدعیند که در روابط میان طبقه کارگر و روشنفکران نقش پیدایشنگ با پرولتاریائیست، بلکه با هسته ای از " عقلاء " متخصصین فنی و کارگران متخصص درجه عالی " است (ضمناً آنها ظاهراً از " عقلاء " در درجه اول ادبیارا در نظر دارند) .

ولی در عوامی کفلاسیک های مارکسیسم - لنینیسم یا پژوهش آنها باین نتیجه رسیده اند که طایفه کارگر محور و همزمن متحد کنند و سازمانگشام طبقات و قشرهای دیگر آماده مبارزه علیه سرمایه داریست ، هیچ تغییری رخ نداده است . این عوامل از نظر کلاسیک با هم تار بودند از شرایط زندگی مادی و مالتیجه معنوی طایفه کارگر ، کار مزدوری ، وضع طایفه کارگر در تولید و در نتیجه آن آمادگی طایفه کارگر برای ابراز همبستگی ، اراده مبارزه و نیروی مبارزه طایفه کارگر .

امیختگی نقش روز افزون روشنفکران در عرصه تکنیک و پروسه کار با نقش سیاسی آنان که غالباً شایان تحسین است ، ولی در مواردی هم برعکس هنوز بیای توقعات زمان نمیرسد - فقط یک نتیجه بیار آورده و آن اینستکه وظایف مشترک یعنی وظایفی که هم روشنفکران و هم طایفه کارگر با آن روبرو هستند در محاق ابهام فرورفته است . این امیختگی از یکسو موجب پیدایش تکیروازسوی دیگر موجب بیزاری بعنوان واکنش در قبال تکبر میگردد .

تحلیل واقعیت کنونی اتریش تا بیچ زیرین را بدست میدهد : تعداد شاغلین کارگری اکنون ۸۵ هزار نفر از کل ۳٫۴ میلیون جمعیت فعال کشور است . " کارتل فریاند " که در سال ۱۹۳۳ تاسیس شد مودر سال ۱۹۴۷ احیا گردیده و کانون محافظه کاران افراطی اتریش را تشکیل میدهد ، در این لایه بسیار نازک (و حتی کمی نازکتر از دوران سرشماری گذشته) نقش عده انتخاب روشنفکران را برای مقامات عالی بازی میکند .

" کارتل فریاند " سازمانی از طبقه صفا کمه است که فقط چند هزار نفر را در برمیگیرد . ولی مع الوصف این کارتل با داشتن قدرتمادی فوق العاده انحصار " رهبری " معنوی مسلمی را در دولت و جامعه اتریش بدست دارد .

علاوه بر این سازمان ، سازمان دیگری بنام " اتحاد سوسیالیست ها " وجود دارد . این سازمان که اعضای آن دارای تحصیلات عالی هستند در سال ۱۹۶۴ تاسیس شده و از آن زمان به بعد تحت رهبری رفورمیست ها قرار دارد . با اینکه این سازمان از نظر تعداد از سازمان " کارتل فریاند " دست کمی ندارد ، ولی نفوذ شمراتب از آن کمتر است . مع الوصف - این اواخر یعنی در تمام دوران طولانی حکومت ائتلافی از این سازمان برای حمایت " متناسب " از عقلا مورد علاقه آن استفاده بعمل میامد .

طبق محاسبه ای که انجام گرفته میزان درآمد ۱۰٪ اعضا این اتحادیه برابر با میزان درآمد ۹۰٪ بقیه اعضا است . اتحادیه دانشجویان سوسیالیست در انتخابات دانشکده ها فقط قریب ۱۵٪ رای دهندگان را در اختیار دارد و این کمتر از آرا سازمان های دانشجویی " سیاه و قهوه ای " (یعنی سازمان های علمی طرفدار آلمان بزرگ) است . چنین است واقعیت کنونی بدون روش اتریش .

اوضاع و احوال کنونی مسئولیت اخلاقی و سیاسی روشنفکران رانه
مبارزه علیه خطر جنگ تنها کاهش نمیدهد ، بلکه بر شدت آن میافزاید . وظیفه اساسی

روشنفکران مبارزه در راه صلح یعنی مبارزه ایست که با وظایف انقلابی و آزادبخش در دوران ما ارتباط ناگسستنی دارد . ویژگی نقش روشنفکران در مبارزه بخاطر صلح از صلاحیت و استعداد روشنفکران در زمینه بیان موثر دانش آنان ناشی میشود . جنگ اتمی همستی - براندازیکه جامعه بشری را تهدید میکند دارای خصلت کیفی نوین دهشتناکی است . این خصلت

بخصوص پرورش تفکران که اطلاعات علمی و فنی دارند، واضح است. متخصصین میدانند که کشتار علمی هستی برانداز و حریق علمی و تشعشعات علمی هستی تمدن بشری و حتی موجودیت تمام جامعه بشری را بخطر خواهد انداخت. در اثر بیشتر نیز باید در این زمینه دولت را تحت فشار قرار داد، زیرا دولت اثری بسیار اگر چه بنابر اصرار مردم متعهد شده است بیطرفی دائم را مراعات نکند، با وجود این فقط در موارد نادر و آنهم از روی بی میل در مبارزه برای حفظ صلح شرکت میکنند. باید از این دولت خواست تا از ابتکار شرافتمندان در راه صلح پشتیبانی کند.

در دوران ما بعلمت تغییر تناسب قوای جهانی برای نخستین بار در تاریخ پیشگیری از جنگ عالمگیرانه فقط یک آرمان بشر دوستانه است، بلکه هدف علمی نیز هست که بکمک نیروهای واقعی میتوان آن تحقق بخشید. عده هر چه بیشتری از روشنفکران با اتفاق شرکت کنندگان جنبش کارگری خصلت امپریالیسم را درک میکنند و می بینند که امپریالیسم عامل اصلی خطر جنگ است. . . .

قشر بزرگی از بورژوازی اتریش یکنوع وابستگی برد هواریه آلمان غربی دارد. عده هر چه بیشتری از روشنفکران با توجه باین وابستگی خوارتلاقی جوئی آلمان غربی را درک میکنند. برای دفع این خطر باید کوشید تا دولت اتریش جمهوری دموکراتیک آلمان و سیاست صلح جویانه آنرا بر سمیت بشناسد.

اشتیاق به صلح و روحیات ضد فاشیستی بوده های بزرگ مردم عاملی است که به هدف مبارزه آنان برای گسیختن بند های اقتصاد و سیاسی که بورژوازی میگوید با عضویت در بازار مشترک آنرا تحکیم کند، جنبه علمی میبخشد. بخش بزرگی از روشنفکران کاتولیک نیز به صلح و استقلال کشورهای علاقمند است. برای این زمینه میتوان جنبش وسیعی با شرکت محافل وسیع اجتماعی بوجود آورد. مباحثه ای که اکنون در بسیاری از نقاط میان مارکسیست ها و عناصر غیر مارکسیست صورت میگیرد و در آن میان عقائد مخالف برخورد نقاد بعمل میآید بامر همکاری آنان کمک میکند.

حزب کمونیست اتریش در دکنگره اخیر خود امکان گذار مسالمت آمیز بسوسیالیسم را هلاک، سنگبری خود قرار داد. شرط مقدماتی تحقق این امکان عبارتست از دموکراتیزه کردن وسیع حیات اجتماعی همراه با اصلاحات بنیادی عمیق که باید زمینه را برای این گذار فراهم سازد. بدینجهت روشنفکران که در بسیاری از رشته ها صلاحیت کامل دارند مسئولیت بزرگی بعهده خواهند داشت.

دبغه کارگر، دهقانان زحمتکش، کارمندان و پیشه وران فقط در صورتی میتوانند نظریات خود را در زمینه تحولات دموکراتیک اقتصادی - اجتماعی و سیاسی - فرهنگی تنظیم کنند و بر این پایه طبقه نظریات نادرست مباحثه موثر انجام دهند که از کمک سخاوتمندان همی تمید و شرط گروه کثیرالعدد روشنفکران معتقد بضرورت چنین اصلاحاتی برخوردار باشند. لاقیدی نشان دادن در قیال ثمرات نكوهیده با اصلاح " فرهنگ توده " یعنی سرگرمی های مبتذل و سرهم بند بیهای هنری که هدفی جز سوداگری با فرهنگ و هنر در آن تعقیب نمیشود، خنثیاید بولوریک عظیمی را برای توده های زحمتکش در بردارد. ولی برای روشنفکرانی هم که گرچه باگردانندگان چنین " فرهنگی " در مطبوعات و سینما برادری و تلویزیون و آثار مبارز میکنند، ولی بعلمت حدائی از توده ها از پشتیبانی آنها برخوردار نیستند، خوارگتر در برندارد. نظریات دموکراتیک نوین را نمیتوان اختراع کرد. این نظریات را باید بزمیروی مبارزه مشترک طبقه کارگر و روشنفکران کشف کرد.

روشنفکرانی که در زمینه سیاسی نظریات مترقی دارند یعنی آن بخشی از روشنفکران که با جنبش انقلابی کارگری همکاری میکنند و با آن تعلق دارند باین نکته پی میبرند که بارهائی کدام طبقه میتوان

به آرمانهای فرهنگی جامعه بشری تحقق کامل بخشید . این بخش از روشنفکران میدانند که در دوران ما شرط مقدماتی «آمین» استی و ترقی جامعه بشری عبارتست از تحقق هدفهای طبقه کارگرمنا براینست .
 « پیروزی تازه ای که در عرصه این پیکار بدست آید در همین حال پیروزی آنان نیز هست . »

نبرد کار و سرمایه

با آغاز سال ۱۹۶۷ نبردهای طبقاتی بیولتاریای جهانی نیز تجدید شد .

اسپانیا ، در ماههای ژانویه و فوریه در سراسر کشور حتی یک روز بدون اعتصاب و تظاهرات نگذشت . روز ۲۷ ژانویه در مادرید تظاهرات بزرگی بشکرت ۱۰۰ هزار کارگر برپا شد . روز اول فوریه ۲۰ هزار معدنچی استوریادست با اعتصاب زدند . در روزهای بعد تظاهرات و اعتصابات زحمتکشان اسپانیا برای احقاق حقوق و طبقه دیکتاتور فرانکوادامه یافت .

ایتالیا ، در ماههای ژانویه و فوریه در سراسر کشور موجی از اعتصابات بزرگ زحمتکشان رفته « ای مختلف اقتصاد ایتالیا برپا شد . دهها هزار کارگر راه آهن در ماه ژانویه و فوریه باره ا دست از کار کشیدند و خواستار تحقق خواستهای خویش بودند . کارمندان دولت ، معدنچیان کارکنان موسسات حمل و نقل دریایی نیز اعتصاب کردند . روز ۱۵ مارس اعتصاب عمومی ۳۵۰ هزار کارگر با تندگی اعلام شد .

یونان ، بیش از ۱۰۰ هزار نفر در اعتصاب ۲۴ ساعته ای که روز اول فوریه در سالونیک ، دومین مرکز صنعتی کشور اعلام شد ، شرکت کردند . زحمتکشان خواستار افزایش حقوق و مکررات بیستون کشور بودند . روز ۴ فوریه ۱۵۰ هزار کارمند دولت یونان اعتصاب ۲۴ ساعته اعلام کردند . روز ۶ مارس ۱۸۰ هزار کارگر ساختمان با اعتصاب یکروزه دست زدند .

فرانسه ، اکثریت قریب به تمام رشته های اقتصاد فرانسه در اثر اعتصاب بزرگ روز اول فوریه فلج شد . در اعتصاب چند صد هزار نفر شرکت داشتند و مطالبه افزایش حقوق و تقلیل ساعات کار را میکردند . در نیمه دوم ماه مارس در یکسلسله از شهرها اعتصاب و دستورات بیستون برپا شد . ۱۶ مارس در جنوب فرانسه ۲۰۰ هزار کارگر کارخانه های شراب سازی بتهلا تظاهرات پر آشوبی داشتند .

هندوستان ، در ماههای ژانویه و فوریه در یکسلسله از ایالات کشور کارمندان دولتی اعتصاب کردند . شعار اعتصاب همان شعارهای سابق بود .

آرژانتین ، ٢٠٠ هزار کارگر راه آهن کشور روز ٢٥ فوریه اعتصاب سمساده اعلام کردند .
روز اول مارس غیرم شهادت دولت زحمتکشان آرژانتین در اعتصاب ٢٤ ساعده ای که یکی از بزرگترین
اعتصابات سالهای اخیر است شرکت کردند و طی آن بمیاست اقتصادی واجتماعی دولت اعتراض نمودند .

اوروگوئه ، اول فوریه ٢٠٠ هزار کارمند دولتی کشور ضمن اعلام اعتصاب ٤٨ ساعده افزایش
حقوق مطالبه کردند . روز ٢٥ فوریه موثوقه ثوابتخت کشور در اثر اعتصاب ٤٥٠ هزار نفر از زحمتکشان
فلج بود .

امریکا ، ٢٩ ژانویه ٤٠٠٠ ملوان کشتیهای یدک کشتنده نیویورک با مطالبه افزایش دستمزد
و بهبود شرایط کار اعتصاب چند روزه اعلام کردند .

استرالیا ، کارکنان شرکتهای هوایی استرالیا روز ٧ مارس دست با اعتصاب زدند . ایسسن
اعتصاب چند روز بطول انجامید .

██████████

پژوهش سرمایه داری انحصاری دولتی

سپاسگاری

برای تعیین طرق مبارزه بایقه کارگر و مجموعه زحمتکشان علیه سرمایه داری انحصاری دولتی برای استقرار سوسیالیسم برجای آن باید ماهیت این سرمایه داری و تضاد های آنرا تجزیه و تحلیل کرد و مکانیسم چگونگی فعالیت آنرا نشان داد . تئوریسین های مارکسیست بسیاری از کشورها به پژوهش این مسائل مشغولند . کتب و اسناد زیادی از کنفرانس های کشورهای و جهانی باین مسائل اختصاص داده شده است . دوره دولتی اسناد و مطالب مربوط به کنفرانس جهانی پژوهش سرمایه داری انحصاری دولتی * که سال گذشته در شهر شوازی لوزوا به ابتکار حزب کمونیست فرانسه برگزار گردید ، شایان توجه فراوان است .

در سالهای دهه اخیر سرمایه داری انحصاری دولتی بسرعت رشد مییابد و اشکال جدیدی از آن نمودار میگردد . اکنون ضرورت روز افزونی احساس میشود که واقعیت سرمایه داری به دقت بررسی شود و بر اساس احکام لنین در باره سرمایه داری انحصاری دولتی تئوری جامعی در باره آن وضع گردد . پ . ب . یوکارا در سخنرانی خود این سؤال را مطرح ساخت که " آیا میتوان گفت که در حال حاضر تئوری مارکسیستی مورد قبول عمومی در باره سرمایه داری انحصاری دولتی وجود دارد ؟ نه ، تا آنجا که من اطلاع دارم عجالتاً تئوری واقعی مورد قبول عمومی وجود ندارد . اگر برخی فرمولها هم مورد قبول عموم باشند ، نمیتوانند تئوری تشکیل دهند ، بلکه فقط حدود و شعور موضوع را معین میکنند و نخستین تلاش برای نتیجه گیری از پدیده های معین هستند . ولی در این تلاشها ضرورت وجودی این پدیده ها چنانکه باید و شاید توضیح داد نمیشود و قوانین جبری پدیدار این پدیده ها ، چگونگی تکامل و ورگوناگون تغییرات آنها معین نمیکردد . در سودمندی این فرمولها تردید نیست . ولی خود این فرمولها زود گذرند و صحت نسبی دارند . این سودمندی نباید ضرورت مبرم تنظیم تئوری علمی سرمایه داری انحصاری دولتی را از ما پوشیده دارد " (جلد ۱ ، ص ۱۱) .

موانعی که در طول دوران معین در راه گرفته ریزی جدی تئوری سرمایه داری انحصاری دولتی وجود داشته اشکار است . در کنفرانس نقره کنگره های ۲۰ و ۲۲ حزب کمونیست اتحاد شوروی در برانداختن این موانع خاطر نشان گردید . ولی امروز نیز انواع و گاهاتیک ها که قادر نیستند واقعیت سرمایه داری دوران مارا بشیوه لنینی تحلیل کنند به فرمولها اشتباه آمیز می چسبند . مارکسیست ها موظفند و جمع کنونی امپریالیسم را از راه بررسی تغییرات وارد در شیوه تولید سرمایه داری بدرستی درک کنند . شرکت کنندگان کنفرانس کوشیده اند تا با انجام این وظیفه کمک کنند (علاوه بر مارکسیست های فرانسوی ، مارکسیست های اکثر کشورهای دیگر اروپائی اعم از سرمایه داری و سوسیالیستی در این کنفرانس شرکت داشتند) . سخنرانیها و اظهارات آنها مسائل عدیده ایراد در باره سرمایه داری کنونی در بر میگردد .

"فاز جدید امپریالیسم" در اسناد و مدارک کنفرانس تابعت‌چینی سرمایه داری انحصاری

دولتی خاطر نشان می‌گردد و نشان داد همیشه که سرمایه داری در حال حاضر نمی‌تواند از مدخله وسیع و مد او و هم‌حانه دولت در اقتصاد کشور احتیاج ورزد . اکثریت سخنرانان با این مطلب موافقت داشتند که سرمایه داری انحصاری دولتی فاز جدید یک از سرمایه داری انحصاری است . آ . ژوردن ، سردبیر مجله " اکونومی پولیتیک " در انگلستان سخنرانی خود گفت " سرمایه داری انحصاری دولتی فاز جدیدی از تکامل جامعه سرمایه داری در مرحله امپریالیسم است . این فاز از فاز سرمایه داری صرفاً انحصاری می‌آید " (جلد ۱ ، ص ۲۰) طرفداران این نظریه در تحلیل واقعیت سرمایه داری حکم لنین را درباره تحول سرمایه داری انحصاری و تبدیل آن به سرمایه داری انحصاری دولتی ملاک قرار میدادند . تمام تغییرات اساسی سرمایه داری معاصر کشورهای غرب باین تحول و تبدیل منتهی می‌شود . پ . بکارا خاطر نشان ساخت که " اشکال جدید فعالیت اقتصادی انحصارات دولتی ، سرمایه داری را در کل بهم پیوسته ای متحد می‌سازد که بر حسب مختصات خاص خود عمل میکنند " (جلد ۱ ، ص ۱۶) . ژوردن گفت سرمایه داری انحصاری دولتی بحکم قوانین عینی پرمیسیاد سرمایه داری انحصاری پیدا کرده است . " تئوری پیرامونی که سرمایه داری انحصاری دولتی در حیات جامعه پیدا کرده به طور کلی معلول قوانین عده سرمایه داری یعنی قوانین ارزش اضافی ، گرایش نرخ متوسط سود به طرف کاهش ، قانون ارزش ، قانون انباشت و تمرکز سرمایه ۰۰۰ است " (جلد ۱ ، ص ۲۰۳) .

ولی این تکامل قانونمند میان سرمایه داری انحصاری دولتی و سرمایه داری " ساده " انحصاری یک سلسله تمایزات کیفی بوجود می‌آورد و در مناسبات تولیدی موجب تغییرات حدی می‌گردد . بکارا خاطر نشان ساخت که " پس از رسیدن کمیت به پیرامونی معین اشکالی پیدا می‌گردد که کیفیت خود را در پیرامونی در نقطه مقابل اشکال کهنه قرار میگیرند " (جلد ۱ ، ص ۱۵) . آ . ژوردن با ذکر چند نمونه مشخص نشان میدهد که اشکال مختلف کنونی مدخله دولت اگر چه در جهت حفظ سرمایه خصوصی عمل میکنند ، ولی فی نفسه با اصول سرمایه خصوصی و از آنجمله سرمایه انحصاری تضاد دیاکتیکی دارند . بورژوازی انحصارگر برای رفع تضاد های سرمایه داری انحصاری دولتی غالباً مجبور میشود مدخله دولت را توسعه دهد .

در سرمایه داری انحصاری دولتی قانون سود دستخوش تغییرات مهم می‌گردد . ژوردن مینویسد ، انحصارات برای افزایش نرخ سود از دولت توقع دارند که با استفاده از اشکال مختلف مدخله خویش " در آخرین تحلیل به نرخ نازل یا نرخ صفروحتی نرخ منفی سود یا بهره قناعت کند " (جلد ۱ ، ص ۲۰۶ - ۲۰۷) . ژوردن این پدیده را شاخص عمومی برای اشکال مختلف سرمایه داری انحصار دولتی می‌شمارد .

ولی اگر رفرمیست ها این نقض قانون سود را بعنوان مصداق " تغییر ماهیت " سرمایه داری تلقی میکنند ، در عوض مارکسیست ها همانطور که اسناد کنفرانس گواه است مفهوم واقعی این پدیده را نشان میدهند . علت " غیرعادی بودن " اشکال مدخله دولت یعنی تامین مالی بخش خصوصی و یا تأسیس موسسات دولتی در رشته های صنعتی و خدمات و غیره یا به عبارت دیگر تضاد فقدان تکاپوی " عادی " بشیوه سرمایه داری برای تحصیل حداغلائی ممکن سود اولاً عبارتست از

ضرورت حفظ مجموعه سیستم استثمار و تامین سود و ثبات ثبات ضرورت تامین سود بیشتر برای سرمایه داران خصوصی و در درجه اول برای انحصارات سرمایه داری .

این نفی قانون سود که جنبه شروط و محدود دارد و در ماهیت امر تابع هدف بکلی متضادی است یکی از مهمترین خصایص سرمایه داری انحصاری دولتی را تشکیل میدهد . اثر مورد بررسی ما حاوی داوریهایی حالیه درباره این مسئله است .

پ • بوکارا در سخنرانی دوم خود کوشید بر اساس تحلیل چگونگی جریان کنونی انباشت سرمایه و تجدید تولید آن و تحلیل نقش سرمایه گذاری دولت یک سلسله از دیدگاههای سرمایه داری

انحصاری دولتی را توضیح دهد .

بوکارا تزمارکس را درباره اضافه انباشت سرمایه و کاهش ارزش سرمایه با توجه به شرایط کنونی سرمایه داری بسط میدهد و خاطر نشان میسازد که اضافه انباشت پدید میآید . ایست که قانون گرایش نزولی نرخ سود را در عرصه واقعیت مشخص منعکس میکند . بوکارا مینویسد : " اضافه انباشت سرمایه در جامعه سرمایه داری عبارتست از فزونی انباشت سرمایه بر حجم کل ارزش اضافی و یا سودی که میتوان برای افزایش سرمایه گذاری بکار برد " .

در صورت وجود اضافه انباشت مطلق که حد اعلا اضافه انباشت است ، افزایش میزان سرمایه گذاری با افزایش میزان سود که معادل صفر است متناسب خواهد بود . و اما در صورت وجود اضافه انباشت نسبی سرمایه گذاری اضافی نمیتواند سودی را که با حد اقل نرخ ضروری سود متناسب باشد ، تامین نماید " (جلد ۱ ، ص ۲۴) .

بوکارا معتقد است که در این شرایط برای حفظ جریان انباشت سرمایه داری و حفظ نرخ سود بکه انحصارات سرمایه داری بدست میآوردند ، مداخله دولت الزام پیدا میکند . زیرا دولت با تامین وجوه لازم برای سرمایه گذاری از طریق مالکیت دولتی بر رشته های زیان آور یا کم سود (که در آخرین تحلیل از بسیاری جهات کار را پاز هم به کمک مالی دولت به انحصارات متجر میسازد) و نیز به اشکال دیگر جریان انباشت کمک میکند . سرمایه امدادی که دولت بکار میبرد جریان اضافه انباشت را (که مارکس غالباً آنرا " اضافه تولید سرمایه " مینامد) تشدید نمیکند ، زیرا دولت در زمینه حجم سودی که میتوان در چنین شرایطی بدست آورد ، نقش رقیب بازی نمیکند ، برعکس دولت با قبول نرخ نازل (یا حتی قبول زیان) وضع سرمایه داران را تسهیل میکند و نرخ سود انحصارات را ثابت نگاه میدارد . کمک مالی دولت سرمایه گذاری عملاً منجر بان خواهد شد که هر پولی به سرمایه بدل گردد و این امر بخصوص موجب میشود که از ذخائر نقدی اهالی برای سرمایه گذاری استفاده شود .

بوکارا در واقع سعی دارد (و به تصدیق خود شد دریا زمین تصدود) عمق ماهیت سرمایه داری انحصاری دولتی را از نظر اقتصادی توضیح دهد . ملاحظاتی او در این زمینه جالب است ولی این ملاحظات ظاهراً فقط یکی از شقوق توضیح اقتصادی ماهیت سرمایه داری انحصاری دولتی است .

در عین حال در تزه های بوکارا تمام نکات روشن نیست . قبل از هر چیز این نکته روشن نیست که آن مرحله اضافه انباشت سرمایه که مداخله دولت را برای کاهش ارزش بخشی از سرمایه لازم ساخت چه لحظه و در اثر چه عاملی فرارسیده است . چگونگی ارتباط این لحظه با حوادث اجتماعی ، سیاسی

و اقتصادی (جنگ ها و حران ها) کمجهش های تکامل سرمایه داری انحصاری دولتی را معمولاً معلول آنها میدانند و بدون در نظر گرفتن کامل تاثیر آنها نمیتوان به اهیت این لحظه پی برد ، روشن نیست .

برنامه ریزی سرمایه داری

و تقسیر دولت

یکی از مهمترین خصائص سرمایه داری انحصاری دولتی که در خود عنوان آن نیز منعکس است ، تشدید فوق العاده نقش دولت بهرژوائی و وظائف حدید است که برای آن پیدا میشود . این دولت نقش خود را در درجه اول در زمینه اقتصادی اعمال میکند ، ولی در تمام زمینه های دیگر نیز این نقش اعمال میگردد . کنفرانس ایمن مبحث را به تفصیل مورد بررسی قرار داد . سخنرانان اصلی و کسانی که در بحث شرکت کردند تئوری یک جانبه ایراکه زمانی رواج داشت و ناظر بر آن بود که سرمایه داری انحصاری دولتی چیزی نیست جز " تبعیت دولت از انحصارات " باتفاق آراء مردود اعلام کردند و هم خود را به تحلیل پروسه دو جوانب در آمیختگی دولت و انحصارات که موجب پیدایش برخی پدیده های دارای کیفیت خود نگردید مصرف داشتند .

نقش دولت در انباشت سرمایه بمناسبت انقلاب علمی و فنی بیشتر از پیش مهم میشود . انقلاب علمی و فنی نیاز به سرمایه را فوق العاده تشدید میکند و در عین حال گرایش بسبب کاهش نسرخ سود از خود نشان میدهد . علاوه بر این با اصطلاح " توحید اقتصاد اروپائی " که شرایط رقابت را در گون ساختن نیز یک سلسله عوامل دیگر هم نقش دولت را در انباشت سرمایه بیشتر تشدید میکند . در فرانسه سرمایه های صرفاً دولتی یهتهائی حد اقل یک پنجم تمام سرمایه گذار بهار را در بر میگیرد . علاوه بر این از محل منابع عمومی دیگر نیز سرمایه گذاری میشود . در عین حال دولت میکوشد تا انحصارات را سانیز منابع بیشتری از سرمایه گذار بهار با حساب خود انجام دهند . در موارد معین دولت با اتخاذ تدابیر خاص و از جمله بطوریکه پیرویی در سخنرانی خود گفت با ایجاد تورم حلوی افزایش مصرف زحمتکشان را بگیرد تا امکان انباشت بیشتر شود .

یکی از خصائص حدید سرمایه داری انحصاری دولتی (که شاید نشانه ای از نیل آن به مرحله معینی از کمال باشد) که از وظایف خاص در زمینه سرمایه گذاری و بالارفتن نقش عمومی اقتصادی دولت سرمایه داری ناشی میشود برنامه ریزی دولت در مقیاس کشور است . جسایر ، مدیر مجله " اکونومی ا پولیتیک " و د ای دیگر در این زمینه سخنرانی های مفصلی کردند . فایبر گفت : " استفاده جامع از پیشبینی های اقتصادی و استفاده از شیوه های مختلف مداخله دولت در اقتصاد محتوی عهد برنامه ریزی سرمایه داری را تشکیل میدهد و چهره واقعی آنرا که از طبیعت خود سرمایه داری انحصاری دولتی ناشی میگردد مشخص میمیزد " (جلد ۱ ، ص ۱۴۰) . در این گزارش ویژگی های برنامه ریزی سرمایه داری و خصیلت آتاگونیستیک آن آشکار شده است . فایبر خاطر نشان میسازد که برنامه که در جامعه سرمایه داری واجب الاجرائیست از چه طرق مشخص در اقتصاد تاثیر واقعی خود را اعمال میکند .

بدون وجود بخش دولتی در اقتصاد بدون سهم زیاد دولت در سرمایه گذار بهار بدون اهرم های نیرومند دیگری که دولت بهرژوائی برای اعمال تاثیر در اقتصاد در اختیار دارد ، استفاده وسیع از برنامه ریزی که طی ۱۰ - ۵ سال اخیر در کشورهای اروپای غربی مشاهده گردیده امکان پذیر

نبود. فایرمتذکر میشود که برنامه برجین بنیادی " بتدریج به عالی ترین وسیله اخله آگاهانه گردانندگان سرمایه داری انحصاری دولتی در پروسه اقتصادی بدل میگردد. " (جلد ۱، ص ۱۴) برنامه ریزی که محصول سرمایه داری انحصاری دولتی است و اکنون برای آن ضرورت عمده پیدا کرده در صورت ظاهری تضاد های سرمایه داری را با هم آشتی میدهد، زیرا بطور موقت و در مقیاس محدود و گنجهج و مرج تولید سرمایه داری " جلوگیری میکند " و در عین حال " هماهنگی " محین در اقتصاد پیدا میسر و آهنگ رشد اقتصاد سریعتر میگردد. ولی برنامه ریزی انحصاری دولتی شیوه های جدیدی برای تشدید استثمار توده های وسیع اهالی بوجود میآورد که از آن جمله است اعمال " سیاست درآمد ها " که جلوی افزایش دستمزدها را میگیرد و غیره. بدینسان تضاد میان تولید و تقاضا و نیز تضاد میان کار و سرمایه تشدید میگردد.

ولی این واقعیت که برنامه ریزی دولت بورژوازی بطور عمده بسود انحصارات انحصاری میگردد، هنوز تمام خصلت اثرات معین نمیکند. ویتلو، اقتصاد دان ایتالیائی در سخنرانی خود خاطرنشان ساخت که دولت بورژوازی به هنگام برنامه ریزی در عین پیروی از استراتژی عومی انحصارات میسر است اعمال فشار طبقه کارگر و سایر نیروهای دموکراتیک را نیز در نظر بگیرد. بدینسان سخن بر سر مبارزه برای محتوی، هدف و وسیله برنامه ریزی است که نتیج آن به میزان زیادی منوط بچگونگی تناسب قواعد و رجه تاثیر است که طبقه کارگر و متحدین آن میتوانند در جامعه اعمال نمایند. (جلد ۲، ص ۱۴۵).

امکانات و دورنمای
مبارزه نیروهای

ترقیخواه

کمیونستهای کشورهای غربی برنامه های خود را برای تأمین پیشروی در مبارزه بر پایه تحلیل علمی سرمایه داری انحصاری دولتی مبتنی میسازند و برای اینکار این تئورین را ملان خود قرار میدهند که: " سرمایه داری انحصاری دولتی کاملترین تدارک مادی سوسیالیسم و آستان سوسیالیسم و پله ای از نردبان تاریخ است که بین آن (پله) و پله دیگری که سوسیالیسم نامیده میشود هیچ واسطی وجود ندارد. "

(لنین، کلیات آثار، جلد ۲۵، ص ۳۳۳).

در این مورد فهم خصلت دوگانه سرمایه داری انحصاری دولتی اهمیت ویژه دارد. این صحیح نیست که این سرمایه داری تنها مفهوم تسلط انحصارات تلقی شود. با تکامل این سرمایه داری تضاد های سرمایه داری عمیقتر میشود و از نظر دیالکتیکی لحظه فرارمیدن سوسیالیسم نزدیکتر میگردد. در اسناد کنفرانس مبارها خاطرنشان میشود که سلاحهای اقتصادی طراز نوبنی که اکنون در خدمت سرمایه داریست با توسعه مبارزه ضد انحصارات برای تحقق گذار انقلابی به سوسیالیسم میتوانند مورد استفاده قرار گیرند. این سلاحها علاوه بر ملی کردن موسسات دولتی همانطور که زور در خاطر نشان ساخت، عبارتند از " برنامه ریزی دولتی، کمک مالی موسسات اجتماعی بتولید، کنترل اعتبارات و پس اندازها، انتخاب سمت سرمایه گذارها، سیستم مالیاتی، مصرف دولتی، مداخله مستقیم دولت در زمینه دستمزدها و قیمت و سود " (جلد اول، ص ۲۱۸).

در شرایط کنونی رسوخ روز افزون دولت سرمایه داری در تمام شعبون حیات جامعه موجب وارد آمدن لحظه روز افزون به دموکراسی میگردد و خیار توتالیتاریسم پیدا میآورد. در اسناد کنفرانس بمسائل مبارزه برای دفاع از دموکراسی و توسعه آن در تمام عرصه ها و از جمله در عرصه اقتصاد و فرهنگ و دادن محتوی نوین به دموکراسی و تبدیل آن به دموکراسی اصیل، توجه فراوان معطوف شده است.

این مسئله ارتباط نزدیکی با یک مسئله دیگر دارد. همانطور که نمایندگان بسیاری از کشورهای
 واز جمله نمایندگان آلمان غربی، فرانسه و ایتالیا در کنفرانس متذکر شدند، پروروزاری و دولت آن اکنون
 تلاش می‌کند برای "توحید" آید. ولوژیک و سیاسی و سازمانی طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری
 انحصاری دولتی بعمل می‌آورند. می‌خواهند طبقه کارگر را با متناقضات کامل از سیستم نظریات خوستروا
 دارند، می‌خواهند سازمانهای طبقه کارگر را به از دست دادن خود مختاری و تابع ساختن سیاست
 آن بمقاصد سرمایه داری انحصاری دولتی مجبور سازند. برای حصول این مقصود در بسیاری از
 کشورها "سیاست درآمدها" بکار میرود.

کمونیستها و نیروهای مبارز دیگر جنبش کارگری از خود مختاری سازمانهای کارگری و ویژه
 سندیکاها دفاع میکنند و اهمیت این مسئله را برای دوران گذار سوسیالیسم نیز تأکید مینمایند.
 کمونیست ها کارگران را مبارزه برای وادار ساختن سرمایه داران بحد اعلاي عقب نشینی ممکن بپا
 میدارند و میگویند تا در جریان مبارزه روح بیکار جوئی طبقه کارگر و مخالفت آن با مزیستی آید ولوژیک
 و سازمانی و سیاسی با پروروزاری تقویت گردد. آنها برای بسط دموکراسی در جهت ضد انحصارات
 برنامه تنظیم میکنند و دموکراسی صنعتی و کنترل کارگری را تبلیغ میکنند.

والدک روشه ضمن پایان سخن خود در کنفرانس گفت در پرتو پیوسته تناسب قوا در جهانیه
 سود سوسیالیسم طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری توانست به برخی موفقیت ها نائل آید و وضع
 دستمزد و تعاون اجتماعی را بهبود بخشد. ولی این بهبود بیانیتواند روحیه انقلابی طبقه
 کارگر را از بین ببرد. زیرا روحیه انقلابی معلول موضعگیری عینی زحمتکشان در جامعه است.
 کامیابیهای طبقه کارگر و قشرهای دیگر زحمتکشان در مبارزه برای ترفیع سطح زندگی آنها را به
 نیروی خود مطمئن میسازد و موفقیت روحیه انقلابی و صور گوناگون مبارزه باقیاتی کمک میکند.
 (جلد ۱، ص ۲۴۱)

احزاب کمونیست کشورهای غربی با توجه به مجموعه این عوامل میکوشند استراتژی و تاکتیک خود را
 بقسمی تنظیم کنند که با شرایط عینی هماهنگی کامل داشته باشد و تمام تضادهای سرمایه انحصاری
 دولتی و امکاناتی را که این سرمایه بوجود آورده است در نظر بگیرد و راه پیشروی را با توجه بوضعیتی
 که همین امروز وجود دارد (ونه بر پایه این یا آن تغییر در آینده) به طبقه کارگر و تمام نیروهای
 دموکراتیک نشان بدهد.

دبیرکل حزب کمونیست فرانسمیگوید: "اگر ما بخواهیم به پیشروییم طبقه کارگر و پيشاهنگ
 آن باید در عین گسترش مبارزه برای تحقق خواستههای عاجل برنامه های دراز مدت و نیز طرحهای
 مشخصی برای رشد اقتصادی به پیش بکشد که هم پائین آید پهای حیاتی پیشرفت نیروهای مولده
 مطابقت داشته باشد و هم با ضرورت ترفیع سطح زندگی و فرهنگ مجموعه زحمتکشان" (جلد ۱، ص
 ۲۴۲)

اکنون فرهنگ و زندگی معنوی و شئون انسانی و تجلی استعداد های فردی نقش روز افزون
 ایفا میکنند. کمونیستها ضمن مباحثه در راه بنیان گذاری جامعه ای که در آن "رشد آزادانه هر فرد
 شرط رشد آزادانه همگان است" با گرایش موجود در جامعه سرمایه داری معاصر یعنی با تابع ساختن
 و مشروط نمودن نیازها و تمایلات انسانها و تبدیل آنها به ماشین های برنامه بندی شده مخالفت
 میورزند.

از آنجاکه مارکسیست ها اکنون تصدیق دارند که سرمایه داری انحصاری دولتی کل واحد بهم پیوسته ای را تشکیل میدهد ، اسلوب پژوهش توصیفی دیگر نمیتواند رضایتبخش باشد . باید سرمایه داری انحصاری دولتی را در تمام جوانب مورد بررسی قرار داد و تئوری جامع و حتی " الگوهای شیوه عمل" برسد آنرا بوجود آورد . برای اینکار همانطور که در کنفرانس تاکید شد پژوهشهای عاید اعم از فردی و جمعی ، ملی و بین المللی لازم است . در گزارش بارژونه درباره تئوریهای اقتصادی سرمایه داری انحصاری دولتی خاطر نشان شده است که " رواج عجیب " آثار غیر مارکسیستی درباره سرمایه داری انحصاری دولتی بخودی خود " ضرورت عینی تحلیل تازه سرمایه داری انحصاری دولتی را بمارکسیست ها نشان میدهد " (جلد ۱ ، ص ۱۹۹ - ۱۹۸) .

تحلیل اسناد کنفرانس شوازی لوهوا در این زمینه بیشک اهمیت فراوان دارد . ما در این مقال فقط توانستیم برخی از مسائلی را که در آنجا مورد بررسی قرار گرفت ذکر کنیم . در آن اسناد بسیاری مسائل دیگر نیز مورد پژوهش قرار گرفته که از آنجمله است مسئله جریان تمرکز سرمایه در شرایط کنونی ، تهر در شرایط سرمایه داری انحصاری دولتی ، " توحید " اقتصادی بین المللی ، جوانب مختلف استثمار زحمتکشان ، رشد کشاورزی ، در عین حال برخی مسائل مهم دیگر چنانکه باید و شاید روشن نشد . این مسائل که بعد ها باید مورد پژوهش بیشتر قرار گیرند عبارتند از :

- تاثیر انقلاب علمی و فنی در سرمایه داری انحصاری دولتی و در جوانب مختلف آن و در دور - نمای آن ؛

- مسائل اجتماعی مختلفی که در جامعه کنونی سرمایه داری روز بروز بیشتر حدت میپذیرد و سرمایه داری انحصاری دولتی قادر به حل آنها نیست ؛

- تلاش برای " توحید " طبقه کارگر بر بنیاد یک " سیستم " عوامل عینی و ذهنی که باین توحید کمک میکند و گرایشها و جریانهایی که در قبال آن مقاومت میکند ؛

- سرانجام ملاحظاتی مربوط به عوامل درونی تحول سرمایه داری انحصاری و تبدیل آن به سرمایه داری انحصاری دولتی باید مورد بررسی بیشتری قرار گیرد .

اسناد و مدارک کنفرانس حاوی اندیشه ها و نتیجه گیریهای هستند که به پیشرفت تئوری مارکسیستی - لنینیستی و البته نتیجه به گسترش دامنه مبارزه ضد انحصاری زحمتکشان کمک میکند .

اخباری از زندگی احزاب

فرانسه ، ۸ - ۴ ژانویه کنگره ۱۸ حزب کمونیست فرانسه تشکیل شد . کنگره مسئله " اتحاد برای ایجاد فرانسه دموکراتیک ، مستقل ، صلح دوست و شکوفان " را بررسی کرد و در پایان کار خود مقامات رهبری حزب را انتخاب نمود . در کار کنگره ۸۲۰ نماینده شرکت داشتند . بسیاری از احزاب برادر هیئت های نمایندگی خود را باین کنگره فرستاده بودند .

۷ ژانویه میان هیئت های نمایندگی حزب کمونیست فرانسه و حزب سوسیالیست متحده فرانسه درباره اقدامات مشخصی بمناسبت انتخابات موافقت حاصل شد .

شیلی ، روز ۶ ژانویه در سانتیاگو جلسه مشاوره ای بشرکت کمیسیون های سیاسی کمیته های مرکزی حزب کمونیست و حزب سوسیالیست تشکیل شد . در اعلامیه ای که از طرف این جلسه انتشار یافت ، ضرورت اقدامات مشترک در انتخابات شهرداری و تشکیل کمیته ملی جنبش دفاع از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و همبستگی با ملل کشورهای امریکای لاتین خاطرنشان شد .

ایتالیا ، ۸ - ۷ ژانویه در رم کنفرانسی برای بررسی مسائل مربوط به مهاجرت بابتکار حزب کمونیست ایتالیا تشکیل شد . در این کنفرانس ریپش از ۳ هزار نماینده از احزاب مهاجرین ایتالیائی شرکت داشتند .

۱۵ ژانویه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایتالیا جلسه مشاوره ای بشرکت زنان فعال حزب کمونیست در شهر رم تشکیل داد .

۱۶ ژانویه . کمیته مرکزی حزب کمونیست ایتالیا جلسه مشاوره بزرگی برای بررسی مسائل ایدئولوژیک ترتیب داده که در آن وظائف حزب در زمینه تعلیمات حزبی و توسعه سازمانهای حزبی و تربیت کادر مورد بررسی قرار گرفت .

جمهوری دموکراتیک آلمان ، ۲۳ - ۱۱ ژانویه . بنا بدعوت کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحده آلمان نمایندگان حزب کمونیست ایتالیا از آن کشور دیدن کردند . میان هیئت های نمایندگی دو حزب در زمینه فعالیت آنها تبادل نظر بعمل آمد .

کانادا ، ۱۶ - ۱۴ ژانویه . پنجم کمیته مرکزی حزب کمونیست کانادا مسائل مبارزه در راه صلح و علیه تجاوز امریکا بصورت نام و وضع اقتصاد و سیاسی کانادا را بررسی کرد و مرحله جدید مبارزه در راه وحدت سند یکاها را مورد تحلیل قرار داد و وظائف حزب را در این زمینه مورد بررسی کرد . پنجم پس از بررسی وضع کنونی جنبش جهانی کمونیستی ضرورت تشکیل جلسه مشاوره جدید احزاب کمونیست و کارگری را خاطر نشان ساخت .

انگلستان ، ۱۶ ژانویه . گفته اجرائیه حزب کمونیست بریتانیای کبیر طی اعلامیه ای تمام نیروهای چپ و مترقی را با اتحاد برای مبارزه علیه تجاوز آمریکا به ویتنام و نیز مبارزه برای تحقق خواستههای اجتماعی عادلانه زحمکشان دعوت نمود .

لهستان ، ۱۸ - ۱۷ ژانویه . هیئت های نمایندگی حزب کارگر متحد لهستان و حزب کمونیست اتحاد شوروی پیرامون مسائل مربوط به تناسبات میان د و کشور و مسائل مبرم بین المللی به شور پرداختند .

چکوسلواکی ، ۲۰ - ۱۸ ژانویه . بنا بدعوت کمیته مرکزی حزب کمونیست چکوسلواکی هیئت نمایندگی حزب کمونیست بلژیک به پراگ رفت . نمایندگان د و حزب پیرامون مسائل مورد علاقه هارفین و از جمله مسئله امنیت اروپا تبادل نظر کردند .

۲۵ - ۲۴ ژانویه . میان هیئت های نمایندگی حزب کمونیست ایتالیا و حزب کمونیست چکوسلواکی ملاقاتی صورت گرفت که در آن مسائل مربوط به همکاری میان د و حزب و نیز مسائل مربوط به جنبش جبهانی کمونیستی بررسی شد .

فنلاند ، ۲۲ - ۲۱ ژانویه . پنجم کمیته مرکزی حزب کمونیست فنلاند مسائل مبرم مربوط به سیاست داخلی و خارجی کشور را بررسی کرد و از دعوت جلسه مشاوره جهانی جدید احزاب کارگری و کمونیست پشتیبانی نمود .

آرژانتین ، ۲۳ - ۲۲ ژانویه . کمیته مرکزی حزب کمونیست آرژانتین در جلسه مشاوره ای که تشکیل داد پیرامون وضع سیاسی کشور بشور پرداخت .

سوئد ، ۲۹ - ۲۷ . پنجم رهبری حزب کمونیست سوئد طرح برنامه و اساسنامه جدید حزب را بررسی کرد و این طرح هادرجریان بحث های قوی از تشکیل کنگره حزب در سازمانهای حزبی نیز بررسی خواهد شد .

ورشو ، ۲۶ - ۲۲ فوریه . جلسه کمیسیون تد اراک اسناد برای تشکیل جلسه مشاوره احزاب کمونیست و کارگری اروپائی مخصوص مسئله امنیت اروپا برگزار شد . در این جلسه نمایندگان احزاب زیر شرکت کردند : حزب کمونیست اتریش ، حزب کمونیست بلژیک ، حزب کمونیست بلژیک ، حزب کارگر سوسیالیست مجارستان ، حزب کمونیست بریتانیای کبیر ، حزب سوسیالیست متحد آلمان ، حزب کمونیست آلمان ، شعبه حزب سوسیالیست متحد آلمان در برلین غربی ، حزب کمونیست یونان ، حزب کمونیست دانمارک ، حزب کمونیست ایتالیا ، حزب کمونیست اسپانیا ، حزب کارگر سوئد ، حزب کمونیست پرتغال ، حزب کمونیست اتحاد شوروی ، حزب کمونیست فنلاند ، حزب کمونیست فرانسه ، حزب کمونیست چکوسلواکی ، حزب کار سوئیس . کار کمیسیون در محیط برادرانه انجام گرفت و طی آن پس از شور و بحث طرح اسنادی که هیات است احزاب کمونیست و کارگری اروپا آنها بررسی کنند ، تهیه شد . کمیسیون مسائل سازمانی مربوط به تد اراک جلسه مشاوره کار - لویی واری (چکوسلواکی) را نیز که تشکیل آن برای ۲۴ تا ۲۸ آوریل سال ۱۹۶۷ تعیین شد بررسی نمود .

فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	
۱۳ - ۳	با شعار نمیتوان برد شمن غالب آمد
۲۵ - ۱۴	اقتصاد امریکا و جنگ ویتنام
۳۳ - ۲۶	یه پیشوا زینجاهمین سال انقلاب اکتبر
۴۶ - ۳۴	اندیشه های لنین و متد ولوزی علم دردوران معاصر
۵۵ - ۴۷	شیوه کهنه و تازه امپریالیسم انگلستان
۶۴ - ۵۶	در باره مسئله ولایت روشنفکران در جامعه سرمایه داری معاصر
۶۵ - ۶۴	نبرد کار و سرمایه
۷۲ - ۶۶	پژوهش سرمایه داری انحصاری دولتی
۷۴ - ۷۳	اخباری از زندگی احزاب